

تذکره اعیان  
عراق  
۹۸

تغیباتی و در اخبار و او شده که حضرت عیسی علیه السلام حواریین و امیر مؤمنان و فقیه یکی انشمارونه گرفته باشد پس در  
کجه وقتش خویدا و عن نهت به الدتا اینک مردم ندانند و نغهند که او روزه گرفته و اگر بدست راست چیزی تصدق کند محضی نماید از دست  
چپ و وقتیکه نماز میکند از راه دست راست برسد دست چپ را بر سر او نهاده و در آنجا بماند چنانکه در قرآمت میکند و در اخبار وارد شده که برسد  
نبرد حقیقت خلاصی را نایب کند و دست دراز که ظاهر شود عملی او که از برای خدا میکند یعنی چون اینغریه را پس حقیقت آن خلاصی  
یافتند و الا خلاصی را اگر انسان عمل را خلاصی بجای آورد لکن وقتیکه مردم خبر از او شنیدند او را نشناختند و مدح کردن ایشان او را مسرور گردانیدند و  
ایشان باعث ذیابن ذیاط او شود پس بالذکر و اینست خصوصاً فرجی قیام منزلت او باشد در نزد ایشان که او را مدح کنند و تعظیم  
تکریم او نمایند و تمام بواجب او کند و در وقت مقابله نوبه و اکرام در باره او بعمل آورند و هر از اینها ای سخن و محیط علمت شیخنا اینها در  
و غیر از آن نقل نموده اند که بعضی از اعتبار جهل اوست و روزه گرفتن و احدی از ظلوب و با اعدا و مطلع از عمل او نشدند و غذای خود را از زمانه  
میداشت و در او تصدق میکرد و اهلش کل می نمودند که در بازارها را شراخوره و اهل سوختن چنان تصور میکردند که در خانه غذا  
نموده بلایان که کامل و طریق بندگی اینچونیکه مقرر شده سالك و عامل باشد چنین عملها از وظاهر و با او میکرد و کسی که مبتلا بر  
عبد و الام شدیده محبت و نبوی کشنده و مانع از او باشد چنین لذایذ ابدی محرم میباشد شکر رقیبان و در محله وصل او شکفته  
میشود کل چراغی در خزان هر یوم که تو باشم مفسرین روایت کرده اند از سیدین چه کردی محمدت جناب رسول خدا صلی الله علیه  
آمد و گفت که من تصدق وصله ارمم میکنم و اینرا بعمل آورم مگر برای خدا پس کسی که میکند عمل بر او چون میشود و اسوره میکند  
ایشان و خوشم نماید جناب ساکت شدند و چیزی نغز نمودند این نامه نازل کرد بدخلی آنها انما انا بشر مثکم یوحی الی انما الحکم الیه و انما  
کان یرجو لقیاء ربیه فلیعمل عمل الصالحین و انما الیه یرجع الاعمال و انما الیه یرسل الرسل و انما الیه یرجع الاعمال و انما الیه یرجع الاعمال  
کرده بلکه منای باشد حال آنکه در اطلاع مردم و عدم ان و الا فهو من الها لکن شعر مدح و زمت که تفاوت میکند بتکریم باشد که  
ان بت میکند که روحی دینده بتکم باش و تو بر ایندی در میباش و اما حدیث نفس را پیش از من میباشد و سوسا شیطانی باره  
اطلاع نامر که خود عامل از آن نفس خود اما حق و ذاری باشد و ذاری بدان نشو و ظاهر باسی بر او وارد نمیشود چنان انسان منفک از ضرایب  
او هام و سوسا سرنگردد لکن واجبست در مقابل این خطورات قصد خدا و انکار کردن و خواست شیطانی که در سوسا میباشد که  
داستن و آثار و انسان محبت خود از علامان آنهاست چنانکه در اخبار وارد شده من سرر حسته و سائنه ستره فیه و من یعنی کسی که  
راست و غایت حال حسنه و ناخوش کند فعل است بر او و مؤمن است و اینها را کسی که در خود باید با خدا و نه عالم را شکر نماید  
نماند که در وقت جهل خود اگر از راه عی و است عظام عمل صالح با از راه استکار و اینها حیا بان بوده باشد پس ان از هملکان است نمود با الله  
و چگونه عمل اعظم و کثیر باشد و حال آنکه احوال انبیا و سلیب و وصیها رضیهین و ملائکه مقربین و اجها در عید و جهاد ایشان در عبادت  
پروردگار خود بر امدهی محض نیست خصوصاً عبادت غنی و دل کل عملها السام کتب مخالف و موافق بیان عشق از اعشار و طوره از  
بچانان مشصون کشد و مع هذا مقام عجز انکار سبب انبیا صلی الله علیه و آله فرموده اند سبحانک ما عبدناک حق عبادناک پس  
چگونه عظیم و بجز اینها نیست و صلوات بر کعبین مشو تبین بیوب و نقاص خود را از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده  
ذنب و کفایه مؤمن خیر است از عی و از جناب امیر المؤمنین علی السلام روایت شده شول خیر من حسنه تعبه ای نورشان عی ایضاً  
گاهی که نوران عی این سازد به مراتب از حسنه که از این نورانی موش عی فرموده سعدی که گمانند چنانک از غذای بی هم از عیای خود  
نمای در کافی از حضرت امیر المؤمنین علی السلام روایت کرده که فرمودند عی اب است بنفسه و لیل علی ضعف عقلت یعنی خود پسندی و در لیل  
بر ضعف عقلت بر کسی خردمند عی و مجازاً الیه عقل را و هم بر صاحبها سهل بنیای خراب که پدید آید از نقش و رایج اصل از روح  
است عمل خود را بشو و با ضایع و فاسد و از نازیم جا و از انچه ان با خیر لایذ منغلزین دنیای نای خود را مردم میکرد اند و مع  
بعل خود مسرور با علم بر آنکه عی از اینها و در معدود و از ما با ملت خود مصدق خواهد بود چنانی که با کما باشد فرا پیش رود نکاش  
کما بعد ختم بود کجا خوش بود گوشه کند و در عی و الهی بکرم بود و معلوم است که او را سعادت جاودانی باعث جاودانست

شیطان  
کلیله

فانی اگر اینچنان و تنانک است بر کردگان شوی و در سزای شدن خواب شهرت غفلت چشم نتوان کشود و بر اوج مرتبه تقوی  
 بر روی جت طلب خدای الهی توان بدین نیتند کام هر دو جهان در کنار تو تا کام خود تو هم نگذارد به پانکار و چون به او  
 طعام ندهد نباشد بعد از او مزه ابد و بر جت و پانین از نعم بندگی خدا احوال لطیفی نماید به پانکار و پانین و پانین است  
 و بندگی که او در خدا و در عفو شبانیم تقصیر بندگی او در خود در بندگی که او در خدا و در عفو شبانیم تقصیر بندگی او در خود در بندگی که او در خدا  
 مادی سستی رسو و او ایم دنیا طلبیم و مهمل غیبی ایم کی جمع شوند دین و دنیا با هم اینست که مانند دین دنیا و ایم خلوص  
 بندگی حضرت نبی اولی باشد که انجیل را برای جسته و خاطر می از بند پسند خلایق و از سینه و کلام من بخیزان راه رسم بندگی  
 شفیقان مال و مثال چند دونه زندگی نیست چه تنی اینک در زبان خود نماید و چون عبادت و صلوة و مفرضه خودشان از آن  
 آن ناپاچار و جهل ابراه و در خود کمال الحشا طردان در کار است بشود و با او حاجت بنیاز در دنیا اعتبار ساقط و باطل نماید  
 و فساد آن قانع نشد و در ساعات بروی شهادت مکرر شایط خود فریفتی نفس غاسط کمال خضوع و خشوع و مملای تا سر بند  
 نماز و بنواند تقوی با او از او میرد از آن در همان نادان نیز اگر چه در خلوص باشد نیز منظورشان جز اغراض دنیوی نیست چون  
 حفظ بدن و صحت و کثرت مال و شرف و دفع شر حین و شباطین و تقرب مال و ک وسلاطین و حصول مطالب مفاصل و صول  
 بهمان و مناسبات مثال اینها و اینک در فلان دنیا و فلان کار بد و با از فلان شیخ و فلان پیر شنیده و از میان هر دو او را عیب ما شود  
 پسندیده و برگزیده اند مشوی که بر سندی از آن خلق افزین کبریا شان کشف کشتی از زمین اگر چه در عباد بعضی مطالب نیست  
 که شروع باشد ضرورتی باین از اهل بیت علیهم السلام ما ثواب است و لکن او را خود او مضمیر در آنها ساختن و بودی که خا  
 برای رضای خدا و ادای سعادت تقوی باشد و بدینا که مشتمل بر طایفه است و امر و شمس صفت بود اصلا و قطعا پیر و لغزش غیر شک  
 حبت دنیا و استیجاب آن و بی حدودی بود دین و آخرت و مسنا اعتقادی در آن معشایان فیه توان داشت با جور و اینک هر چه از او  
 نیت غیر بنیتوان جعل آورد لکن بیخیش نیک و عدم غالب از ادای سعادت فوض شویان لغوی عروج کشاند شعر ذره در  
 خدا در دل ترا جسد از هر دو جهان حاصل ترا هر که این در و نبود و نیست نیست در میان کر و این در و نیست مخفی نماید که در  
 در غیر عبادت هم مذموم بلکه کبر و از آن کبر است چنانکه در خطبه الوباع است که هر که بنای ساقی بر آن در او سمع و شهرت در دنیا  
 ناصت طبقه از زمین طوف شود در کرم او از آن که شعله کشد پس نداخته شود و در جنت بر سپیدند از بنای دنیای فرمودند و با در  
 کفایت با برای مباحات و غیر هر که اطعمای کبریا بخورند خدا مثل آن انور لودیم جهتم و انطعام را الشی که در اندد شکم او از آن  
 موع میبرد و هر که باسی پوشد و فخر نماید در آن فرود خدا او را بجهتم و غریب ندون باشد که او چنین کرد و اگر نیت خواهد  
 حلال که به مال حلال او را از هیچ کند اما بقصد فخر و پانین فراید خدا او را با این سبب مکرر مذک و خوار و پانین در دنیا و شمس  
 از دهره بر لب جهتم تا هفتاد سال بعد از آن فرود به جنت و بر او این امیران و زمین هم مضمیر است هر که هر کار می کند با معافان است خدا  
 او را در شایع شود و کرد و بعد از آن در مدت پانین در آن همین قدر کاف نیست که دلالت میکند بر این که در آن حضرت تا فرود آمدن جلال او  
 و حقیر تر شده از بندگان ضعیف و که تقوی از ایشان متشوق میگردد و ضرر و صیحه شکی نیست که هر که در یکی از عبادت پیر و در کار  
 ستایش و پسندیدن بنده از بندگان او را کند چنین کان دارد که قدرش این بنده بر بر آوردن مطالب او خدا بیشتر و مضاجی  
 او از خدا بجز است و کدام استخفاف به پروردگار و حال از این بالا تراست نفوذ با الله من بعد آنکه فرض است قبول کلام و این مقام است  
 که هر صاحب دینی که بیدار جوایب و نظر بنای بر این حضرت و نکشاید شوق فراخ و بنام دوست و غیبتش از اشجار اخبار و آثار و  
 جهلش اما کون و نا کون خواهد که عبادت از اعمال آنهاست و امن طلب کساید قدره از لامینه نفس مسایل نیست و بیان کفایت عبادت  
 در اطیان همین اوقات میباشد که کام جانان اهل ایمان شریک است از او و شکی که از قلبش در راه از این و اطالی شوقش بیشتر خواهد شد  
 آنکب مبدوءه بتخصر طولات غمیز و از او و اگر چه اینها در کتب با بحث مختلف برایش شامل مع هذا و باقیاب کتابی و مجلد علی  
 بودند اما به هر دو طرف شیطان زبانه از آنست که بقلم خود پرستیم و آن توان کرد لکن بقدر و صدمه و فرود و بعد ظاهر الجزا  
 کفایت

فی القیام

میتوان نمود فسل الله التوفیق لما یحب و یرضی فی قیام از جمله اعمالی که اغلال بان مطلقا با عباد چنانکه بیان خواهد شد باعث  
 بطلان مساوی و یا عدم ندادن آن مصلی داخل در نماز کین مساوی خواهد بود و قیامت در فرض بدانکه قیام در اشای نماز با واجب  
 است که عباد و سهول و وجهلا اغلال بان اگر واقع شود نماز باطل میشود و ان قیامت که در ضمن تکبیر الاحرام واقع میشود و همچنین قیام  
 متصل بر کوع و ان الخیر از قیام است که از ان بر کوع میروند پس بر او از قیام متصل بر کوع قیامت است که از ان مصلی متصل میشود بر کوع  
 شرعی و عیند و موضع قیام و کنت و آواز کن جزئیست که قرائت باطل کند نماز را چندین بار و یا باشد و شرط صحت است در حال  
 نیت و واجب غیر کنت و حال قرائت و قیام بعد از وضع راس بر کوع که باطل میشود و صلوته با اغلال ان عمدان سه و او قیام مستحب  
 در ضمن او کار مستحب مثل قیام و تکبیر ان مستحب وادعیه افتتاح هر دو در حال استعاذه و قنوت و نحو انهاست با این معنی که میتوان کرد  
 قیام و ان عمل مند و بر قیام است که ان فعل قیامت یکند زین که عمل هر چند است است و لکن قیام شرط در صورت است در بعض موارد  
 و واجبست که با فدیست قیام با استقلال بجای آورد بعضی اعتماد و استناد و چیز به مثل عصا یا پوار نکند بر وجهی که اگر از بر او نماند  
 و واجبست بر استقران با این معنی که در حال قیام بر فراز باشد و خود حرکت ندهد دیگر کسانیکه در وقت قرائت و تشهد و سلام و  
 صد حرکت میکنند با استقران بر پا و نند اگر چه در کوفت از حرف و اجیزه انها استقران بعد از نیت نماز است و انما باطل است  
 کلام چنانکه احوال غالب است و در بعضی تکبیر الاحرام و در قیام متصل بر کوع سه و اهم باشد و بیان اجزای نماز باطل است  
 حال نیت شرط صحتست بر قیام استقران است انما استقران با فدیست و واجبست و در صورت غیر مختلف است  
 است و هر گاه در بعضی نماز نماند باشد بر چنین قیام متعین است در ان بعضی در بعضی دیگر و بعضی از قیام که ممکنست بعد از  
 هر گاه مصلی اجزای نماز اصناف قیام از استقران و استقلال و استقران و استناد و انما در جمع نماز و انما در تشهد و سجده  
 منوطست بنظر مکلف محض نماز که قیام معتبر و نماز استعاذت و قنوت و متعین میشود بر استقران و نیت و استقران  
 باید بایستد معتد لا ینویس که استقران مشتمل بر مفرجات است که متداست از قیام تا نیت که رفتار کوبند منصلب است بر هر گاه بیان جانب  
 نماز بر وجهی که این استقران از استقامت بپند با منویا نماز کند با منحنی استقران خود را فرو کشد و کوچک کند هر چند میل و انما  
 و انما استقران که باشد اغلال و انما استقران که در هر گاه در مقامی باشد که قیام در انجا کین با در حکم کنت نماز باطل است  
 سه و او هر گاه در قیام غیر کفی باشد عدا مطلق سه و او مکرانیکه در بار اعاده ان قیام بر وجه صحیح باشد و حد قیام و تحقیق ان  
 با نصاب است و حاصل میشود انصاب بنصب و انما مصلب بطوریکه میل با احدی و انب نکند مکرانیکه در بار استقران  
 یعنی الفاء عظام منقوطه در مخاع است که هر یک از فوه ظهور الفتوح است که جمع خیز است کوبند و قیام جمع ضرماست بکس الفاء و در  
 حال قیام اطراف و اسرینی سرایین انداختن قدی و در علی الا شریح منافات با انما مصلب و در خلافا لاین با بویه هر چند  
 اول است که محل نمیکند و انما استقران و اطراف و مصلب عین است بنظر نمونت بسوی زمین و حراد در انجا اما انما در  
 رقبه است بسوی زمین و قال الحق الکرکیه البصیر و عده ای القیام الانصاب و یحصل ای الانصاب بنصب لفظ و انما  
 الصلح یحیی لایمیل الی شی من الجوانب انتهى کلامه و رفع مقامه قال فی المنهاج و یثیر فی الاستقران الی ان قال و کذا الانصاب عفا  
 و تحقیق بنصب قیام الظهور و الاستقلال بان لا یهد علی شی لولاه وقع فلما داخل با حدها بطلت مطلقا فی الاول و اذا کان عن  
 فی الاخره قال سیدنا العالی فی الشرح الکبیر القیام و هو فی القیام طریح حال التذکر و التکبیر و الطرائق المتصل منه با  
 الکرکوع کین بطل الصلوته با اغلال سه و او انما و کذا حال التکبیر علی الا نوبه و لا یضرب الاغلال به ناسبا حال الفرائض و عده  
 الانصاب عرفان تحقیق بنصب قیام الظهور و در جوهر الکلام و فتح الاجتهاد و غیر انها نیز تصریح شد و قیام در غافل و واجبست  
 اجاعا کلامه در انجا قال یضافی لشرح الکبیر القیام و هو العرائض کین مع القدره علی بطل الصلوته با اغلال به مطلقا با جاع  
 العلماء کما عن المعنی الثانی فی غیره و هو انما یضافی الی الیها فان الاغلال استفاضه و الکتاب جالت المستفضه بل  
 بوجوب الاستقامت لکن بناه علی الاغلال مع القدره علی بوجوب عدم الاشیان بالامور و علی وجه غیر مستقیم التکبیر

ان تحقق الاشغال بر علایق بر این خداوند عالم در قرآن مجید فرموده و فؤاد الله فانی بن و فی القصص من یقیم ظهره فلا صاوة لیس  
 کسی که در مقام انصاف از این جهت گفت بعمل نیاورد نمازش باطلست جامعاً و متصلاً نمی‌شود باقدت مکرم بصفی حقان ظهور غرور بتفاضل استقامت  
 جمیع احکام قیام و سایر احکام صاوة در این وجه نیست بلکه در حق این بعضی از مسائل ضروریة اجتماعیه است که اکثر الناس از جهت این  
 و با عشاها عمل ان می‌کند حتی بدقیقاً صاوة قیام شرعی و تمام مسلک رسولات بعمل نیاورند و که کسی منوجه این دعا بگویم میشود و نماز  
 باطل و داخل زمره ناکارگن صاوة خواهند بود و تکیه ای که بعضی از خواص نامشاهده نمودیم که امامت و مسمک کردند مع هذا قیام شرعی بود  
 نماز بعمل نیاورند و در جای که احوال خواص در گذاردن زمان با نظر بی بوده باشد کفایت صاوة عوام معلوم است که پیشتر خواهد  
 شد بخت این بود پیشتر خواص نام چون بود حال عام کالاتمام هدانا الله و اباً کمالی طریق الرشاد و مسامحه در بیان تکبیر الاحرام  
 نسبتش با حرام از این جهت است که بان حاصل میشود و دخول بر صاوة و احوال می‌کنند آنچه محمل بود از افعال خارج از صاوة مانند کلام  
 تا اینکه تادغ شود از صاوة و تکبیر الاحرام در نماز است جامعاً متصلاً و من اکثر القاصد بل جمیع الامتدالات اما که حکما جماعتی باطل میشود  
 نماز بر اینان مطلقاً خواهد بود یا بیهوش یا جاهلان یا صاوة است و جزه شیء غیره که در داخل ان شیء باشد و جزه شیء مطهر  
 عند الاصولین و کتبت و مستحق است بان لکن فقهاء جزه و در وطن نموده اند یکی است که باطل میشود نماز بر اینان عند اوصاف و این قسم  
 زیرا بدان معنی ممکن است و آنچه چنین نیست معنی فعل است یعنی و تکبیر الاحرام از ضم اولت و تفاوت در این باب نباشد ما این  
 آنکه اخلاف بنصران بوده باشد یا بجزه ان یا با مرعیه و ان و اخلاف بجزه انم است از این که احدی از این تکبیر بوده باشد یا بجزه ان  
 از غیرین خواهد تبدل باشد یا با سقاط و همچنین است حال ادای حرفی در خروج حرف دیگر نمودن در جمیع ایشود نماز باطل خواهد  
 بود و صورت ان هفت مرتبه مخصوصه فارضه و اجبت قضایان نماید جامعاً کما فی الامتنان و التامین و التامین و التامین  
 صاحب شریعه با نظر بی گفته است که میگوید یا الله که با این نیست تغییر و تبدل ان نیز صورتی مزبوره مطا مثلاً الله اعظم و ان  
 اکبر و الله اکبر یا الله صلاً نماید همه از الله با یکی از این همه مانور که در تکیه است احتیاج است هر چند همه از الله با اصل هر دو  
 لکن در فرق واجبت که بقطع بخوانند و با این نیست فصل معنی به معنای الله که بلکه موالاته بین الکلین الانما است و واجبت  
 بین الکتبین تقدیم اولی بر ثانیه یعنی تقدیم مبتدا بر خبر و اگر عکس نماید یعنی مقدم نماید بر مبتدا یا تکیه با ابدال بر اعراف نماید  
 اینکه بگوید لا اله الا الله یا اهل بلایه نماید بلکه بگوید یا الله تعالی اکبر یا الله الجلیل اکبر یا ایاة مؤمنین یا ایاة  
 بالمعنی بویه باشد مثل اکبر من کل شیء یا اکبر من ان بوصف در جمیع ایشود نماز باطلست با وجود اینکه هر چه بدو نقل باشد  
 تفصیل و زیاده را معین مانند مثل اکبر و احسن و افضل تفصیل از ابتدای است و اگر در لفظ نباشد چنانچه است تقدیم ترتیب  
 معنی ان مع هذا اگر تکیه بر الاحرام الله اکبر من کل شیء یا بگوید بان باطل است عند المعظم هر چند و این صاحب شرع در نظیر محضین  
 بضوئیت که گذشت و توجیح علی الله علیه و السلام بان منوره است و واجبست لقوله علیه السلام سلوا انما اولی الامر  
 نیست عد و الذان و شطت قطع من از نظر جلالت و اگر مقدمه ان لغزایا این که ها و مکسور کند یا همه اکبر یا با ایاة الزامت میدهد  
 بکسر و غیره باطل میشود و واجبت عدم مقدمه از الله در صورتیکه استفهام شود اگر قصد استفهام نکند تکیه و این  
 استفهام خارج میباشد پس با او آنچه مقصود منها است که اخبار باشد و واجبت ترک مقدمه و تکیه مؤدی بزیاده الله  
 که در چنین صورت باعث بطلان میشود مثل اینکه بطور وجه مذموم که اکبر شود چه اکبار جمع کبر است و کبر فی بعضی طبعی است  
 را گویند و در صحاح کتبه و قد جمع علی اکبار مثل بیجا است و جمع الجهرین نیز فعلی که بعد گفتن شایسته است و کما فی قرآن  
 مثل جلی و جبار و جلال و عظاموسن او با نوح غیر اینها نیز جمع نموده شده قال فی الجمع و هذا مال لفظه لا يجوز ان  
 هذا التکبیر فی التبریک لا یخرج من موضع تکیه لفظ الا کبار الکی جمع کبر و اکبر بعضی الطیل الذی له و جبر واحد خلافاً  
 بر سر بیای که در نماز خود دعوت تکبیر الاحرام خداوند خود را باطل نماید و تشبیه بطلان از سوی الله و اگر این معنی  
 ناری باشد تکیه بر فساد ان نیست و اگر موضوع بوده باشد با نه معظم اصح حکم بطلان نموده اند کما فی التبریک و التبریک

والبسوط بهم جامع من الامصار منهم الشهدا الثاني وسبطه وغيرهما الخ وجب ذلك عن المنقول وبعضه قيد غوبه اند بطرا في  
 مكنتن اكار بقصد جمع كافي للمناجى التوسل بالمعبر على ما نقل وشهد اول در ذكرى ترة و نموده در بطلان در غير صورت قصد  
 لكن اصح قول اولت كى بطلان باشد چنانكه غنا و شرح كبير مطالع الا نوار و اكثر است وقال في الترتيب والامه الكبر قول اكار  
 لاق ذلك جمع كبر يرفع الكاف وفتح اليا، التي تحتها نقطه واحده وهو الطيل الذي وجوه واحد وعرضه ابرو انهما برانست كى بطلان  
 قوم بهما اربط العزائنها از خواب غفلت اتبها هي حاصل كرونه بقره بقاصه بقره العين بعضى اشخاص مشاهده نموده كه كبر الهم  
 واقمتانق كبر خود بشود وند وند وند بطلان بودند كه در محافه ان سايرين نماز شوند و مضاهسه به بنركان واكار برسانند بانق  
 او به نمودند واقصد رسول شرم و چنانكه كبرند باجمله صبح تكبير الله اكبر است بفتح همزه اسم جلاله و مد لام ان وادغام و ضم هما  
 ان مساله از اشباع مؤدى بر ثبوت و او بفتح همزه اكبر بان سايرين ان مدي كه مؤدى زياده شدن الف باشد و غير انما از  
 احكام كى ذكر شد در كذا اسم جلاله يعنى در لفظ الله اكبر همزه را بفتح بخوانند و بگويند الله اكبر چنانكه غنا التماس حتى خواص نويست  
 كرويد مبتلا بن شده اند نماز ايشان باطل و داخل زمره تاو كين صلوة اند و همچنين در لفظ اللهم صل على محمد وال محمد كرويد  
 صلوة و غير انست كه اللهم و با فتح بخوانند و كذا در الله الصمد و كذا در نون سبحان الله و در الله اكبر و او را فخر ندهد و كند  
 يا الله كه اكر ملا حظ فخر نمايد چنانكه غنا التماس نيكند كرونه نماز باشد و عامدا با جهل چنين بخواند نماز باطل ميشود و در الله اكبر همزه  
 جلاله را فخر ندهد و جهل نماز باطلست بقره لازم است و الله اكبر تكبير كاف و وقوف بر آه ان واكر كافر اكسور بخواند چنان  
 از بعضى مشاهده ميشود و لوسه و انما نماز باطلست و همچنين است ابدال اسم اعظم بغير ان اكر چه با اسماء مخصوصه باشد با عكسش تكبير  
 باخلال بجز ان بان باده و نقص كند چنانچه بيشتر مذكور بود باو عام غير مدغم مانند راء بافت مدغم مثل لام بافت از هم نشاخته  
 نمايد با قدرش بر تصحيح ان نماز باطلست عمدان جهل او اكر ترك تفهم لام جلاله و راء اكبر را بگند جايز است بنول معظم لكن احو  
 خلاف ايش و بقره واجبست در تلفظ ان اسماع تقضى مثل اكار واجب اجزا اكار شرح في شرح الجعفر بقره و اكر با عدم مانع چنان  
 تلفظ نمايد كه خود لا فظ نشود نماز او باطل ميشود بجهت اينكه اقل از اين اكار نمى گویند بلكه حديث فسر است بقره سائكه و اكار  
 واجبه و قرانت باور خواندن قران كه اجبه شده باشند چنين قرانت مى كند همه باطل ميشود و في كل اينكه لازم است بر مكلف  
 صوتيكه ممكن از قيام بوده باشد ايشان بكيه في الاحرام نمايد در حال قيام و اينصورت ايشان بان تا عدا با حين اراده قيام نمايد  
 قبل از انصاب نماز باطلست قطعا و هم چنين نگاه ان نمايد بكيه در حال انحناء بجهت ركوع اكر چه در حق ماموم مسبون باشد  
 چنانچه واجبست و غايب قيام در حال تكبير الاحرام واجبست و غايب جميع واجبات نماز در ان مثل طهارت و حدث و خست  
 قبله و استقرار دست و صورت و غير ذلك غير كه ما خلل بجز ان نمازها نمايد اكر چه در جزئى از اجزاء تكبير الاحرام بوده باشد نماز باطلست  
 بود اجزاء اكار صريح في شرح الجعفر بقره و قال في الشرح الكبر باخلالنا جده و در حال تكبير الاحرام استقرار بايد بخوبى باشد كه متولد  
 و مضطرب نشود و الا نماز باطلست بطلان اجزاء اكار صريح بقره و احد من الواحد مخفى نماند كه تكبير الاحرام چنانكه گذشت از اجزاء  
 ركبت نماز است چنانچه نماز باطل ميشود بسبب خلل بان باطل ميشود بسبب ان خواننده ابويه باشد با سه و اينا برين هر ك  
 تكبير الاحرام را بعمل ايد نماز باطل ميشود و هر گاه ثالثا بعمل ايد نماز صحيح خواهد بود و همچنين است حال در هر دو از ان نماز  
 صحيح ميشود و در خروج باطل و هكذا و اكر ماموم مسبون تكبير الاحرام بقصد شرط بعمل ايد و با نيم معنى كه قصد نمايد از تكبير  
 الاحرام و تكبير كوع و ايا بر نيت ايشان بان نماز باطل ميشود و اكر در حال نيت و استقرار و استقلال بقصد تكبير الاحرام فقط  
 تكبير ايكوبه بعد ركوع رود بدون تكبير بجهت ان تكبير ركوع ميشود و نماز صحيح است بشرط تكبير و در حال قيام تا بگويد بلكه  
 با بلقده نمايد مقدم داره قيام و ايجله تا اينكه قطع كند كه تكبير الاحرام بنمايد در حال قيام واضح شده بر هر گاه ماموم كه نماز  
 را در ركوع و دره مى كند تكبير الاحرام را در حال هوى يعنى در حاسته و طبر ركوع با بده نماز او باطلست بجهت اينكه شرط صحت ان ميشود  
 شده كه في قيام باشد بلكه ايشان با بلقده ماموم مذكور درجه نامتلكند بعد از ان تكبير الاحرام را در حال قيام و ايجله

آید بر کوع روفا اینک یقین فرمود بعمل آید فصل بدانکه ما نبره اثبات مسایل بکبره الامرام بود مسایل این ماکول بکیت بدین  
 علی آمل و فقها و عظام است طالبان راه دین با آنها رجوع نمایند و بخوبی که در شرع انور مقرر بود رکب معتبره و غیره شده معمول  
 و غیره جز استقصاء مسائل صلوته نیست بلکه تنبیه بر مسایل همه واحکام ضروری آنها است که کشیدمان رجوع توفیق جناب شجاع  
 کوسن چنان توان نعم شویان جاودان که زهره شمشهدنای لذات عاجل کام و لذات نازل ساختن و رضوانک از عمر و شرمندان  
 از دلایر نغمه های اجل نهند آتش باشد چاشنی این نعمت روح فراد بافته از ناز و فهم دنیا چشم پوشیده نماند ریاضت عبادت و کام  
 از جان شیرین خوشتر کرد و گذارش تکالیف شرعی با سواب مقرر در تن زارشان از لذت تر اسای و کثرت شود دل آفریده بلو  
 غفلت برده و روح تبصره فاضلان فی الجوانده سازند الفاعل انکاشی الشیخ القاضی جهان ان بر کدنا نالیکه که کوشین زندگانی تلخ  
 کوی زندگانی در دعا غشت بوقت رنجندان چون چراغ غشت زمان خود برین کار بپردازد کلند و هر چند جان مستاند کفایت  
 دهر روی زمین نیست که در بعضی چندین آید نیست و در کار روزگار آرام دواست یکی کور و دیگری کور و او است در اینست  
 و در این کل و فرهنگ نه کل بر کل نهند نسک بر نسک پست مندر لجهان کین سرع ناکس جوان روی خواهد کرد با کس موافق  
 است که از غایت بلاهت و سفاقت و نجات بدین شقاوت آری جاهل بغافل چندین بقول شغلنا باطل حاصل گرفتار  
 که کوش ووشی استماع احکام الهی تواند داد نامه شکان بخوبیکه شاهد بطریقیکه باید عمل نموده بفکر نداد احوال و اندیشه مال خود  
 افادنی التبیان ای در استیجا جهان پای تویند مانده از راه بدین سلسله چند بکسل از پای خود این سلسله باشد از پیر  
 قافل و چمن قریب ز وطن مائون دنیا پرورن و فتنه بو حشت سر کور و ان بیغول و پیر و مور با کمال تلفت مختصر داخل خواهد کرد  
 نظامی زن و فرزند و مال و دولت و قدر هم هستند هر مالب کور و دندان نه همان غمناک بانو نماید هیچکس در خانه بانو به  
 مرد و زندگی در خواب و مستی نوبی با خوبترین هر جا که هستی چمن شد در داین سفلی نام که یکبار باز نشاند سر انجام و  
 از برای چنین وطنی شمع طاعتی نفس ناده که در آن محنت خانه پر وحشت با استقامت نوران وحشت نماید در عصره زهره کداز  
 هوش پرواز محشر با عت سحر استخوان و وسيله علو و رجا و کرداری از بیاضت بدین لذت و تحا بردن بلکه از لذات شهرت  
 مقامی پس عالی و وصول بان نه هر کمر دست و سر حالی است نظم ای لای نهمان دل از اردو گذر و تنگای کبند و دار و گذر  
 کار جهان نه لایق اهل بصیرت مردان و از ان سلسله بکاو و گذر چون میوان بکاشن روحانیان سپید سوزن و زین و پرخا  
 در گذر در بزم زهر و خواص شوخ چشم غوطه خورد کوه شهوان در گذر بحلا صلوته بیکانه که مکلفان مامور و شویان  
 اخروی بدان موفور کشته و قلی بز ان مشرب میگرد که اداب و حدود ان بر وجه تمام وارکان و خواص ان از دعوی هتاهم جنوی که  
 حضرت شاعر امر نموده و طریق ادای ان بان فرموده گذشته شود اگر نه چنین باشد بلکه در مقام و حضور ان اینست که باید بجا  
 نبر و اداه فراتر و فراتر از خارج مقرر نشود و در مابین مهین ان طمانینه واقع تر کرد و در غیر ذلک ان شرایط و ادای کینا کشته بعمل  
 آید بدلائل اخبار و رضا و تعین از درگاه الهی مرد و در راه صوابش بر منزل قبول مسدد و داخل زمره ناکین صلوته خواهد بود چنین  
 کور و بیباکی غایت بل دوری غایت بهدین و دل سروری مسک اعتقادی در دین مبین سید المرسلین که از ان نزل صلوته  
 قرین نیست و اینقوم به با انک و نه نایال از کمر نشووان و غفلت و دوام تقریب و جهالت از سوء فعل و نسامت خودشان در حق خود  
 و از خواب غفلت بیدار میشوند که حکم فاعلنا هم یقینت پیکر اجل ناکاه پدید آید چنانکه از ان در وقت معتین و اجل  
 مقرب مبین و فهم مقرر مبرهن بفهم خودی چو شفته نظم لاجم مینو بهم از هم کسند است کوی که از ان نزل ان نظاره  
 بر لوح بیدقایی خود گرفتار کنی بر کشتن نگاه نوع و دیاره است و مضمون این و انذیر هم نوم الاذین ایا القلوب لده انکنا جری کاب  
 ما الاظالمین من جیم ولا شفیع بطاع شامل الحوائش شده و زمان و انقیاب الشان بالشان المقیات بوم غدا انکنا جری کاب  
 مشاهده سوء مال که بقصود اعمال بطاعت خالی و الی الجلال بعد از مال افضاد و کشته بمضمون نوم بیدقایی من انکنا جری کاب  
 مختصر و انکنا جری کاب انکنا جری کاب انکنا جری کاب انکنا جری کاب انکنا جری کاب انکنا جری کاب انکنا جری کاب

توجه  
نویس

جهان بهان شناخت از جهراست نادیده شناخت و بنگونه در ظاهر است چه کنی نشوید بهر کس که در این ایام بر او است پس در آن وقت که  
 نماید نوایست سوا و شدت قصصا و از راه است معلومش میشود که شام و شبها اسباب و شناخت که با اشراف و انکسار این در شویان  
 و غیره بر بدن محرم کشته و از فعل عبادت و صلوة مسنون و ویران کرده و بیرون کشد شعیرستان گذارم صیالی شنید  
 ناله و افغان واهی که تا که کله در خاک مکنه که این دنیا نمی زندگی ای بر طلب حصول آن خون عریض بنیاد است و در وقت  
 فوت نابودش بگو و غصه بر نیاید خورد چه در میان نیست در پینه که بی شهر روز از امید کند محبت و نساخته و زالت است تا آنکه این  
 تهنیت اشرافین داده و چای بلا انداخته بیت بر خوان و در دست اراوت مکن دراز کالون کرده اند بر هر این نواله و مصرع سر بر کاف  
 فجل القبار و هرگاه کسی درین ننگه و ناها شده از غصه خارا از کجی چون بر خزان شان مملکت باید در وقت و نه در جا و کجا انداخت  
 موسم به آن لوح طرب باید انداخت که نه غم او آمدنی و نه شادی او و فرار است شعر و در نفسی که باید نپسوزد نیا بر شدت  
 هست و نیست خوشنود چنانند و در ایش نشاند بخت چیز ناکه و اشاند و چون از تر لکل نام و اعلم انما انتم کونتم و  
 و اما اگر آگاهی باشد بر او ظاهر و باز کرد که بگوید با ابواب بجهت کمال کسان و بعد مشاغلها راست و ملاک نبودن کار  
 پیجوی و سفاکت میتهای حراف و بلاد بونه چنانسان و فکند عالم شد با بکه آنچه از نعم دنیا از فوت حد شود خداوند عالم  
 عوض شده همان در آخرت پس بر او نیست محزون گردمان و چنین وقتیکه دانست آنچه را از نعم دنیا او عطا شده مکلف است بشکر کردن  
 آن و بصورتی واجب که در آنست پس نرا در نیت فرح نمودش بان و حال اینکه میدانند که هیچ چیز از دنیا باقی نخواهد بود و درین صورت  
 فرح و امید بدان بوجو است همین آنچه این عظم از آن اصل جمله الله در بخا و در سما و عالم دیگر نموده در نسیان هر بونه و در کتاب حاس نظر  
 کرده که در این و مداین واضح شد پس سدان اخذ نموده صورتی و سبب خود را از این بیرون آمد و فرموده حکذا بنیو المؤمنون یعنی محققان  
 چنین بنجات مینمایند مصرع که عالمی بهم خورد بی خاتمنا بر چه و دیگری نیز در بنیاب گفته شد نغان که شبیم ما هیچی نماند بر کار  
 برون ز این و نماند و بنیاید اگر ز سپل مواش بهمان شود در آن بنای خانه بدوشی فرو نیاید همه الاله بنیو نبرونه خیار اموال  
 و نبوی همیاداشتن توشه و تهنیه استبار ملوک راه معاد و نغیرش بوم التنا است و چنین کس چون بسبب اخلاص بولجات دار کار و جلا  
 باسته قاضی فیض الهی و وصول نکشته و بد که اعظم جنایات در خانه لغوث خود را معصومه و در کین بدی بجزایه مکانا عمل خود بنویس  
 طغی انرا است و الله با علی الاخره فان العجز الی الله خواهد رسید مصرع بهر بلا که تصور کنی منرا ایم و بطریق و اما سر خفت  
 تو ای پسر فاضله ای و ما از بخت ما هیبه تا خانه بدوشها و بی حامیه ما می باید نمود حافظ بال بکشا و صفی از شیوای و زن  
 حیف باشد چو تو می که اسیر قبیله کادوان دخت نمودن خواهی که هر گاه جنواب و که درین بجزایر الله و بانان جرمی پس مرد عالمی  
 صاحب یقین کامل باید که وطن اصلی مسکن خطی خود را که در آخرت است بواسطه تجارت دنیا ای قانی و مسلمات و شهوات نفسا  
 نخطه زاموش نکند کافال الله تعالی و خیال لانا بهریم تجارت و لا یبع عن ذکر الله و من الذی بان المنسوب الی امیر المؤمنین علیه السلام  
 شعرا عنی علی الذی بان قد علمت ان الله فیها لردنا فیها لادار الله و بعد الموت کما الا الی کان قبل الموت بانها  
 لا جرم بر سه نماند اشراف و محنت اند و خندان و در اشیا بی حکم حب الوطن من الایمان و من از یاد رجوع غافل نیستند و از آخر  
 وفات و این بخت فارغ و ذاهل نباشند فرد کسی باشد بکسی مرد ابتکار که از کجی همیشگی باشد و با لقا بصبر و حد و قیام  
 استماع مقالها کمال مینمایند و دست طلبان نجایان که در واقف اشیا در تنویر سبب ایشان اشتعال نیز در میان است  
 اشد است و آتشها پند و از شجره مو عطفه فرزند که معاینند و قتم ما قال لک فی البهائم روح شعر که علم ظاهر و معنی  
 گفتن ایمان بوجبت الوطن این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن شهر نیست کافر نام نیست و نکند این است این است  
 تمام مدح دنیا که در غیر الامام حب دنیا هست را بر هر خطا از خطا کی میشود ایمان عطا ای خوشتر آن که با ایمان از خون همیگ  
 در سوئی ان به نام شهر بود در این وطن غریبای نیر خوبتر که خاک کبر افکند در شهر و ممانند به اسیر زمان و از دنیا  
 رفتن از غصه و دنیا بجهت جانرا شاوکن و وطن اصلی خود را باوکن تا بچند است باو بیرون از آن در از غلبه و در غلبه

از نوا می صاحب منز کاندین و پرتو نیرت بال و پر تابکی ای همدشهر سببا و مغربی مانده باشی بشیرا جمدکن این بندان پانز  
کن بر فراز لامکان پرواز کن تابکی در جاطبعی سرگون بوسنی یوسف بیانیچه بیرون ناعزین مصر بیان شوی و از هی از جسم  
شوی اما انگرهی که این صدکام حوادث ابر پیشگاه حاله قدم بر کنیده اند و این باطو بران و خوشتر از معوره و دیوار اصلی برده اند  
و بدین مطلق اهل و مال خا بر چنان فریضه و مناب کشته اند که بکل محبت و صلح اصل از خاطر ایشان دفعه مضمون فَلَا تَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ  
و منظور قَسْوَا لِقَاءَ اللَّهِ فَيَسْأَلُهُمْ فِي ذَلِكَ حَسَبَ عَمَلِهِمْ و دفع نشان جان ایشان کشته نه بگویند کان و نه مجبورند کان کردند و از غایت کفر و طغیان انزل عَلَيْكُمْ و اینها  
و از ذکر خداوند تعالی و در کواب بجز ضلالت و کراهی شقاوت و بدسکالی در دنیا غریبی و در عقبی از دشمنی جبار صحرایی خوا  
شد يَتَذَكَّرُ اللَّهُ نَارَ الدَّيْتِ و لَيْسَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سبیل سَخَّطْنَا الْبَاطِلَ فِي مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ که در بعضی توابع دیدیم که  
عبداللهم من مبارک از بعضی از قشام عبور میکرد سکرانی دید که پست بود و اینهاست و اینهاست از خود قرطاسی بیرون آورد و این پست را  
نوشت و جری که حاضر بودند با او گفتند پام بنویس یعنی و اگر از سکران می شنوی عبداللهم با ایشان گفت بافتنیده اید اینها را که  
گفته اند بت جوهره فی زبانه هر حال زهی با هک و بدینچنین غنهای مضاف و بعضی که ادبی جاهل بشعرا باطل از طرفان و باطل از  
منبر جن و خالق نشان کرد نکشی و بدین معنی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ و سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ و كُلٌّ فِيهَا  
و در اینجا آوردن بچوکت نماز در درگاه مکریم بنده نواز صوری که شاید و بطریقیکه باید نگاهل و در خدا خدنا بل و احکام ان که سادس فر  
است لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و خود را داخل نعره تا این صلوة و طریقه این درگاه کرده اند بپشتان طلب هر چه کوشه کرید فردان شود و  
راه تو بود آمد و منزل دواز بر روزه نوشت منزل بساز پس در عاقل باید که اساس فرهم خود را بر خیال باطل نهاد و اندیشهای  
که حکم و سوسه دیونا فرجام دارد در دل راه نهاد و اگر اصل و ذکر اینند بجز اینها را در اختیار و از کثرت اشتغال به شتهای  
و تپای با بدار این صورت مشغول و از اصلاح معنی غافل گشته اند شعر صورت خوب بود و بطلب معنی کن تا اثر این شعر  
معنی گویند از تکات فصیح کامل و بان مثال و مواظب با الله هر چند در نفس لاوشکو باشد با ایشان بواسطه الوکل تقبیض صفا  
بخشد و معطر با نکه از محض حکمت زاید بسبب تیره دل مستمع هیچ تاثیر نکند شعر أَذْكَانَ الطَّبِيعِ نَطْبَعُ ثَوْرٍ لَا يَنْفَعُهُ رَبُّهُ إِذْ  
مِنْ شَيْخٍ أَلْبَسَهُ فَرَسٌ كَرِهِي خواهی حیره عیش خوش کا و نفس خوشتر اول بکش چه قلوب ایشان بشوب و پنهان خود بجهل و عیب انعام  
و در این روایات قصور برسانند و کوشش هوش ایشان از استماع مواظقه بجهت کوریده و با امر بصیرتشان از مشاهده جلو  
کلمات الهیه بشاوه غفلت بسبب صفت کوری برسانند و معصوت ابر شریفه وَلَمْ تَقْلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ مَا هُمْ أَعْمَى لَا يُجِيرُونَ  
وَلَمْ يَأْنِ لَاقِعَهُونَ بِمَا أُولِيَتْكَ الْأَنْعَامُ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا شامل احوال ایشان کرده مکررند که غنریه و جوانی چه و ننگانی  
پایانی خواهد رسید قرع عصا از داسی هر دم بکوش بر بگوید مکرر خواب خواهد دید با هم جوانی با وجود اینکه اندک کلان با  
فنا و توان هیچکس خروج ممکن نیست چنان سوخت مهر بر راه هار و مینا فان برای طالب بشا شد و لَنْ نَمُوتَ مَا نَافِلٌ يَتَأَمَّرُونَ  
ما را ننگد با هم بران هم اعتمادی نیست تا شام و هر که قدم در عالم وجود نهاده هر ایند شویش با جانش باید نوشید و با سحر هلاکش  
میاید پوشید لا احراف فایها شعر هر کس که بد و غفلت حادث شده بگرم بر اول نشک از سپرای وقاص لعل بجزر نظاره کان  
دستش گرفت و گفت با لایم ای مع هذا صرف عمر کرامی در وصول نعمت جاودانی نکرده در تمشیت امور و بنای خان با غدر و مکر  
چندان که باید و بطریقیکه شاید بکار میجو و در وقت مدتی متصل بچاهل ان بر وفق از روی خود عمل میکند و از نمازت هوا  
نفس و حصول ان هر چه پیش اید از بلا عناسهل می پندارد با اینکه بضمون الْحَيُّ حَيٌّ غَالِبٌ است که با این همه جسد و جسد کند  
و می چیزه که بکار دنیا می و خواهد آمد بدستش یافتند و در اخبار وار شده که جناب امام حسن مجتبی علی السلام بر روی فرمودند که  
طَلَبُكَ فِي الْقَنَابَةِ يَسْتَبِيحُ طَلَبُكَ فِي النَّارِ و در اینهاست پس فرمودند با بدنه نموده از دنیا آنچه اراده میکنی که  
انحضرت فرمودند هَذِهِ النَّارُ طَلَبُهَا لَمْ يَدْرِكْهَا مَنَّا لَمْ يَدْرِكْهَا باقی لَمْ يَطْلُبْهَا یعنی این چیز است که طلب از این کنی در دنیا بشود از  
انچه اراده میکنی بر بگویند و میشود و آنچه که طلب از این کنی یعنی از دنیا طلبیدیم و بصدقین سپیدیم الْأَجْرُ شَوْخَانٌ و طَلَبُ



بجای آوردن صلوات واجب و جزای هر کدام و سستی نام نهوده و بکتمان شرعی صلوات آورده و در این دو نقطه مناهی و مغازی که اهل حق و از منج قوم و طریق مستقیم و غیرت کشت و در عوالم و روی و پوفای پش و شورش و تدریس و تضر برای و حاصل شده و از اندیشه تلویح جان کندن قلع مراد و در حق از دفع اخلاط از نفسها عدو ندان نموده و جوارح او را در ای بر فواح تکالیف خاصه و خاصه نکشند و باوان مستحسانند به پیکار او که از پندن و صدف و صول و بظینا شده و اخرون احوال و معکر مال با پندن اخلاص نموده و با وجود این نزع و بنای حق نکاشته که در امان و زمان یعدنا هت فخر و در مذاق اش که بوم لا یمنع مال و لا بنون است کرد متصرع در مزرع و در هر یک کاری بدوی چنانکه گفتند کلمات زرع محمد بن بطون بَوَيْطَرُ الْمَرْغَمَاتُ مَاءٌ وَهُوَ مَمْنُونٌ وَالشُّطْرُ شَرٌّ فَأَمَّا مَتَّ لِعِبَادِ اللَّهِ سَدِّدُوا لِعِبَادِهِمْ سَبَابِي تَوْشِعَ عَيْبِي عَمَهُ وَتَوْشِعَ مِنْ جِبَاؤِ دُونَ صَلَاةٍ وَسَابِرِ عِبَادَاتٍ مِنْ مَشْرِيقِ شَاهِدِ كَيْبَكَ فَاتَّجِرْ بِهَا إِلَى امید داشته باشد و مضمون أَفْحَسْتُمْ أَنَّمَا أَخْلَقْنَاكُمْ عَشْيَاءَ وَإِنَّكُمْ آلَاءَ لَنَا لَأَرْجِعَنَّ بَكُمْ إِلَى خِطَابِ فَارِشِكُمْ كَرِيمًا وَانْصَرِفْ بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ مِمَّا جَعَلْنَا لَكُمْ شیبا سر انجام مال و کفایت حال خود را تصور و بین در بعضی مصالح اندیش عوالم کار خود را تفکر نموده که از آن و طریقه وحشت فرا و از عتاب و نکال هوش با مقرر خلاصی و بدین در انواض عظمی و داهیکر بِحَطَابِ مَا شَاءَ وَأَيُّومَ أَيُّهَا الْيَوْمُونَ مخاطب کشته از زوره مقبر و سلسله خانقین و ثلثه مصالین که در اعمال تصور باوصاف و حور و در دار الکرامه و التور و هم جلس خواهند بود جدا و سوا شده سَقَرِيذِينَ مَقْرَبًا كَرِيمًا تَكُونُ مِنْ أَصْحَابِهِ و آن نگذمان و اگر در او ان در پیش خواهد گرفت و از مضمون أَيُّهَا الْيَوْمُونَ أَيُّهَا الْيَوْمُونَ مَالِكُ الْيَوْمِ تحقیق در آن وقت پر عنا خیر بار و از فَادْعُ غَفْلَتَكَ بِيَدِهِ خواهد کرد که جای معذرت و فایده عذرت معصیت لِقَوْلِهِ تَوْمًا لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذرتَهُمْ وَكَمْ اللَّعْنَةُ وَكَمْ سُوءُ الدَّارِ بِمَا وَبَلَّغْنَا فِيهَا بِلَاغًا بَيِّنًا لَعْنَةً وَكَمْ مَكْرُوهٌ لِلْمُصَلِّينَ إِذَا دَخَلُوا عَلَيْهِمْ فَكَفُّوا عَنْهُمْ حَتَّى يُخْرِجَهُمُ الْكُفْرَاءُ فَإِنَّهُنَّ مَكْرُوهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْ أَجْلِ الْكَفْرِ لَا تَجْعَلُ الْيَوْمَ مِنَ الْيَوْمِ نَدِيمًا رفت عمره بر فاعله راه رفت باغ جهان بوی وفا بی نداشت سبزه او صحر کما هم نه داشت هَدَانَا اللَّهُ وَإِلَيْهِ رُجُوعُنَا وَإِلَيْهِ النِّجَاتُ سبیل الرشاد و طرف التَّوْبَةُ و راحم العباد فی يوم التَّوْبَةِ أَوْحَى أَوْحًا مِنْ أَوْحَى الْيَوْمِ أَوْحَى أَوْحًا مِنْ أَوْحَى الْيَوْمِ أَوْحَى أَوْحًا مِنْ أَوْحَى الْيَوْمِ أَوْحَى أَوْحًا مِنْ أَوْحَى الْيَوْمِ نکوع روز نماز باطلت اگر چه اخلال بحر نماز عرفان بکنند یا تبدیل حرفان حرفان نماید بحرف بکری حتی التشدید که اخلال بان اخلال بحرفت و همچنین این در اغاثت اعراب و در اذان وضع و نصب جنم است و حرکات بنا است و اخلال اینها مبطل نماز است مطلقا خواه مقبر معنی بوده باشد یا نه علی المشهور و الاقوی بلکه مذهب عامه اصحاب برینست چنانکه در شرح کثیر ذکر نموده و خلاف مستند و تفسیر کثیر بعضی فضا اهل خود فاعل شده اند که اگر غیر معنی باشد فضا باطلست و الاطلاقات و فاعل است بلکه بخلاف آن محقق روح از عاوی اجماع اند چنانکه در شرح مرزبورد ذکر کرده و همچنین کلاذ که واجب و نماز مثل کثیر الاحرام و ذکر و کوع و سجود و تشهد و تسلیم و امثال اینها که اخلال بحرف واحد از فرائض و یا هم اینها آنها که بوده باشد می داند موجب باطلان نماز است خواه ترك آن حرف بوده باشد یا تبدیل حرف بکری چنانچه فاعل باطل میشود و بسبب اخلال بحرف و آنچه مذکور شد همین است عند المعظم عدم مراعات عدم متصل و ان است که حرف مقدم و جملین حد تک و واحد باشد و اما من فصل ک حرف مدد و تکلمه باشد و موجبش حد تکلمه انحراف پس مراعات آن واجب است لکن واجبست ترتیب بین الایات و والایات عرفیه و بسبب نیزین فاعل است و لذا باطل است باجماع علماء امامان و اکثر اهل علم و اجابت اخراج حرف و نماز خارج مقبره پس هرگاه غیبن را از خروج ترک نکند یا بالعکس یا ضاد را از خروج طاء کوید یا بالعکس یا طاء را از خروج دال و کذا نماز باطلست قطعا بجملا لازم همان قدر است که تلاوت شود بخوبی که آن ما بین حرف و حرف محقق شود علاوه بر آن از حسنات خواننده است و معتبر در تلفظ حرف است که در معین تلفظ فاعل انعام مطلع شوند که بنده این شخص فلان حرف تلفظ نمود و اگر چنین باشد محکوم بباطل خواهد بود پس انعام که انعام با الله در وقت قرائت فاتحه الکتاب بجای الحمد قصودت العالمین الحمد مع کونند هَاهُوَ نَوْمٌ لَوِ اسْتَبَانَ بَاطِلٌ بِالْكَلامِ چه مدعی بعضی این است و بالبعث قال الله تعالى وَأَرْضٌ هَامِدَةٌ أَيْ يَابِسَةٌ وَهِيَ تَرَابٌ أَوْ تَرَابٌ عَلَيْهَا الْمَاءُ أَصْرَتْ وَدَبَّ قَالَ فِي بَعْضِ الْجَمْعِ هَذَا الشَّجَرُ أَزْبَلِي وَكَذَلِكَ التَّوْبَةُ وَهِيَ التَّوْبَةُ الْكَلِمَةُ طَبَقٌ وَاضِلٌ لَا يَبْنِي فِيهَا وَبِنَاتِ هَامِدَةٌ يَابِسٌ وَهِيَ الْمَسْوَدَةُ الْمَوْتُ أَيْ مَعْدَمٌ كَأَنَّ لَفَاتٍ مِثْلَ تَامٍ وَسُوسٍ وَصَاحِبٌ وَغَيْرِهَا يَتَصَرَّفُ فِي مَعْنَى مَعْدَمٍ



بسی که در نزد خاص است اما در اکثر کتب و آیت ها هذا امان مثل صلوٰۃ الخ خلاصه غافل فظین صاحب شد ذهن در ایشان غیاثی  
و بیجا آوردن طاعات خصوصاً در صلوٰۃ و جهد تمام سعی نالاکلام نمود و بعد از تقلید بجهت جامع الشریطی حتی از بعضی که شاید  
و بطریق دیگر را بدیهه مولد دارد و مشکل بفهم بلید و کثرتی بنسب و بدید خود نکشته بنای عمل را منوط بقیها احتفا که در مقام شالم و قدس الله امرنا  
و اعلم فی الامر و من قرار هم گذاشته از مطالبه سواد افهام و نتایج افهام ایشان که عمده مشکلات و معضلات احکام را با ناممل افکار  
و انظار بصیرت حل نموده در مطابقت زمان بیدایع بیان و فواید برهان نیز بر مخرج پرورده اند مستبصر و مستفهم که شکر خیر است  
مسائل سزا و منتهج شاد شده بسعادت عاجل و کرامت اجل باصل و متواصل گردد و در فرمان برداری و امر و نواهی خالق خود  
الاجازت و در بودن از معصیت و فواحش افعال و خواهرش در یافتن مقام قرب و کالات و کفایت در وجه از منافع و کمال انسان و شکر  
و امر که در خاطر نماید نامشروع و غیر مستحق اتم نکال و عقاب داد او را بجا نمودن شرایط صلوٰۃ که در مراجع مؤمن و افضل  
در شرع مبین است نه شود بلکه بطریق شوی که مقرون و مجرب در شرع انوشده معقول بجهت تقلید بجهت جامع الشریطی تا اینکه  
ماتی بد او مطابق و موافقی ما مورد به شود تا سبب به انواع عطاها انضالی بر اینا جمیع از او کرده معلوم است که با صلوٰۃ بسیار  
و بجا بکرم عظیم خالق رحمن و رحیم است منتی به اصل است چه فرق میانها و امتیازها که غرض از او علماء امامت شریفاً الیهما و افضل  
جز اینها و غیر اینها ذکر نموده اند آنست که در جوار چه به میباشد که اصل ایشان باشد و امتیاز عکس در جوار است یعنی در اصل پیشو  
مثال اینست که کسی زرع کرده و بعد و بعد از آن بگوید امیدوارم از این که حاصل شود برای من از این صد  
و غیر مثلاً در آن داخل بجاء است و کمی دیگر که نفع نکاشته و عمل نموده و وقت در خواب و غفلت سازا گذرانیده و چون وقت بیاورد  
بگوید امیدوارم که حاصل شود برای من از اینها در صد قنبر پس این امتیاز گویند که اصل در او بوده و همچنین اینست حال بنده و وقتیکه میداند  
خود را در عبادت خدا بنحالی کرده آنها از مفاصح ملاهی نموده باشد و امیدوار شود بر اینکه خداوند عالم قبول نماید آنرا  
او را و از تقصیر او رکنه و ثواب عظیم باورد هدایت در داخل بجاء است از و اما وقتیکه بترک طاعت و غفلت با کتاب مفاصح ملاهی  
بباید آنرا در مضایح و عیب و عیب نامشاهی هم خود را بنده باشد بگوید که از خدا امید دخول جنت و نجات از نادر  
قبول شفاعت اخبار و بدایه خود دارم این امتیاز است حاصل نماید اسم او را بجا گذارنده است حافظ دهقان سال خورده پنجم  
گفت با پس کی نور چشم من بجز از کشته نندیدی پس غافل باید نظر نماید بر احوال و اطوار اینها و اوصیاء و اولاد آنها و ایشان را در طاعات  
و صرف عمر و عبادت که هرگز نور و بیجا آوردن اعمال لایزال و نماز و ابرار ایشان و عبادت آنها از برای ایشان حاصل نشده بود و حسن ظن  
بخداوند عفو و الله ایشان اکثر علماء و احسن ظن با بودند پس رحمت الهی و بیخورد و مغفرت نامشاهی و لکن چون عالم بودند بر اینکه بدون جهد  
و اجتهاد و حسن ظن نبودن امتیاز محضه و عز و جت و غفلت صرف است پس اجتهاد مینورند و عبادت و طاعت تا محقق شود از برای ایشان  
امیدوار بود و بجا بنحالی خالق ارض و سما که آن احسن بضاعث بر اجماع اصحاب خود و یکسان است و از باب محافطت و فراست است فرق  
هم بضاعث خود عرض میکند اینجا قبول حضرت و اقدام خواهد بود بجز اینرا خوان دین و خلاقان یقین که غافل از حواش زمان  
صوارف و هر خوان در هر آن از او ان فشه که در جهد خودشان از تصور بر ابدال مطابق و مصرف در اقتضای معارف نموده اند  
مخفی و سنو نیست که مکلف در عبادت با عبادت با بد که مکلف به و با بطریق معبود او به آن فرموده و مکلف بان کرده معقول  
در خصوصاً در صلوٰۃ که بهترین اعمال و افضل افعال در نگاه خالق و افعال است پس جهد و جهد تمام در مقتضات و ارکان و افعال  
ان باید نمود و در خواندن فاضل و سوره ترشیل که حفظ و قوف و ادا و موقوفات خارج با ملاحظه اذ غام و سایر اب و احکام که در کتب  
علماء اعلام و فضلاء عظام حشرهم الله مع الامته الانام علیهم السلام مبین و صبرین کشته معول و افعال بعضی که فرات از ایشان باطلست  
اقتدار امام عادل مینماید اگر تفسیرات او بسواد کار واجب و قنیه و سلام و ابقرائت شرعی عمل نماید و در نماز ایشان باطلست اجازت  
داخل زمره ناکرین صلوٰۃ و مطرو و این در نگاه الی الله همچنین مصلی باید در کوع ملاحظه نماید که اختلال بطمانینه و طبع غیر از این شرایط  
عمل نماید چنانکه است که شروع به ذکر و اجتهاد نماید مگر بعد از اذیع بمقد کوع شرعی شروع به دفع راس نماید قبل از فراغ از آن پس نگاه

شروع نماید بدو که در قبل از باوجود مجتهد کوع شرعی با وضع و اس کند قبل از فراغ از آن عامداً نماز باطل خواهد بود با اختلاف ظاهر و باطن  
 نیز بقدری که واجب و حال ایشان بان واجب است حراد باطنی در این مقام سکون بدن مصلحتی است بر اوقات پس هر که بعضی صاحب بلکه  
 حرکت دست مضمون منافی باطمانینه بمعنی مذکور نیست و هرگاه ایشان بدو که واجب نماید کلاً او بعضاً در عین عدم استقرار بدن نماز  
 نماز باطل خواهد بود بلا کلام و اکثر عوام چنین اعتقاد نموده اند که ایشان باین فکر میاید بعد از وضو شدن شوی خواص بعد از کوع  
 رسیده باشد یا نه بحال از امور واجب متعلقه بر کوع طمانینه بعد از وضو را منسوخ و در اوقات اینست که بعد از وضو را منسوخ کوع به  
 ضوی باشد که صادق باشد بر آن که بدن انشخص ساکن و مستقر است با اضطراب بخوبی که در پیام ذکر شد و قدری مستحق کفایت میکنند  
 و اگر بعد از عمل نماز باطل است عند علمائنا اجماع بدانند که امور مذکوره که بعد از آن از آنجا که بعد از کوع و ذکر بقا بعد از کوع بعد از کوع  
 واجب و طمانینه بعد از آن و وضع و اس اند کوع و طمانینه بعد از آن در جوین لازم است و بعد از آن انحراف بجهت ایشان از اینها باعث  
 نماز است مگر بعد از آن از سجده ثانیه که جاوس طمانینه در آن واجب نیست علی الاظهره کافی که بعد از وضو را منسوخ کرده اولی  
 انحصار جاوس باطمانینه اگر چه قلیل باشد بعد از آنجا و در بطلان صلوة ایشان حرف نیست چنانکه عادت اکثر اهل سنت و  
 واجبست نیز اینکه قهراً بلفظ صحیح و لغوی هر چه میخوانند چنانچه این معنی بود غیر قهراً در سابقان کار و اجبر مثل ذکر کوع و سجود لازم  
 و واجبست نشستن باطمانینه و استقرار در حال تشهد پس چنانکه نیست خواندن تشهد را در غیر حال جاوس و بدون اطمینان و  
 استقرار در هر چه واجبست در عین سلامت سلام جاوس طمانینه و اگر اخلاق باطمانینه و استقرار نماز بعد از وضو را منسوخ نماید نماز باطل خواهد  
 بود علی المقرب عند علمائنا پس بعضی از عوام که در حال قرائت تشهد سلام و واجب تحریک بدن می نمایند و استقرار و طمانینه به  
 عمل نمایند که در بیات کل و لفظی الفاظ واجب عبادی شبه نماز ایشان باطل می باشد مخفی نماید که آنچه از اول نماز نوشته  
 کردید حاصل تمامه آن بود و عرض خاص از اینها تفسیر عوام است تا خودشان را داخل ناور کین صلوة نکرانند و در بنویسند  
 استقصاء همه اینها مخالف است با سبب کتاب و در حق ما اهل موکول بکنیم بعد از آنکه قتل الله تم قبول بضعاً عندنا  
 بجهت و امتنان و عفو و احساناً که جوایز هر دو در وجه با چشم او در عقوبت والدین و بیان عقاب است بدانند  
 والدین از کافران که است بلا شدن جنابیت پس هر یک از این دو صفت بر طاعت و احسان والدین در سبع امانت فوره اولی

فی عقوبت  
الوالدین

قوله في سورة البقرة و ان اخذنا منكم بغير اذنكم الا الله و ان الله عز وجل عليم بما تعملون و ان الله عز وجل عليم بما تعملون  
 قولوا الناس حسنا و الله قهراً في سورة النساء فان عبدوا الله و الله لا يشركوا به شيئاً و ان الله عز وجل عليم بما تعملون  
 في سورة الانعام قل ان الله انزل ما احسن و ان الله عز وجل عليم بما تعملون و ان الله عز وجل عليم بما تعملون  
 قضيت بك ان لا تقبذوا الا اياه و ان الله عز وجل عليم بما تعملون و ان الله عز وجل عليم بما تعملون  
 قولوا كما و اخفضوا لها جناح الدال من الرحمه و قل ربنا انما كنا نعبدهم لعلنا نكفركم و ان الله عز وجل عليم بما تعملون  
 بوالدين احساناً و ان جاهداً لا تشركون به ما ليس الله به عليم فلا تطعوا الوالدين و ان الله عز وجل عليم بما تعملون  
 في سورة لقن و وصيتنا الانسان بوالديه احساناً و ان الله عز وجل عليم بما تعملون و ان الله عز وجل عليم بما تعملون  
 قوله في سورة الاحقاف و وصيتنا الانسان بوالديه احساناً و ان الله عز وجل عليم بما تعملون و ان الله عز وجل عليم بما تعملون  
 این آیات با تفسیرشان و تصور و در نظر نماید و بعد معلوم و مفهوم او نیست و در حق سبحانه و تعالی فرین فرموده اند ضمناً  
 ان شرک و عقوبت والدین را این اشارة است بر اینکه عقوبت در وجه شرک عظیم و باعث خلود در عذاب الهی است و از این جهت  
 رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند بقال للبار بوالدیه اعمال ما شئت فقل ساعف عنکم و ان الله عز وجل عليم بما تعملون  
 لا اعف عنکم یعنی کفاره میشود بر بار و والدین عمل نما هر چه میخواهی پس بدو شکر و در میان مردم بر او تو هر چه کرده و بر حافی والدین  
 گفته میشود عمل نما هر چه خواهد که از بر او هر چه مردم یعنی از معاصی خود در نمیکردم و فاضل محقق است در تفسیر و در انوار  
 جلد ذکر این حدیث که در این اشارة است بر اینکه کسی که بر او احسان بر والدین خود نماید مستحق عفو و عتاب است و در حدیث  
 مناد

فیه

صاحبش و با حضرت معقران میشود و همچنین است در جانب عقرون و در آنکار که در سار کتب و ابث شده است و این بیعت با حضرت معقران  
حسن استغاثم و لا یکنتم عاقب یوم یبعثنا من بعدنا و با حضرت معقران معلوم میشود و از استغاثم نمیکند عاقب والدین و بعد از  
صیحه حضرت با فر علیه السلام فرمود و بیچاره صفت است هر که دارد خدا او را سزا کند که اندک در علی علیه السلام نیاید و گفتند بر چه چیزی چون پدر و پسر  
و ترحم و اعانت و صفای و صرف مال بید و مادی و مداری با ایشان و فرزندندی و سفاهت به بندگی و بر سر خود و خدایان و در  
صیحه نبوی است که عاقب والدین و بدخواه بشود و در صیحه فرمود هر که چشم نکند بر والدین خود بر او ظلم کرده باشد و هیچ غنا  
او را خدا قبول نکند و حدیثی است که در حدیث حضرت صادق علیه السلام منقول است که سر و عاقبت استغاثت دعا بصیحه در واد  
برای فرزند نیکوکار و نغزین ایشان بر فرزنددی که عاقب ایشان باشد و نغزین مظلوم بر ظالم و ده غای مظلوم برای کسی که انتقام  
و الزمان ظاهر یکشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که جمیع مسلمین در روز قیامت را خواهند دید مگر ما  
والدین و شراب خوار و کسی که نام مرا بپوشد و صلوات بر من نغزینند و همین قدر از برای عاقب والدین کافیست که بیخبر خدا را در  
نغزین کرد و فرمود هر که پدر و مادر را بکشد و از آنها را ادران کند و او را از خود راضی نسازد هرگز از پدر و مادر و جیره نهل بر نغزین است  
حضرت امین گفت و در حدیثی که از جناب صلی الله علیه و آله و آله منقول است که با علی خلیف الله عزوجل  
اجتمع من لیقین لی من فی هدی لینه من فضة الخ یعقوب جناب امین هر چه شقا از لیه من خلاق بنوه لینه از زهد لینه از فخر و کبر  
است حيطان اثر الزنا فوث و سفعت اثر الزنا بر جد و حصاء اثر الزنا لو و ثواب ترا از نغزینان و مسکن از فریض فرمودند کلام  
ثما جهنت متکلم گوید باین که لا اله الا الله الخ الامم تقوی سجد شد آنکسی که داخل من شود قال الله جل جلاله عز و جل  
و جلالی لا یدخل من خمر و لایم نام و لا مشرط و لا مختک و لا عشار و لا فاطح رحم و لا فدیته یعنی فرمودند پروردگار جل جلاله قسم است  
و جلال خود داخل میشود بر آن مدهن خمر یعنی مداوم شربان و تمام و در توط و شرط و مختک و عشار و فاطح رحم و قدری  
و شرط مثل هر دو ظاهر از اعوان ظالمین است مستحق باین شده اند بعلاماتی که بیان معروف شده اند و مراد از عشار کسیست که اخذ  
کند عشم یا اقل از بزازان را بدون حق خواهد اخذ نماید و بدین یا صحرا و مراد از قدری شاعر است که افعال عباد را از کفر و مصیبت  
خدا میداند و گویند که او قدر بنو و و از تقدیر او است و بنده در فعل خود بد دخل است و در اینجا چند قایده است که احتیاج به بیان  
دارد اول بدانکه بر والدین فرمودند و بیچاره است و عقوبت با عت لبطال آنهاست اما کند بنا اجر او مؤخر و عمر او زیاد میکند  
عقوبت اجر از زمان و عمر از ناقص نمیدانند چنانچه در اخبار معتبره وارد شده است که میشود که از عمر انسان سه سال باقی مانده است چون  
احتیاج بر والدین و صلة از تمام میکند حق تعالی مؤخر میگرداند تا به می سال و بعضی از انسان که از عمر او سی سال باقی مانده پس قطع او را  
میخارند و عاقب والدین میشود حق تعالی مؤخر میگرداند تا به می سال و بعضی از انسان که از عمر او سی سال باقی مانده پس قطع او را  
صلی الله علیه و آله فرمودند که در پیام دیدم در هر اکمال الموت نزه او آمد که فرزند او را بکند پس بر او بر ولد پیش آمد منع نمود از  
ان و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند من احب ان یحفظن الله عن سکران الموت فلین یقرابن و صلا و بوالدیه  
بار الله ذاک ان کذلک هو ناله علی سکران الموت و لم یصبه فی حیاته ففرحنی هر که دست دارد که حق بیخانه و فم سبک گرداند سکران  
موت او بر او بر آید صلا و خام کند بقراب خود و بوالدین خود با تری بکوی کار باشد و چون چنین باشد حضرتعالی صلوات بر او  
گرداند سکران مؤخر او را و ما دام کفنده است بدانقدر و فاف با و غیره و غیره روایت کرده که داخل شد جناب رسول الله علیه و آله  
بنا و جویانند که در سکران موتش و شوان شده بر او جان دادن پس آنجناب فرمودند با فلان و آنمیران جواب داد فرمودند چه  
می بوی گفت و چه رسد به ما را شاهد میکم که داخل شدند و در پی او من استامند و من را ایشان خابتم پس فرمودند تا این جوان ماند  
و از عرض کردند بل فرمودند شاهدی است که گفت منم از آنجناب صلی الله علیه و آله فرمودند تا از بر خود داخو کف و با ساختن عرض کرد  
ساختم و الا کن داخوش نام بر اجماع طایفه من از آن جوان را اغری غشی حاضر که بعد و چون از نام برای او حاصل شد آنجناب فرمودند که  
عرض و در کجا خج شدند سوید و داخل کردند و چون رسیدند و من فرحان شدم از شاهدی ایشان از جوان در همانا

نمودند و ابنت فزوه که آن در کلمات علی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و سلم گفته است که ای رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و سلم ای ام  
 هذا الرجل ساخطا علیها باقرضا و عذری فی قبلة الارض یعنی روی در عهد جناب رسول صلی الله علیه و آله و آله و سلم بود و چون  
 رفت نمودند زمین او را فقط نمود و آن جناب فرمودند بدست حق ما در این روز از او ساخط است پس این وعده ایست او را برضا از او و او را  
 تا اینکه زمین او را بول فاصر گوید که فریب برینست که روزی در عین فوان جوانی بفریب رسد با او دارد شدیم که از لوله او را تا ساطع  
 صاحب الله عن النضر بن باشد و بمنزل فاصر جمع کثیره از اهل انفره و این شدند و نقل کردند که جوانی در این چند پوم و نال غرق  
 برای او قبر حفر نمودیم چون بلخه گذاشتیم این قبر را پیدا شدند که در بزرگی از چوب مساجد برایش بزرگتر بودند بگویند پس او  
 نشست و آن دیگر بقریب هر دو آمد و این جوان اکثر اوقات والدین خود را شتم و ضرب می نمود و با هم غایب ایشان بود پس بصوت تمام با  
 بیلهای همین اند و مادر او از بدن این جوان دور کردیم و باز نمود نمودند و کرات این عمل را کردیم باز نمود نمودند لا بد مترا از همان بحدت  
 بیرون آوردند قبر علی و حفر کرده بان گذاشتیم پس در همان ساعت بازان در همان پیدا شدند و طریقی از بود و معلوم داشتند با از راه نوح  
 مترا بیرون کرده قبر جدا گانه در جای صلب حفر نموده بطور گذاشتیم باز آن در همان پیدا شدند و یکی از آنها که سبب بود و بزرگتر از این جوان  
 آمده سر خود را میخواست که بردهن او داخل نماید و در آنجا کرده سر میبندیدند لا بد و علاج سر قبر را پوشیدیم خلاصه اکثر اهل انفره  
 کل آنها جمع شده شهادت باین نمودند و در آنجا نازع و ذاعر بودند و چند روز در آنجا حفر نگاه داشتند و کار ایشان ناله و زاری و خوف  
 بودند و نظر و انتظار را اعتبار و غیره با اولی الاصل و محار و الا نولد و در علل الشراعی و غیره آن در کتاب اخبار و سنده معتبر نقل نموده اند از امام  
 زاده عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام که امام علی بن ابی طالب فرمودند که عمری  
 روزی از پانصد سال بود و در آنجا کشتی بنو ابی قحط بود و پادای و زید و عمو و شتر کشود پس جام و بافت خندیدند و نام ایشان از آن بود  
 نوحی را از خندیدن و هر چه بیا در میکشود نام میپوشانند جام و بافت میکشوند پس نوح بیدار شد و دید که ایشان معتقدند از سبب  
 پرسید و نام آنچه گذاشته بود نقل کرد پس نوح دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوند تقییر چه اب پشت جام را که از او بهم نرسد که سبب  
 خداوند تقییر چه اب پشت باقر را پس خدا شمره نام اب پشت ایشان را نوح تمکنت بجام و بافت که حق تعالی فرزند این شما را غلامان و خد  
 فرزند سام کردانند تا در فضا است زیرا که او سبکی بن کرد و شما غایب من شدید و علامت عقوبت شما پیوسته در فرزندان شما ظاهر خواهد  
 بود و علامت شکوکاری در فرزندان سام ظاهر خواهد بود مادام که دنیا باقی باشد پس جمع سپاهان هر جا که باشد از فرزندان حام  
 و جمع نزد و مقابل و با جوج و ماجوج و جن از فرزندان هاشم هر جا که باشند آنها را که سفیدانند غیر آنها از فرزندان سامندالی آخر  
 الی و پ و در روایت معتبره از حضرت صادق علیه السلام فرمودند که فرزندان حام اهل سندی و حشمتند و فرزندان سام عربی و عجمی و این روایت  
 در همان نیز مذکور است و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند که در پیوسته با پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله و سلم  
 در پیوسته بگرفت و میگفت با رسول الله این فرزندانست و من این را در طفولت فریب کردم و عین داشتم و مالهای خود را صرف نمودم و گفتم  
 که قوی شده و مال بمرساننده و قوت و مال من بر طرف شده است بقد طوخت ضرر و من بیدارم حضرت بان پس فرمود که چو  
 گوئی گفت با رسول الله من زاده از قوت خود و مال خود ندارم که باین بدم حضرت بیدار گفتم چه میگوید گفت با رسول الله اینها را از گند  
 جوین ما و مویز دارد و بدنها و یکسها از طلا و نقره و مال بسیار دارد پس گفتم با رسول الله اینها که میگوید من تا اوم حضرت فرمود که ما  
 در این ماه قوت آورده ایم تو در ماههای دیگر بده پس حضرت سام را گفت که صد درهم باین پیوسته که در این ماه صرف نفقه خود  
 و عیال خود کند چون سر ماه دیگر شد با فائز و پیوسته خود را بخود ما بخرید و ما بخرید و ما بخرید که من هیچ ندارم حضرت  
 فرمود که در دوغ میگوید و مال بسیار دارد اما امر و کتب مبرسانند و پیش ایشان تر خواهری بود و هیچ نخواهد داشت چون آن  
 جوان بر کشتن سپاهان انبیا های او آمدند و گفتند باین انبیا های خود از همتا این که ما از کذا ضا هلاله پیشوای چون بر سر  
 خود رفت دید که جو و گندم و خرما و مویز با سده و متغیره مشغن شده اند و همتا سپاهان او را جبر کردند تا بجز سپاه که کوفت و اجزای  
 قرار کرد که اینها را بپزند و در دوغ و در پیوسته برین چون حال آن آنها را نقل کردند و بر سر کبکهای خرد شده که اجزای آنها را بیرون آورد

عقون با این

صکایت مرد بیک  
با پیش

بیتها

دید که در مایه و ملائمه و همه سنان شده است و خالان نشتره میگردند هر جامه و فرش و مشاع که داشت با خانه خود فروخت و باین جهت  
 دارد قوت یکشنبه و ستره نماید و این نم نمجوده اهل شد بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای گروهی که عاق پدران و برادران  
 عیبت بگریه و بیدارند کچنانچه بود بنهال ان تنفیر شد همچن در آخرت بدلیل آنچه در پیشتره بر او از درجات مقدر کرده بودند  
 جتم از برای او در کثات مقدر کردند آنجکه و در آن تو از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت موسی بن عمران مناجاتی که با  
 خداوند خود در هر ایدت تحت ظل عرش خدا پر عرض کرد باریت که بکنس سابه انداخته است عرش تو بر او وحی شد که اینک را تو بنویس  
 بود بوالدین خود و راه نرفته بنمیدد و روایت دیگر که بستند معتبر رجاء از آن حضرت فرمود است و همچنین است که حضرت موسی  
 شخصی را در نهم عرش الهی میدگفت پروردگوار که است که او را مقرب خود کرد داشته تا در نهم عرش خود او را جادانه حتمالی و حق فرمود  
 که موسی بن عمران پدر و مادر نبود و حسد بر مردم با آنچه برایشان داده ام از فضل خود و نیز در رجاء از حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله منقولست که در انواع اول نوشته شده بود بعضی در توبه که شکر کن بر او پدر و مادر خود را تا انوار انبیاها در قتها که باعث  
 میشود نگاه دارم و عمر ترا اندازم و ترا نده دارم بنزدکی بنکو و بعد از انقضای زندگان بنها ترا نندکی که است کم ازین زندگان  
 بجز از جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت که فرمودند بجهت اتمام الاتحاث یعنی هشتاد و نه اقدام امتحانست فایده که  
 در قیام در بیان کفایت حقوق است بدانکه مستفاد از آیات و اخبار که دلالت کند است بر طهر حق و والدین چند است از  
 آنچه حرام بودن است گفتن بوالدین است که در وقت دلالت از ایشان و متخیر شدن از آنها از لفظ در وقت عرض حق صادق  
 میشود و گفتن است بوالدین بر وجه مذکور نگاه که است کوبنده اش از عدلک بیرون میرود بلا کلام ظاهر است و اخبار شریف  
 حرمست هر چند والدین کافر یا مجنون باشند و در اخبار و روایه شده که ادعای عقوبت است یعنی اظهار تضرع و خداوند اگر میداند  
 که اهلون از آن چیز بود هر چه از آن چیزی فرمودند و این حدیث در کافی و عده الذایع و انوار و غیر اینها روایت شده و از  
 آنچه در مشهور الدینست از آنچه خواهرش کند از او و مباح است که مدلول اینها در اینها است که ایشان و او اخیر نمایند یا برزند و در  
 ظاهر مباح است از دلالت و ملول نکردند از آنچه حرام بودن نظر کردن بوالدینست و وجه غضب و عاقبتی که ایشان ظالم کرده باشند  
 با و این مقتضای بعضی اخبار است که تکافی و غیر آن روایت شده و در روایت دیگر است از جبر و عقوبت است که نظر کردن بوالدین  
 خیر است نیز کند نظر را بر ایشان و جناب صادق علیه السلام فرمودند و من العقوبان بنظر الرجل الموالد به غیره نظر الیهما یعنی از  
 است اینک نظر کند بر بوالدین خود نیز کند نظر را بر ایشان و نیز بدان شاد و غیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند من  
 الی ابوی نظر ما قبل الله مساوی یعنی هر که نظر کند بوالدین خود نظر ما قبل الله است و دعای که ایشان بر او ظالم نموده  
 باشند جناب خدای عز و جل از او قبول نمیکند و آن حضرت صلی الله علیه و آله منقولست که نظر بر روی علی بن ابیطالب عبادتست و  
 بر روی پدر و مادر بجز بر این و شفقت کردن عبادتست و نظر بکعبه کردن عبادتست و در بعضی است تا قلی اید نمود که والدین را بچند چیز  
 برابرشده و در مقابل ثواب ایشان فرموده اند و در آثار الفلوس حضرت ابی جعفر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله فرمودند که برسد و احراز غنا به از عقوبت والدین بدستی که هیچ بچش از یا نصد سال راه معلوم میشود و از اینها بدعای  
 در ناطع دم و شیخ زلفه و از آنچه حرام بودن اینک بکنند و از برای ایشان لکن بر وجه ادب است و اینک پیشتره ایشان راه برود و مقدم بر آنها  
 دید و اینک دوست خود را با لایمی نسبت ایشان کند و عماره و اشاور نمونت هرگاه هر دو بر وجه با باشد و از آنچه حرام بودن اینک بکنند  
 بر این نوعی والدین با روی خود از ایشان بگریه و جگر است و حضرت صادق علیه السلام فرمودند ان ابی علیه السلام نظر الایمن  
 یعنی نگاه کن از اندام راسته که ای علیه السلام مقاله حتی تا ان الدنیا یعنی بدستی پدر من پیشکد که راه معرفت و کبر فدا  
 پدید خود نموده پس انحضرت تکلم نمود بان چه حق اینک از دنیا مفارقت کردند هرگاه والدین کمال خوف و شفقت بر فرزند داشته باشند  
 و بعضی بویه باشند با مور و مذکور از فرزند خود نسبت با ایشان پس لزوم است از برای والدین مقتضی است که بکنند و مور و بویه را  
 هر چند احلال جواز است اینوقت در غنا بقره است و از آنچه است و خود بدو سعت باشد و ایشان در تکرر مجال ایشان نیز نازد و از آنچه است

بیتها

ایضا کند یا امانت یا نجر نماید یا از امانت او بگریزد و هرگز از امانت او بگریزد و هرگز از امانت او بگریزد و هرگز از امانت او بگریزد  
ایشان انکار و ابا و میل و عصیت کند و هرگاه والدین او را بزنند بجز استحقاق شرعی یا جاز است اینکه ایشان از خود دفع کند هر چند  
زجر و امانت ایشان باشد یا جاز نیست از بعضی اخبار مستفاد میشود عدم جواز این احوط است با امکان تحمل هر چند در جویان نظراً  
بلکه ظاهر عدم وجوب است و ازانچه وجوب حناخت بوالدین همچنانکه مدلول این است قباله والدین ایشانان نفس کرده اند و چنانچه  
و اینکه هرگاه از چیزی سؤال کنند از آنچه محتاج او باشند ایشانان تکلیف مشقت نبندند و هرگاه مستغنی باشند از آن است که طلب  
نیست که از مال خود ایشانان مستغنی کند چنانکه صاحب طاب ثراه از معاصرین تصریح نموده اند اعنی اخضر المدینه من جناب  
سید محمد بن خاتم الحجته بن سیدنا العالی که صاحب شرح کبری است طاب ثراه و هرگاه مضطر بوده و احتیاج داشته باشند  
باید که بقدر حاجت مال خود را از ایشان در بیفند و در کافی بسند صحیح منصور بن مزعم از حضرت ابی عبد الله روایت کرده که  
کردم بخود من این جناب کدام عمل افضل است قال الصلوة لونهما بوالدین و ایضا در فی سبیل الله فرمودند نماز در اول وقت گذاردن و  
الوالدین و جمار فی سبیل الله و هم در کتاب جابر روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفرمودند تو هر گاه بوالدین  
خود قسم بخور و ندی که نفس من در بدت قدرش است که هر انباشت در ایشان بکشاید روز بجز استحقاق جهاد کردن و ازانچه است  
که بقتضای عقل هر آنگاه که با ایشان بی روی و عیادت است نه بد رشتی و کراهت و غضب باید گفتگوی او با ایشان مثل مجارده  
بنده که مولی علیه است باشد در حضور مولای خود و گفته اند که ایشان را با همه آنها مخاطب نکند بلکه بگوید یا آباء و یا ابناء و  
اخبار نیز وارد شده چنانچه در کافی روایت نموده و در ابی اذینه معصومین علیهم السلام ما شواست که قول کریم است که هر گاه  
بزنند ترا بگو از برای ایشان غمناکه لکن این این از قول کریم است و در کافی و انوار از حضرت صادق علیه السلام نیز باین مضمون نقل  
شده و ازانچه وجوب مضاجعت با ایشان بر وجه معروف یعنی الحناخت بکوی کردن و گفته اند که احسان نمودن با ایشان آنست که  
مواظقت و خوش سلوکی کنی در امور دنیا و متعلخ بر باشی و ازانچه وجوب بغض جناح است از راه مذک و خواری و ان مقتضای  
قول خدای عزوجل است و اخضر لهما جناح الذی من الرحمن در کافی و انوار در تفسیر این آیه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده  
که بعضی بر مکن چشم خود را از نظر بروی ایشان مگر بر اثر و بلند نما صد اصخورد و اذنی صدای ایشان و بد خود را بلند مکن خوف بدین  
ایشان و تقدم نما بر قدم ایشان و ازانچه وجوب بر والدین است در حال خیره و در حال امانت هر چند مشغول باشند و اسلام بدین  
خصوص شرط نیست بلا کلام در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرد که گوی کن بوالدین خود و اطاعت کن ایشان خواه  
زند باشند خواه مرده و اگر امر کنند ترا که از اهل و مال بیرون بروی بکن این را بدی کسی که این از ایمان تو است قاصر گوید که قضا  
قره اخبر احدی من بعد فکر میشود در کافی و انوار و سایر کتب اخبار بسند صحیح محمد بن مسلم از ابی جعفر روایت کرده که انجاء  
فرمودند ان العبد لیکون بار ابوالدین فی جوتها هم یونان فلا یغفر عنها ذنوبها و لا یستغفر لها ابک الله عزوجل عاقلان و اولادک  
عاقلان جوتها غیر از آنها فاذا ما ناقضت ذنوبها و استغفر لها ابک الله عزوجل بار ابعث بدی سنی عبد مرانهم میشود که باز گو  
کنند باشد بوالدین خود در حال خیره ایشان جدا از آنکه وفات نموندند بدین ایشان را و اذنی کند و استغفار و طلب مغفرت بر اطلب  
نمایند پس بنویسد خداوند عزوجل دعا عافی والدین و بدی سنی جشود که بنده عاقل باشد در حال خیره ایشان و غیر از آن باشد  
چون وفات کنند بدین ایشان را و امانت دهد و از بر اذنی استغفار بکنند پس بنویسد خداوند عزوجل و باز گو کار و نیز از انجناب  
در کافی روایت شد ان یجمل الله عزوجل للعبد من رخصه اداء الامانة للبر و الفاجر و الوفاء بالعهد و المیز و الفاجر و بر الوالدین برین کانا و  
فاجرین یعنی سپهر است که الله عزوجل بر وی بنده در انجان نصت نداده و باید عمل آورد اداء امانت است بصلحتین بر باشد با فاجر و  
بعده است بر بر فاجر و بر بوالدینست بگو کار باشند با فاجر و از بر بگوئی در حال نماز بجای آوردن اعمال صالحه است که بعد از نفع  
اعمال ایشان بعد از موت و در وجوب حناخت بر والدین بلکه والدین اگر کافر باشند هم با ایشان احسان باید کرد و در حال خیره  
کند ایشان را بطلب امانت و بعد از امانت بطلب تخفیف عذاب حاصل اینست که جوی والدین از امانت و عقوق ایشان اجتناب





فانظر

فجره شاد و بعضی بدان پس از برای ایشان هست که منع کند با در اوقات خاتمه و باره که در این اوقات او را اگر منع نمایند باید که در وقت  
شهادت و فاضل جز این بود و نوار و صاحب قوانین جناب سوه الحقیقین و ابوالقاسم الهی و جمیع الشان و جناب هده المدقین من  
مناهل انصافین حشرهم لکن بیجا حج جنازه و غیر ایشان از اعلام تصریح فرموده اند و از احادیث نیز مستفاد میشود و هر گاه نه باشد  
والدین او را نیز می کشند نسبت ترا و واجب شرعی از او فوت میشود با حرام شرعی از او بظهور و می رسد در این صورت واجب نیست طاعت بلکه  
مخالفت واجبست مثل اینکه نه کنندان سفر حج واجب از او ردن اب با آنکه اگر آب بنام و وضو و غسل از او فوت میشود و محققان آنکه  
هر چند مینالند احرام و بقره و الدین نماید از عمده حق ایشان بر نخواهد آمد چنانکه در کاف و تجار و انوار روایت کرده اند که در پی چند  
حضرت صادق (ع) آمده عرض نمود که من خدمت والدین خود کرده ام حتی اینکه مستن و کبیر شده اند پس حال خدمت ایشان مینمایم چنان  
اطفال را می کشم یا حق ایشان را بعمل آورده ام یا نه انجناب فرمودند نه از این جهت که ایشان خدمت ترا کرده اند و ترا دوست داشته اند و تو  
خدمت ایشان را میکنی و بقاء ایشان را مکرده میداد و صورتی در کتابین فرمودند و این روایت کرده اند که والدین سید مرتضی عرض کردند خدمت حضرت  
ابو جعفر علیه السلام با اولاد و والد خود را جز این میدادند انجناب فرمودند نیست از برای جز آنکه در مضامین که بکلی نیست والدین اولاد  
پس اولاد را خدیو از او کند یا اینکه مدیون بوده باشد درین اوقات که در کاف صرح کرد که احوال اینها در زمان مداین او این از نظر  
محبت و از وفور بی عقل و سفاقتان شعفت و ریاست و سیاست و از کثرت آنها در دنیا و معاصی و اشتغال در مال و منال با مال  
و امر بجای می رسد که کماله حقوق والدین مفسد خاطر فاطره ایشان گشته حتی بزبان قبور ایشان در دنیا مبارکه مانند شب جمعه و عیاش  
نمیرند و انفاذ و ضایعاتی آنها را نمیکنند و انفاق و اکسای ایشان را در حال جنون اگر چه مسر و میچیز باشند بنمایند و گاهی آنکه ابویان و اولاد  
متغلات خود را با و منتقل شرعی میکنند یا در عروسی یا تاجها در راه او صرف مینمایند و بحق الصدقات زوجه اولاد هم ضامن می  
شوند مع هذا مدخوع البیله عان ایشان میشود و در بنار چه با ایشان عطا نمیکند بلکه بجای آنکه اینای جنس خود را دعوت میکنند  
و لد خود را راه نمیدهند و اگر بقدر با نخل و اخل میشود مدعیون آن والدان و دانشانند و از ضیعتا ستعلام کنند از جهت سنگ  
منکر بودن او میشود و انزبانت که چند نفر بختی کنی آمده بودند و مشغول بشرب و چا و اکل طعام بودند شخصها آمدند که در افتاد  
او طاق بد کف می شد و خوابیده از صاحب خانه سوال نمودند که او کجاست در جواب گفت که مشغول کار خود باشید و والدینش را  
را در سه سبلی و طایفه زده ام از بیعت بدش آمده بمافهش کرد و در انجا خوابیده حضرت کو به یکم مناسب مقام شاعر چه خوش گفته الله دره  
شعر لغت بدت جرد ا طول عمری فلما ضا کتابا عجز و جلی لقد علمت علم السهم غیرا فلما ضا اسنادا و مانی و انکما اکابر  
که فرموده اند اتقوا شر من احسن الیه یعنی با حدیث با شر خود را نگاه دار از شر آن کسی که با او احسان کرده و نیز مخصوصا مشاهده نمود  
که والدان و اموال و امال کاش و مال الطیور و انرا با گذاشت و وصیت نمود که ولد او جنازه او را از کث مال او بجهت شرف علی سنا کنها الا  
التجهه و التام پرده و در دای سلام دفن نماید پس بعد از وفات و قریب به بیست و هفت سال گذشت که آن پسر جنازه والد خود را بان  
مکان شریف حمل و نقل نمود با وجود اینکه بقونی چوپین که حال متعارفست گذاشته بود و با مال جمیع اموال و مخلفات پدری در  
اولف کرده و در ترس از باب طلب بصره فرار و فرتر اختیار نمود و در انجا بخدمت جناب گرفتار و بدو کات تا درخت قامت کشید و ایضا  
بجایی رفت نمود و بیجا متول بود پس عم خود را وصی خود کرده بود که مبلغ معتبری در جوه بر و احشای او و مظالم و امثال آنها برای او  
مصرف رساند و در انجا بقاص در محکمه محقره خود نشسته بودم شخص فقیر که حاضر شده استدعا نمود که قبض الوصول مبلغ چهل  
تومان از وجود مظالم دست در حوم از وصی او که با او پفا نموده برایم انفق می نماید و بیکتوب قدک و در بغلش بود چون اصرار و مدا  
نمودم معلوم شد که همان بیکتوب قدک را بان حضرت در عوض چهل تومان فروخته بود و در حال در این زمان ناخال احدی از اولاد او  
اوصیا و نظرها چند در ظاهر انجا در نهاد باشند و بنا العباد مشاهده نمودم که در صبا پای والد خود و با غیر اجبر بیکه از شما  
رسیده همون دارد و ذکر بیجا احوال و شایع اعمال ایشان باعث حلول مقال میگردد و در انجا ذکر اصحاب غار بر این تقریر است  
این قوم هیچ بیجا در دنیا مناسبتت که بلکه باعث نزد مهل ایشان در اطاعت والدین و بر و احشای بر این پیمان کرد و

مهرگان

اکثر کتب معتبره نیز مذکور کرده اند از جمله این باب بوسط ابان ثراه ان حضرت رسول صلی الله علیه و آله در واپس کرده که در زمان پیش بر سفر براه فی ۱۱  
 می رفتند و بهمان راه ایشان را از آن گرفت بقاوی پناه بر بند ناظمه سنگی از کوه فرود آمد و در غار گرفت و راه ایشان را مسدود کرد یکی از  
 ایشان گفت که والله شکار از اینها که بفرزند اسفندیجاست خدایا بیاید هر یک از ما علی بد کرد خدا عرض کنیم که خداوند کند که راست بگویم  
 پس یکی از ایشان گفت خداوند انومیدان کمن مرور بودیم داشتیم که بر این کوه بود که قدمی از برنج در عوض یک پیر و خورد  
 نکردن ناپیداشد پس آن برنج را برای او قداحت کردم و حاصل از برای او یک ماهی خردم چون من خود را از من طلب کرد گفتم انکاوها از دست  
 کفت من از تو اندکی برنج طلب کردم گفتم اینکاوها ما هر از حاصل برنج بهر سیده است و هر مال است و هر را بستر ندادم خداوند اگر  
 دانی که اینکار را از تو پس تو کرده ام این بلا را از ما دفع کن پس سنگی از سنگ در روشد دیگره گفت خداوند انومیدان کمن پید و ما در  
 پیر چه داشتیم و هر شب شکر کوسفندان خود را بر اینا ایشان و عیال خود پادوم شوی بر آمدیم و پید و ما دروم به خواب رفتند و در  
 اهل و عیال انکر سنگی فریاد میکردند و هر شب پید و ما در میخوردند با ایشان نمیدادم پیر خواستم که ایشان را بیدار کنم و خواستم که پیشتر به  
 فرزندان هم و زنی که ما را ایشان بیدار شوند و خواهند و من حاضر نباشم پس نا صبح با حال انظار ایشان کتیبم خداوند انکر سید  
 که انکار را از تو پس تو کردم نماز فرجی که است فرما پس سنا لند که بگرد و تر شد و ستم گفت که خداوند انومیدان کمن پید و ما دروم پید و ما دروم  
 میداشتم و خواستم او را بر میم گفت تا صد میان باوری تن در نهدم پیر صد پیران بهر سیدم و با او دادم چون واضح شد و در میان پادان  
 نشستم گفت از خدا بر من و کمن خدا با حق مشکن پس بر خواستم و از صد پیران گذشتم انومیدان کمن از تو پس تو کرده ام این بلا را از ما در  
 کردن پس ان سنگ دور کرد و پیران آمدند در عاقل و هر شمشیر کامل انست که در مضامین انات و اخبار و اقوال عاشوره از انمه اطفا  
 بنظرش پدید آمد بعد از تو سئل جناب بارجم بر وجه روانی نامت نماید تا بتا پید سبحان و تفصیلات از من و اعطای کامله و ضایح شایسته  
 انما استعظاکتله از خواب غفلت بیدار و بفرموده دارالقرارد و روز لا ینفع فی الفراق انما تارده بتلذذ و تقیه السبآن که از ان جمله برود  
 کردن ابوبن است پروردگارا در دنیا و عقبی مستکار و سبب خطا را در کرد خاپوش و ستم هر گاه مرد شود و میان مضامین پید و ما در  
 مثل اینکه اختلاف شود در امر و غنی ابوبن پس پید خواهش چیزها و ما در عدم آنچه بر آنست که اگر جمع ممکن باشد با پید و ما در بعضی نمیدان و اگر ممکن  
 نباشد بعضی گفتند که بجز است و اطاعت هر یک که خواسته باشد چنانکه صاحب مناهل و اصلاح الملک غیر از فضلای قوی و ان اند  
 لکن در بیست که با پید رضای والده را مقدم دود بر رضای پید یعنی آنکه بخوار جناب مدقق و محقق صاحب توانین است در جواب انست  
 و سید محقق است در انوار نعمات و غیر ایشان از اعلام و دلالت میکند بر مقدم داشتن رضای او در مفهوم قول تعالی اولاد الله  
علی و حقین و قوله سبحانه حلاله امة کرها و معتبره کرها و مدکافی و انوار عار شاد و عذبه و بحار و غیر اینها در چند واپس ترجیح بر والده  
 و اوست شده اند از انجمله اینست که روی عرض کرد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله والمن حق اناس یحسنون لیس فی قال لعلک قال ثم کان  
انک قال ثم من قال بول بوقی کینا حق یحسنون لیس فی من بعد ما در تو با نیر سید بعد از ان کینا با نیر مودند ما در تو با نیر  
 که بعد از ان کینا فرمودند پیدت و در انجمله دور نبه ما در انکر فرمودند و در تو با نیر بکر مرقی و تکافی سر بر شهادت و اعتقاد  
 داشتند و بعضی اعلای فرموده اند که در واپس اول دلالت میکند بر اینکه در وقت برخص و من والده است و بیکاشان بر والده و بنا بر اینست  
 ثابته بر وجه بر و احق مخصوص ماعد است و در انجمله الداعی بوابت کره که روی بخندم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله و آله و آله  
 که کینا رسول ضمن ترک نموده ام از قباچ هیچ چیز براه که اینک همه انها شده ام پس با از بوابت من توبه است که تاهب کردم انجمله ابن جلد  
 علی و آله فرمودند با باقی مانده است یکی از والدین تو گفت بی پدرم زنده است انحضرت فرمودند بر و با و بر و بگو بگو بگو و در ان  
 مرد پشت کرد و براه افتاد فرمودند کاشکی مادش زنده میبود خلاصه منقاد از عده اخبار اینست که ما در واپس به تکوین انجمله  
 وضع فلان اخبار و غیر اینست مفهوم ابان سالفه و بعضی محققین از اعلام سالفه مجرلا انسان چهاره از همه شکر گفت و حق و ان  
 خود به وجه اخبار داده از انجمله انان بتوانند پید و بجهال محتو از انواع بلبال و محتوی بجهال گفته و در و با ل خود نمایورد که شکر  
 منم حقیقی را چه کجا بجا توان ورد و نغمه ما قال لجد و بترتو بیت توان بگردشک و ما در و بگو که جناب کشته دادش شهر غایت

نیکوکاران

حکایتی

فی الاموال

کرده شکر بر زنی چون کنی شکر کردگار غنی فایده چنانچه جماعتی از علما گفته اند که هرگاه در غایت نامله باشد او را ابوبن با احوال  
 صدانند نماز را با بد قطع کند و نماز صاحب توانی در کتاب جامع التشریح و بعضی از اعلام معاصرین نیز همین است و این دو روایت  
 از احادیث مستفاد میشود و در آنرا نیز ذکر کرده است جرج بن جریج بن زکریا که این میکند نماز بود و معصوم و والدش صدانند و در  
 گفت الکریمی و صلواتی جواب نداده و بعضی روایت وارد شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند تو گمان جرج حقها به اهل بیت  
 است افضل من ساوئ بقی اگر جرج حقها بود هرگز این بدانت که اجابت مالدش افضل بود از نماز او این حدیث را طریقی و فاضل جرجی  
 و غیر ایشان از کابر علما نقل کرده اند و تفصیل نقل جرج بن زکریا که صدوق طاب ثراه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت  
 نموده است که در کتابی اسرار علی عابدی بود که او را جرج می گفتند و عبادت خدا میکرد و صومعه خود را در شهر خوز و او آمد و در  
 که نماز میکرد و اول طلبید او ملتفت نشد بسوی مادرش و برکتش بر او تمام آمد و از او طلبید و جواب نشد برکت و گفت و  
 میکنم از خدا صوفی اسرار علی را می نکتند و چون روز دیگر شد زن زناکاری نزد صومعه آمد و او را بعد از این گفت و در نماز  
 زاید و دعوی که کند بنفر زندان جرج به هم رسانده ام پس آنچه دیدی بان جرج اسرار علی می شنود و گفت که اگر در نماز با برکت  
 زنا کرده و با دوشاه امر نموده که او را برادر او کند پس مادرش بسوی او آمد و طلبید برود و خود نیز فریاد میکرد جرج گفت که ساکت باش زنا  
 بلا از فرزند تو بر سر من آمد پس مردم چون این سخن را از جرج شنیدند گفتند چه دانی که تو این را راست می گوی گفت از طفل او در جرج طفل را  
 گرفت و در کار پدر او سپید کردید و گویست از طفل بقدرت الهی یعنی امدد گفت فلان را عیال فلان قبل از این خدا ظاهر کرده بود و عیال فلان  
 بودند جرج و او از گشاده شدن نیجات یافت پس و کند با ذکر جرج که دیگر انقاد خود جدا نشود و او را خدمت کند فایده چنانچه  
 همین و لکن پدیدش زنده باشد جرج نیست مگر اذن والد را کرده باشد قسم او در فضل واجب با ترک محرم و همچنین است در جرم بدندان مذبح و  
 مملوله با وجود ولی خود بخلاف فی شئ من ذلک فی الجمله بلکه اجزاء چنانکه از غنیه نقل شده و در شرح کبری نیز ذکر نموده و در حدیث جرج که  
 شیخ طایف محمد بن الحسن الطوسی از شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان از ابی الحاسم جعفر بن محمد از شیخ اجل ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی  
 علی بن ابراهیم از والد خود و از ابن ابی عمیر از ابن منصور بن حازم و از امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت نموده که  
 فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود لا یمین للولد مع والده ولا المملوک مع مولاه ولا المذموم مع ذمه او لا تدعی مصیبه الی  
 یمین فی قلبه و در حدیثی نیز روایت شده است که این قسم یاد نموندت و بعضی گفته اند که ما خود ازین است که بجهت قوه است شیخ  
 تقوی بهر مهری تا ندیفعل ما اطرف عاقله و ترک ما اطرف علی کر و گفته اند ما خود ازین است جعفر بن محمد بن حبیب و ابراهیم بن محمد  
 نقل کرده اند که ما خود ازین است که بجهت مصیبت چه حال غیر مدیقت حلفنامه خودشان از این است و جرجی در حدیثی  
 و در حدیثی را ذکر نموده است شیخ ابو علی طبرستانی در حدیثی خود که موسوع جرجی این است و بدانکه تفاوت میکند در اذن والد است  
 ولد فکر باشد یا شیخ باشد یا عبد اما اگر والد کافر باشد یا مشرک است تا خاک مرعی از علما بنظر رسیده لکن اطلاع حدیث  
 شامل است بر آن و در حدیثی از جرج بن زکریا که فرمود و ان یجعل الله لک من علی المؤمنین سبباً و اذن مولاه و کرا غنای  
 نمیکند مقدم ولی با مقدم بودن آن و ظاهر اینست که توری بعضی نیز چنین است و در اذن زوج نسبت نیز وجود دارد اذن ضروری است  
 خلافت و مطلقه زوج نیز وجاست و در مصلحت شریعت است عند العظم قال فی الشرح الکبیر ان زوجین فی الطبع باخصاص من حکم  
 فها بالانتم دون التمه لقدم تبادها منها عند الاطلاق مضافاً الی قوه احتمال کون صدقها علیها علی سبیل التجاوز و ان محققه  
 شوط و زوج باو غیظ ظاهر حدیثی عموماً لکن الاظر فی مجال چون قنوع و م اصل که تا ابرووم و فاجیهین است و اختصاص  
 و فوار صمیم حضرت و توقفت از اذن والد عدم تدری است بر اذن والد و بعضی از والد شرط نیست حدیثی در حدیثی و در حدیثی  
 در فباب بنظر فاصح رسیده بعد از تصحیح نام هرچند که در احادیث از اعلام نیز اعتراف با این ضمیمه و فبانی است و تحقیق اذن والد  
 است نقطه والد چنانکه در بعضی روایات و آنرا در غیر اینها ذکر نموده اند و در حدیثی که حکم بر جدا شکالست بنابر عدم تباد  
 ان از اطلاق والد طر اطلاقش بر آن در اکثر احکام و اشتراط همان حدیثی احکام فالباب و احوط اولست که حیثان خالی از ضرب نیست



بعضی بگویند بعضی نصوص هم منافقان باین نذر و از شهید اول در ذکر نذرین ظاهراً می شود بعضی قضای نذر و زده که بجز عذر و عیب باشد  
 و سفر و حوض و غیره نذرین نکرده باشد و نذرین از اسامی خود و عیب الدین روح نقل کرده تا بعد از تقوی است و نذرین خود و عیب که با  
 نیست باین قول و این را در بعضی نذرین سر بر گفته قضا میکند آنوقت در نذرین نکرده باشد و نماز و عبادت و در حال مرض خوب شد می ماند  
 نه غیر از آنکه در کتاب بعد از حکم بوجوب قضاء الصوم علی الولد ما هذا لفظه و كذلك ما یفونه من صلوة مرضه التي یولی عنها فانه یجب علی الولد  
 الا کقضائه ذلك عنه الا ان یجوز له و وافقه سبط بن سید علی اجماع قال یقتضی لاین ما قاله امام من صلوة مرضه یعنی وقت نذر  
 سبط ابن اندلس که بجهت سید است و مخالف صاحب قوانین طاب ثراه از ماصین بن نذرین در کتاب جامع الفوائد بقول سبط و قوی شمرده  
 این قول است و علی العالی علی الله مقامه از ماصین در شرح نافع و در شرح صغیر گفته ما ترک لوض و غیره من الاخذ بالصلوة و غیره  
 از آنکه نکرده من قضاؤه و نه بقیه علی الاظهر الا قوی حتی ان یجاءه او نحو اعلمه اجماعاً و الا یحیط قضاء ما قضاؤه مطلقاً و توعدا من  
 غیر عذر و کتابت بقیه الاصل فی الفوی و ان کان تخصیصاً بوجوب بقیه کما قدمناه و اما بما یجاءه لعلنا لفظه و افوی و در شرح کبیر بن  
 فرموده اند و اگر بقیه عرض مرض در نذرین و در نذرین مرض بجز و متمکن از قضای آن نشود واجب نیست قضای آن بوجوب اجاباً  
 هر چند مستحب است و در نذرین اجاباً و در ظاهر منتهی نسبت و در نذرین اجاباً و احوط نذرین قضا و نذرین نکرده است  
 بن چنانکه مذکور است و جامعاً از صاحب لفظه الفوی که نذرین قول شهید و که تعمیم است بجهت بعضی نکرده است و کاف عن  
 عبد الله علیه السلام فی رجاء یوتی و علی ما و او سهام فقال یقتضی عنه انک الناس به بانه فک ان کان اولی الناس به امره فقال لا الا ان  
 و فرموده انجاب که مقتضی عن اولی الناس به بانه باشد در سوال کلام سائل قال لرجاع یوتی و علی ما و او سهام شامل جمیع صور مرضه  
 ما خیار من بین استفسا بن محمدران التوال و قد قرئت فی محله ان ترک الاستفسان فی مقام التوال مع فیه الاحتمال چند است و اول حکم بین  
 محمدران التوال در دعوت عبد الله سنان که ابن طایس نقل نموده و شهید در ذکر نذرین و عیبها از اخبار و مستند قول طایس  
 ان الاصل برائتة الولد الا اذا ثبت خلافه و الغدنا ثابت هو قضاء الصلوة التي فاتت فی مرضه و انما لطلبها علیها و اما  
 فلا یصل برائتة و عدم انصراف عموماً بن اخبار است بسوی عذر نکرده باشد و این دعوی در نذرین نظر به احوط عمل است  
 مسلمین بر حاکم که بجز نذرین نکرده باشد خصوصاً در زمان اتمه علیهم السلام که مومنان مال اصحاب باقیه علیهم السلام این بود که کمال اهتمام  
 قضای عبادات داشتند خصوصاً بنا بر قول بقیه قضای چگونگی عذر نکرده نماز کرده و قضای نکرده و این نذرین شهید است و ذکره گفتند  
 در باب عذر عدم و در اخبار و نماز استیجاب از برای صحت آنکه اصحاب باقیه علیهم السلام اهتمام بسیار داشتند در قضای عبادات که ذکر اجاباً  
 بد که حکم استیجاب زوده و اگر اجاباً بر وقت ایشان چیزی باقیه میماندند انرا بوقضا و لی مکره انداز این نذرین و قضای نکرده اخبار و  
 پس این هم مؤید اینست که آنچه بر وی لازم میشود امثال چنین نماز نیست که بعد از ساقط شده بلکه مسامحه در قضای آن هم بجز عذر بود  
 که وجه مناسبی نشده باشد مثل آنکه متر بوده قضای نماز داشتند بعد از وقت و ظاهر کرده بود تا بر وجه کامل بگذرد و همگنان پس در این ظاهر  
 شود که هرگاه قضای نکرده باشد که در تحصیل مسائل شامل و تکامل نموده و تمام عذر از ابر وجه باطل کرده کمال وضوح دارد  
 که داخل این اخبار نباشد خصوصاً تکلیف صلوة و سهام در حدیث بهر حال اصل بر اینست قوی و تمام کردن مطلب این اخبار  
 کمال صحت دارد و اعلام خدا هله مطلبی هم هرگاه نماز زوده بصری که گذشت اگر در وقت نماز بوده باشد و خوف شود با واجب است  
 قضای اخبار بر نذرین با مختصر و الاست و مانده مشارک نذرین در حکم باید در این نیز خلافت ظاهر لطلان جو عدم است و تشریح  
 در مبسوط و نمایان و این بر آج و علامه در مختلف و شهید در دوس و آخر نذرین قضا است و در ذکره هم میل بان کرده بعد از نکرده  
 محقق و از مسائل بعد از آن مذکور بر سوال جمال الدین بن خاتم روح نقل کرده و گفته که ظاهر میشود از محقق که ولد و الا از ما است قضای  
 ما فاتت از مینا صلوة و صوم که بعد از مرض و سفر و حوض خوف شده باشد نکرده نماز نکرده عذر باقیه نذرین و اخبار نکرده  
 استیجاب ابوالعباس بن محمد در مومنان و از مسائل نکرده نذرین نقل کرده و از شرایع و ظاهر نذرین ظاهر میشود چه در اول کتب و هل  
 عن المرأة ما فاتت نکرده و در نکرده مقتضی عن المرأة ما فاتت نکرده نذرین نکرده و از نذرین نکرده ظاهر میشود

کتاب فی صیغۃ التعلیل

قائلین بر وجوب بجزئی اشکال بود و ذلک در غالب حکام و خصوصاً در آنچه از آنجا میسر است و ظاهر اینست که در اخباری که در بعضی از ابواب مسأله از ابواب تخصیص چنانکه بعضی نیز اشاره بان کرده اند و در آنجا و محققان فیما بین اکثری که گفته و شیخانی المسائل است و بعد از آنکه  
 الفایده شرح کبیر غیر اینها بر عدم لزوم قائل شده اند و گفته اند اخباری دلالت بر وجوب ندارد بلکه ظاهر آنها بیان مشروطه است و اصل بر آنست  
 ذمه مکلف است تکلیف و حدیث نظر بر اینکه موردان رجل است چنانکه سابق اشاره شد تمسک بان در مخالف اصل در محل کلام صحیح نیست  
 پس اصل بر آنست با قیست بر غیر معارض و عمل مقتضای آن لازم است و تمسک بر آن نظر برین با عی طول کلام و خروج از اسلوب کتاب و اینها مقام پیشتر  
 و بعد مثال اینها باره اولی که مختلف فیها است من بعد ظاهر کتاب کرکن شود مکلف باید بجهت حق جامع شرط عصر خود تعقلد نموده بحکم  
 عمل باید تا باعث در مجاز مواخذة جناب باری و ضبط جناب و قهار از برای او کرد و واقعه در السبیل و طلب تمام با جواز است  
 بروی تعویض صلوة را کبر و قضا پیش واجب شده باعتبار اولی و لا یزید غیر استیجار بانه و با امکان است حکمیه و ط از آنرو بفعل غیر ولو بجز  
 تبرع بدو تان ولی بانه مدلول علیه بجز از عبارت جواز و سقوط است و هو الظاهر من البسوط و الجمل و الاقتصار و التبرع و التمسک  
 و القواعد و الارشاد و المصروح به فی التذکره و المسائل و اخذ فی الموضع و قول اکثر اصحاب خصوصاً از مشایخ متأخرین نیز همین  
 و قال فی التذکره لو صام اجنبی عن التبرع بقول الولی سقط الصوم عن التبرع و الولی معان صام بالولی فالأقرب الاجزاء و کذا یجوز ان  
 یتاجر عنه من صومه فی اللدوس او استاجر الولی غیره فالأقرب اجزاء و لو تفرغ التبرع لعلیه الحمل ذلک فی المسائل و لو تبرع  
 بالجمع و استاجر ثانیاً او احدیها الاخر فالأقرب بجواز و عن ابراهیم اسکنم الله تمه فی اعلیها فیما یحتمل ان کچه در صوم ذکر شده لکن ظاهر در  
 فون و فاقه است بین و بین الصلوة و ذکر شد لانیاس زکری نقل نموده عدم جواز استیجار و اینها محط برون بان و صلوة قابل تحمل از  
 نیت و بعد شهید در کتاب گفته عذرت جواز در خود مؤلف بجز قابل شده و معتقد دانسته و در غایه المرام خود گفته اگر استیجار نماید  
 طی غیر خود و اجازت خواه طاهر باشد اینها در کلام در استیجار است کلام در استیجار شهید علی القاسم نیز چنین است و بعضی از  
 منبر اصحاب مناجات است و گفته که بقی ان لا یزید و قاله اذا قضی غیره اولی اجزاء ذلک عن التبرع و یکن علی الولی ان یفعله ثانیاً و لو  
 تبرعاً عن اولی و استیجار من غیره فی فانه لا شبهة فی ان ما فات التبرع بقبل التبرع و لا اختصاص لذلک بالولی فانه لو تبرع ولی  
 اجزاء عنه فعله بود لکن جاعلی بیدم جواز نقل شده اند من الملام فی التبرع فی التبرع فان التبرع هل یجوز للولی ان یتاجر عنه من صوم  
 و الاقرب فی ذلک کلام عدم الاجزاء عملاً بالاصل تبرع منع ان جواز تبرع غیر ولی کرده اند هر چند بانند دل باشد باینکه اصل عدم سقوط  
 است از مکلف بفعل دیگری ولی التبرع لو صام اجنبی عن التبرع بقول الولی فالأقرب عدم الاجزاء و لو امره او استاجر من غیره فی اجزاء  
 احقی از بر صحت روزه بکبر بدین قول ولی اقرب عدم اجزاء است و اگر ولی و امر کند در دران نظرات و همچنین محققان در جامع المغان  
 گفته لو صام اجنبی عن التبرع بقول الولی او بانه فی الاجزاء نظر برینست من کون الوجوب علی الولی فلا یسقط بفعل التبرع من ان تامل الوجوب علی  
 التبرع بسقطه و عدم الاجزاء و عبارت ایشان صریحست در عدم اجزاء صاحب مدارک بعد از آنکه بقول از ایشان نقل کرده گفته این قول  
 ظاهر است و صاحب کتاب نیز است قول اخباری نوده و گفته و الاقرب التبرع لایستیجار علیه و گفته اند که غایت اینها ثابت میشود از اخبار  
 ائمه که از برای استیجار و صوم میخوان کرد و در اینها عبارت بنیاب بنده میکند خان جابن نیست بدانکه دلیل جواز منع تعلق تکلیف  
 بدین ولی بلکه راه همین است که او صام را از کون میت بپنداند بجز خود که باشد مثل این که اگر ولی با غیران تبرع یا قضای استیجار  
 و برین و در اینها کند باعث برات میت میشود و ما نحن فیها از استقبال است و در تبرع غیر ولی هم سقوط است بجهت اینکه صوم اخباری است  
 که دلالت دارند بر صوم و باینکه هر کسی عملی را میت میکند فعل بر میت خواهد بود که ظاهر دران اینست که عمل بجای عمل او خواهد  
 بود نه محض ثوابان از برای او خواهد بود و اخباری در این پیشتر است بن طایر و در کتاب عیاش سلطان لورث لکن اکثری که  
 و در ذکر اینها از انصاف و در اینها صوم و صلوة و حج و غیره در درازای اینها میخوان تحقیق مسلماً استیجار و صلوة  
 و صلوة راهم کرد اگر چه ظاهر دران خلاف کرده اند و عبارت بعضی از ایشان انعام ذکر شده هر چند شهید و ذکر کرده افریغ استیجار  
 صلوة و ادا نشد مع هذا در کتاب دروغ قائل بجواز آن شده و عبارت ذکر شده اینست الاقرب التبرع لایستیجار لخطیبه بینا و الصلوة

لا تقبل التحمل المحض عن محض عدمه بل يجوز انما لا نشأه في القوم وان الغرض منها ان الترخا فلتا يجوز وتبرج منها تبرج اجزاء عن  
خال دليل منع تكليف بول شده وفضل غير سقطان فتواند شد مدفوع است بموم اخبار و هر دليلي که دلالت میکند بر مطلق استصحاب  
صلاوة و حج از برائه مثبت دليل بر نیست و در خصوص حج اجماع دارند و از اخبار و بیابانها بر میآید نشویند سایر اعمال بر حج و تقدیم بر اجماع مع  
دعوی کرده اند و تخصیص نکرده اند کلا را بر غیر اول بلکه غالب نیست که ولی محتاج میشود با استصحاب هر کامیاب باشد غالب استثنای  
عسر و حرج عظیم خواهد بود و خصوصاً در وقتی که خود ولی نمیتواند نماز صحیح کرده و در پی تخصیص عبادت خود هم نیست با آنکه ولی عام  
باشد یا وراثت باشد و مؤید مطلب است اینکه اخبار و بیابانهاست که اطلاق شده و ذاتها فقط درین برهان و اینکه نماز و نیست واحد  
ادای درین فرق نگذاشته پس اگر نیست که ما بعضی از این اخبار که بموم دلالت دارند بر جواز نماز کردن از بیک جهت و هم چنین سایر عبادات نقل  
کنیم مثل روایت عبدالله بن یقوف عن الصادق علیه السلام قال یخفى عن التبع والصور والتمتع و هذا لا یحتمل و روایة یوسف بن یزید  
بهمین مضمون و روایت محمد بن مسلم و روایت علاء بن رزین و روایت ابن ابي نصر البزنطي و همین نامه حدیث است که این طایفه نقل کرده  
است و آنچه ما میخواهیم از او این است که از صاحب نقل کرده که گفت است ما اجمع علیه و صحیح من قول الامام یخفى عن التبع الاعمال المحتملة و  
رجح و ذکره بعضی از اخبار معتبره که اگر چه در جواز استصحاب اشکال کرده اند خلاصه آنست که عند اکثر ترجیح جواز استصحاب است صحیح و منع اول  
ما فرجه تحت عبادت متعلقه بنفوس کف بعلت اینکه مسلم از اخبار همین تقدیم است که بر ولی طبعیت که در صورت اجماع کفایت  
و اعم است از اینکه بنفوس و بدنه کند بلکه مال خود را بدهد و کسب را بچکند پس انداج مسئله در تحت عموم دلیل استصحاب و عبادت مطلق  
و صرح بهم میمانند و تبرج نیز چنین است چه در خصوص اول اخبار و کسب و دلالت دارند بر جواز قضایه است با عموم پیش با آنها اشاره کرده و از جمله  
انها اخبار و بیابانهاست که دلالت دارند بر اینکه غیر اول هم بکند از بر صحت خواهد بود و این اخبار را علی بن طایر حسن بن روح در رساله خود ذکر  
نموده و شمه بدین ذکر کرده مثل روایت علی بن جعفر عن ابيه مویس و روایت محمد بن یحیی عن الصادق علیه السلام و روایت محمد بن یزید  
فی الصحیح فی باب الثمن فی رد الحجج من الفقهاء عن محمد بن یزید قال فلک لا بد عبد الله علیه السلام اهل من التبع فقال نعم حتى انه یكون فی غیره  
علیه ذلك التصبیق ثم یؤتی فقال خفف عنک هذا التصبیق بصلوة فلان تأخیرت عنک ما حصل معنی اینکه اینها از کاره معشود است  
فرمودند بلی حتی اینکه متب من اینها در ضیق و تنگی باشد پس وسعت میشود و از بر صلا و از آن تنگی و با و گویند خفیف و سبک کردید بر این  
این ضیق و تنگی بصلوة فلان برادر تو که از جانب تو گذارد و قول سائل اهل اصول من التبع اعم است از صلوة که در وقت است بود و باشد یا نه و  
ژان است فصلا مع جواب يجوز انما ثبوت حکم میکند در ما نحن فیہ و قوله بصلوة فلان اخبار آنها اشاره است که ان بعنوان تبرج بوده و  
و اینها حدیث عثمان بن عفان عن ابي عبد الله و روایت محمد بن یزید عن محمد بن یزید عن ابي عبد الله علیه السلام و روایت محمد بن یزید  
و رفع نماز بر او پس از این عالم است و چنانکه در غیر سقطان است در بر او پس نیز چنین است و اخبار و بیابانهاست در فقیه و در  
کافی و تحفیب و کتابین طایرین غیر اینها مذکور است حاجتی بود که آنها نیست هر حال احتمال تضامین اطلاق و تفاوت اخبار است  
است از فقیرین بیک علی الحاکمین مثل ندیب هر کامی که در قبلی از آنکه عبادت را بجا آورد اما این فرض تعلق بدقت ولی او میشود بانه علاوه  
در مختلف اشکال کرده و شمه بنابر ارب عدم لزوم شمه اند بجهت اصل و سبب قضاء و مخالفت اصل بقدر متعین که خود واجب است  
نیز اینطور است مطلب چهارم هرگاه خود ولی مشغول ذمه بنان قضایه خود باشد یا نماز استصحاب و چه غیر آن مشغول است و این نماز  
میشود بلکه نماید در جوارح او و علی است و چنانکه مقتضی غلواها لفاظ و تفاوتها است و شمه در ذکر فرموده که اگر اینها  
که بقیه بجا آورد آنچه پیشتر بقیه نماز او را که از جوارح او و بعد از آن گفته علی که بعد از تحمل این نماز ثمانه الودفوت شود و ان ممکن  
است قول بوجوب تقدم قضایان چنانکه ادایان هم مقدم است بسبب تکسب و مقدم است خاص کوبد که بوجوب اینها  
امثال اینها وضع بنا بر این ظاهر نیست بل آنچه از اخبار و اوله در اینهاست که در اینهاست که بجهت اصل شرع و غیره در ظاهر اینها  
لازم است یعنی این ظهور و محسوس بر وجهی است و معشایان نه مطابق ظهور و محسوس و معشایان در ظاهر و معشایان چنانکه  
الحق بن جناب میرزا ابوالقاسم علی علیه السلام در کتاب التبع و این من العاصمین من العاصمین من العاصمین من العاصمین من العاصمین



فصل فی بیان  
۱۲۶

مکمله صادر شود وصفت از والد مثلا و قضای صلوات خود یعنی وصفت کرده باشد میت در حال حیات و خود بقضای صلوات خود بجز آنکه از آنجا  
 ایضا باعث سقط تکلیف از اکبر که اولاد همیشه و با نیت و احوالی که تصریح به آنکه من الا احدی سقطت بسبب عموم عمل وصفت و نهایت  
 بر اینست که قضای کبری در وقت میت باقی میماند و وصفت نکند لازم میشود بر مقتضای کتب اورو و در این صورت معلوم نیست لزوم آن اگر کتب  
 کتبت ما بین دلیل لزوم بر ولی و لزوم عمل وصفت عموم من وجه است و عمل وصفت محتاج است به ترجیح جوابی است که چون دلیل وصفت مقدم  
 است بر مقتضای دلیل لزوم بر ولی پس بمقتضای آن اولاد باید عمل کرد غایت اینست که آنچه بر مقتضای میت باشد و وصفت فر کرده بر کتبت  
 نه مطلقا و مضر و نیت که در اینها وصفت شده پس ساقط میشود و مقتضای میت تقدم مقتضای صحت بر حال شهید اول طایر شاه مذ  
 ذکری سقوط از قرب شمر و در بیان گفت و لو اوصیها الت سقطت عن الولی بظن کتبت وصفت کند بان ساقط میشود و از ولی و همچنین  
 در صورت شهید ثانی ظهور در بعضی کتبت و لو اوصیها الت بقضایها علی وجه مقتضای سقطت عن الولی بظن کتبت که در بعضی کتبت  
 باشد ساقط میشود و از ولی و در غیر این سقوط از قرب شمر و عمل بان ساقط است و مقتضای الت الوجوب علی الولی بالتقریر و در جامع الشان  
 نیز اینقول اختیار نموده و مختار در کل مفاصل این نیز نیست اگر وصی یا نیا و وصفت و اما بر ولی واجبست بکند یا نیا ظاهر شهیدان حکم  
 سقوط کرده اند که بیکر تکلیف بولی عود میکند و مقتضای دلیل هم اینست و در مسئله فرقی ما بین نماز و نیت نیست و دلیل هر دو یک است  
 التوجر لو اوصی بها الت برئی ای ولو اوصی بالتساوی و التوجر برئی ذمة الولی عنها بظن در صورت کتبت کند یا نیا نیت بری میشود و نیت  
 ولی ذمه او با ثبوت وصفت بعد از اخراج دیون و در صلای مشبهه اجرة عبادان از یوه یعنی از موم و صلوات انک ملائمت علی المشهور و التوجر  
 میشود و مطلب ششم هرگاه شخصی وصفت کند بدان که صحیح لازم میشود در ثبات و لازم نمیشود در زایل بلکه واجبست اگر در وقت بعد از زایل  
 او اجازه نماید صحیح لازم میگردد بیکر وجوب نمودن ایشان باعث بطلان وصفت و اگر بظن نیت اجازه کند صحیح لازم میشود در خصه  
 او و در بیان بلا خلاف که تصریح فی التوجر الکی در ظاهر عتبه صحیح مذکوره اجماع علماء نقل شده و هو التوجر و وضوح من متبر و التوجر  
 نیز در شده و اما اگر در وقت حیات جوه اجازه کند یا نیا اجازه نیز لازم میشود و بعد از وفات موم عزیر موم باید بوجه واد  
 شود و اگر بجز ولد و وصی باشد و در حال جوه اجازه نموده باشد بعد از وفات موم و در بیان اجماع عقول میشود بانه در این قولست  
 احوالی عند الاصح اینست که اوصی در وقت لازم و معتبر است خواه قبل اتمام یا بعد هرگاه بعضی امضا کنند در بعضی قدر خصه او  
 است مثل سایرین و مختار شیخ طوسی و ابن حین السکافی و ابن حزم و صدق ظاهر اخبار اجماع الدین در شهیدان در مسائلک و فوائدها  
 در مختلف مذکوره شهید در رد و تحقیق ثانی در شرح قواعد صاحب کفا بصره صاحب شرح کبیر جامع الشان و مطالع و جواهر الکلام  
 و منهاج و منتهی الاجتهاد انوار الکرامه و ابوالکریم عتبه مائین اصحاح علمائنا نقلت استنباط العمل الفاعل و غیر اینست بلکه شیخ طوسی از عمای اجماع  
 نیز نموده چنانکه علامه در مختلف و شهید اول در تذکره الارشاد و نقل نموده اند و عبارت شرح کبیر و مختصر نافع اینست و لو اجازه و قبل الوفاه یعنی  
 لزوم توجر و التوجر فی المعتبر اللزوم و در شرح صغیر بعد از ذکر این عبارت گفته و علیها فتوی المشهور و هو المنصور و دلیل مشهور و صغیر  
 مستفیضه است که اکثر اصحاب صحیح و صحیح صحیح اند در ماضی و فی وسائل النفاذ ماضی و مختصرا باجماع منقول از آنچه صحیح منصورین حاد  
 و در اینست محمد بن مسلم است که بعضی بطریق صحیح مثل صاحب حاضر جواهر الکلام و شهید اول در شرح ارشاد و ثانی شهید بن در مسائل  
 بطریق حسن ذکر نموده اند که هر دو از حضرت صادق علی السلام استقی در بیان وصی بوجه و در وقت حیات و فاجاز و اذک فلما مات الرجل  
 نقض الوصیه هل لم یبق و اما التوجر به قال ابن لم ذلك لوجهها بینه علیهم و غیر اینها از اخبار و موت یا نیست عموم اوله بوجوب اعضا و  
 و بوجوب ارتب بعد از آن و ایضا منع از نفوذ نیا از ثبات حق و شایسته است و ان محقق است در حال جوه و وقتی که اجازه نمودند سقاط حق خود  
 کردند و مال وصی بخارج نیست لکن مال موصی در وقت حیات و در وقت است و قضای ایشان بوجوب سقط است مثل قضای مشایخ  
 و استحقاق مال و از است بین الموصی و الموصی و وقتیکه هر دو زنده باشند لازم میشود اجازه خلاصه اعتبار صحیح است و باطل است  
 و موت یا است و علی المشهور و المنصور فرقی ما بین وصفت و اجازة حال حضور موم و ماضی که متصل بوقت باشد نیست لکن استیفاء  
 و قول ثانی عدم اعتبار باقی حال جوه است و ان مذهب حنفی و بعضی مسأله باشد و عمل است بظن ابن ادیب و گفته اند که در شایسته

نموده اند حقون خودشان را در ظاهر و باطن نبوده اند مثل سائغز است که استقامت صدق خود کرده باشد قبل از ترویج و با شیخ استقامت  
حق خود نبوده باشد از شغف قبل از بیع بلکه ایشان اگر بعد از وفات اجازه کرده باشند لازم می شود قبل از وفات و پیش از آن اجازه ایشان  
جاری می گردد است و صفت این قول ظاهر است چنانچه اجتهاد است در مقابل تصرف متبرع قمار است چنانکه در شرح کبیر و جواهر الکلام ذکر  
اینها ذکر شده و معتبر است در بعضی موارد از تصرف پس هر چه نیست با اجازه صریح بخون و سبب تمام مفسرین در حکم اجازه اش در حال قبول باشد  
تا نداشت بلاکلام چه او را مالک و یا افعال نیست و اجازه وارث یا بعضی از آنها از زاید بثلث را که امضا کنند و در بعضی موارد نیز  
است اجازه ایشان بقصرن موضوعی در مذهب کل علماء اما متبذرها مخالف از مذهب آنها اند مع هذا مرجع در ذمه ایشان نیز است و اولی  
از باب بیعت نیست اجازه که محتاج باشد بقصرن مناسبت شرط مذهب و عیان باشد در جمیع روزان قبل از تحقق قبض بلکه از باب بیعت است در  
اجرا حکم وصیت معتبر است موضوعی نیز باین در حکم وصیت بثلث مالک قدیم از هر چند آن بدان گشت و بکر و وارث او از آن مذهب  
نیست و جایز نیست از وارث در جمیع قبض چنانکه در مذهب عیان بود و همچنین بعد از قبض بطریق اولی و این حکم بوضوح است که اجازه تصدیق  
نه همه در صورت اجازه وارث و در حال قبول و وصی علی الاثر به اشکال است و هر گاه بدان وقت باشد هم علاوه از شب و روزان نقل کرده  
اند چنانکه در جامع الثقات نیز ذکر نموده و چون اجازه تصدیق است پس اجازه مفسرین و در جمله کده مال چیده و صحیح است صحیح باشد  
بلافاصل چنانکه انعام مذکور شد و اگر بعد از وفات باشد در صورت آن دو وجه است و در بیان آنهم کاغذ تکست و هم در وقت هر که خواهد  
بر لسان شرح کبیر و جواهر الکلام و غیر آنها آنکه در جمیع موارد و چون اجازه تصدیق است پس کفایت میکند در آن آنجا و انقضای آن  
اصیبت و این طایفه این مضمون را باید در احتیاج با اجاب قبول و قبض و وصی ندارد و اگر موضوع وصیت به تنقیر غلام و کتیر خود نماید و در  
کتابت و آراء بر همین نیست و در وفات دیگر در این مسئله ذکر شده و اکثر علماء در مسائل معنویات مطلبی علم مشهور میان علماء  
است با جماع کافران و اولی القائلین و اولی القائلین و اولی القائلین در مورد مال چیده و موصی یا بویغ خیریه یا بویغ خیریه یا بویغ خیریه  
خلافه در این مسئله شده الا از صدق روح که استنکار به است و در صورتی که آنکه در وصیت کند که در وصی و باشد و بکر در بابی که از شخص  
باشد در همان شخص که بکر مکن شود و بعضی خیریه معتبره و لاند بر اینها دارد و از مختلف مایل موافقت آن شده با ناپدید بلزوم عطف بر  
اول و منحصر شدن واجب کفای در آن و در شرح کبیر گفته که با صحت بقول او اگر جامع بطرف آن نباشد و بیادنگذرد وصیت جایز است  
از قبول صیانت در حال چیده و وصی مادامیکه زنده است بشرط آنکه وصی و وصی مطلق شود از ذمه اجراء عا کما عن الی و طرد اختلاف و  
ایچه مضافا الی الاصل صریح القصر فی الجملة و اگر خیریه وصی نیست تا بهیچ لازم میشود وصیت و اشکال کرده اند در اینکه بویغ خیریه  
بموجب کفایت یا شرط است بکن موجب از تمامه و بکر بجهت او اطلاق غرض است اقتصار میکند اول اولی استفاد از جمله منصوص  
کدر اخبار وارد شده اینست که مکن شرط چنانکه در مسائل ترویج آن داده و مختار در این و جامع الثقات نیز اینست و اگر در اینصو  
موجب الی اولی قبول نمود و بعد ذکر کرده باشد قبل از بویغ خیریه و وصی و وفات خود باشد باید قبول نماید چنانکه ذکر کرد و مبط  
و خلافت و شایسته و غیر اینها تصریح شده و غرض اخبار هم دلالت دارد بلکه اگر قبول وصیت کرد مرتبه نموده باشد وصیت موصی این و اینها  
اشم و لغوی لزوم است در عوی اجماع از بعضی مباح و از بعضی ظاهر این شده مثل ظاهر در وصی صریح غیب و نسیب داده در مختلف  
کافه اصحاب بخبر مشهور در بیاب استغضرت چنانکه در بعضی و جامع بین تصریح این شده و از جمله آنها صحیح محمد بن مسلم است  
حضرت صادق علیه السلام قال ان اوصی رجل من اهل بیت غایب فلینزل بره و یصدق ان اوصی الی الی و انما ان شاء قبل ان  
شاء لیس یصل الی الی و یصدق ان اوصی رجل من اهل بیت غایب فلینزل بره و یصدق ان اوصی الی الی و انما ان شاء قبل ان  
بیعت او را نپذیرد و اگر وصیت بر او نماید و وصی در بلد باشد پس از عیال است اگر خواهد قبول میکند یا خواست باشد قبول میکند  
و صحیح منصور بن حازم از حضرت ابویوسف علیه السلام اوصی رجل من اهل بیت غایب فلینزل بره و یصدق ان اوصی الی الی و انما ان شاء قبل ان  
شاء لیس یصل الی الی و یصدق ان اوصی رجل من اهل بیت غایب فلینزل بره و یصدق ان اوصی الی الی و انما ان شاء قبل ان  
انرا عا و اینک در عیال است و او را هر گاه مخصص باشد و او استغفا از قبول آن کند بکر و اطلب کند بکر شخص خود را و میگوید

تفسیر

و همچنین است هفتاد و سه سال و غیر اینها در حق می آید و می تواند در آنجا مقرر شود و می تواند در آنجا مقرر شود و می تواند در آنجا مقرر شود  
 رسیده باشد با بعد از آن ظاهر این اخبار و غیر اینها در حق می آید و می تواند در آنجا مقرر شود و می تواند در آنجا مقرر شود و می تواند در آنجا مقرر شود  
 در آن نیست و در اینست هم مشهور و قوی ایشان آن علامه در مختلف و محرم می توان در آنجا مقرر شده مادام که قبول عمل کرده و در آنجا مقرر شده  
 خود نیز پس این کرده است اصل از روح و نور و منفی بقره تعالی ما جعلناکم فی الدین من حرج و بقول صلی الله علیه و آله و غیره و لا ضرر و  
 حمل نموده اخبار سابقه و تحقق قول و لا یجوز استیجاب بسبب عدم جبر مخالفان در مطابقت قول اول معتقد است بقول اول اخبار و اجماع  
 در این باب و با اینکه ظهور و کفایت در استدلال و عموم اصل غیر متعارض است با اصول و اصول با اصول و اصول با اصول و اصول با اصول  
 بدانکه هرگاه اگر در حق می آید و می تواند در آنجا مقرر شده مادام که قبول عمل کرده و در آنجا مقرر شده و می تواند در آنجا مقرر شده  
 نموده و اگر ادعای شروع است باشد مثل آن موقوف بر ارضه و بعضی اوقات از اشیاء مذکور است و می تواند در آنجا مقرر شده و می تواند در آنجا مقرر شده  
 اگر کسی خلاف اصولی پیدا کرده و می تواند در آنجا مقرر شده مادام که قبول عمل کرده و در آنجا مقرر شده و می تواند در آنجا مقرر شده  
 بود و می تواند در آنجا مقرر شده مادام که قبول عمل کرده و در آنجا مقرر شده و می تواند در آنجا مقرر شده و می تواند در آنجا مقرر شده  
 بلا خلاف و باید معلوم کرد و هرگاه که در منع از اوصاف کرده جایز نیست باطل است و انصاف و جواز عقول نقل اجاع نیز ذکر شده و می تواند در آنجا مقرر شده  
 این صورتها با بولاد خود با خبر کرده باشد نمیتواند و صایهای نیز در اصول و در آنجا مقرر شده و می تواند در آنجا مقرر شده و می تواند در آنجا مقرر شده  
 مگر اگر شروع نماید با معلوم در ارضه و هرگاه که در منع از اوصاف کرده جایز نیست باطل است و انصاف و جواز عقول نقل اجاع نیز ذکر شده و می تواند در آنجا مقرر شده  
 در این صورت در مسئله و قولنا شبهه و اشهر من التاخرین بل العمل مذهب عامه ایشان بنا بر آنکه در حدیثی ذکر کرده است که چیزی نیست و در آنجا مقرر شده  
 صورت نیز با اوصاف غیر نمودن باطل و لغو است و قوا هم مقید است و این زهره و این آرد پس نیز نیست و احکام سابقه در اینها نیز جاری است و می تواند در آنجا مقرر شده  
 بجهت اقتضا تصرف در مال غیر بر موردان و با اختلاف نظر و اغراض دین و باید ذکر در متون و شرح علماء عظام و فقهاء کرام  
 ذکر شده و قول ثانی که صحت باشد مذهب سکانی و شیخ در فایده و قاضی بن ابراهیم و لکن قول اولی قوی و اشتهار است خصوصاً عند المتأخرین  
 و طایفه ششم بدانکه از جمله عقول است که پدری ما در وصیت باخراج بن خرق مال امام علیه السلام باینکه مطالبه باید که با سایر حقوق مالیه  
 که در فقه اش متعلق شده کرده باشند و در مع هذا افعال خود ایشان اگر داشته باشند چون احوال او و ابقا نماید و اگر اولد عالم بوده از بدین  
 مشتبه او با النسبه و خصه خود قضا کند در حق بی خلل با داد آن حقوق از اوصاف عقول حاصل و افعال و اعمال است عاقل خواهد بود و می تواند در آنجا مقرر شده  
 و قطع روح باعث ذوقنا شدن و در مکر و این بدن دعا و قیام نمودن هوا است چنانکه در کافی و غیره از آن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 مرویست که فرمود که گاهی که تنه بر نعمت میدهد یعنی و نگردد و فساد است گاهی که در وقت ندانم میشود و قتل نفس است و گاهی که وجب است و غضب  
 الهی است ظلم است و گاهی که موجب سوای و در بدن پروه هاست شراب خوردن و لذت و گاهی که باعث منع و عفت است و گاهی که باعث زود  
 فاشد است قطع رحم است و گاهی که عبادت و در مکر و اندوه و اذیت است میکند عقول پیدا در دست و گاه میشود که مخالفت و گناه است  
 سلب نعمت میشود چنانکه در کتاب نهضت باخر علیه السلام روایت نموده که فرمود و حق تعالی قضای غیر موهبه نعمتی که بنده را از  
 فرماید و سلفه نماید تا گاهی از مصادف شود که مستحق غضب الهی و ذوال نعمت کرد پس عاقل کامل و هو شمشند قابل است که در مصادف  
 این اخبار و تدبیر کاش و تصور و افروغ نموده در آنجا مقرر شده مادام که قبول عمل کرده و در آنجا مقرر شده و می تواند در آنجا مقرر شده  
 در این صورت که مخالفان نماید و در مکر و کثرت و مخالفان ترا تصرف نموده تلف سواد بدون و صایها مضر و صوابها را در مشغول زود  
 نیز باشد اجاعا و همچنین است حال در مومن جمع مورت مطلقا خواه والدین باشد یا غیره ایشان که در وقت لازم و واجب است حقوقی  
 مزبور و از مال مورت در وجه مزبور صرف نمایند اگر بیت و وصیت هم بمقتول مالیه واجب نموده باشد و در وقت حال با اشتغال  
 فقه او بوده باشند و همیشه از اخبار و در این صورتها از اجاعا و در این صورتها با در صورتی که وصیت کرده باشد و اجاعا مالیه را  
 از اصل مال اخرج نمایند بلا خلاف و اگر وصیت بولجیا بدین مشاعل صلوات و موم شده است که اخرج میشود علی التام و من الاصل  
 اگر چه وصیت با اخرج از آنکه کرده باشد تمامند و با این هیچ ان غیر از آنکه موم شده میشود و اگر اوصاف شامل بر واجبی مندوب بود و معاد

۱۲۴

برای مقدم بر اینها یاد کرده و ذکر شود و در سنی نیز داخل مند و باث است فصل بی آنکه اگر چه بعد از آنکه بر فقه کسوستقر شده باشد  
 و احوال و آن کرده بهر استخوان حج از اصل احوال میکند مقدم از سایر و صایای او باجماع امامت ظاهر و مصرح از خلاف و تذکره و منتوی  
 و نیز اینها و صحاح اخبار و آن مستفیض است جدا و معتضده است بغير آنها و اگر چه نه نداشته باشد سوا که اجود بقضای حج استخوان  
 میکند از بر اهمیت از اقرب مکن بر مینا و همچنین است حکم اگر بنا بر آن باشد متر و کات منب طال فی الترحح الکبیر فاما الاکثر علی الظاهر المصرح  
 بتی عیان جمع و فی الغنیه الاجماع للأصل الخ و عمل علماء این عصر نیز برینست و بعضو گفته اند از بد استیجاب میکند با سمر و در ترک و الا از سقا  
 و قال شجعت و غمابه و حلق قاضی صدوق در مقنع و بحول بن سید مدنی جامع چنانکه حکایت شده و چیزی محقق ثانیست و شهید در حج  
 دروس و ظاهر اینها و در این غیر واضح است بنا بر اینست که اصل الفاعل و شرح کبیر و در بعضی مختلف و شرح بر بود و غیر اینها و در این قول  
 کلاب بر اینها مفسر شده هر که خواهد اینها رجوع نماید بجهت خاصا بقلم شرح بر بود و نیز نیامد و در شرح مذکور گفته که خلافی در مورد  
 اطلاق وصیت است با آنکه معلوم شود که حج الاسلام در فقه داشته و وصیت بان نکره پس احوالی قضا از مینا است خاصا لامسالة  
 الی آخر کلامه و حج بهر حال در صورتیکه وصیت حج بلده نموده بر فرض تحقق استطاعت و لزوم حج لازم است در این صورت استیجاب حج بلده  
 بقدریکه کفایت حج مینا کند از اصل ترک موضوع نماید علاوه و انکس در صورت عدم رضای و شر بنای بقول اگر که مقصد است  
 باجماعات منقول و عمل اعظم معاصرین بلکه عامه ایشان چنانکه اتفاقا مذکور شد محققین آنند که هر گاه کسی وفات نماید و حج اسلام در وقت  
 شده باشد و نهد اما مثلا برای او چیزی نماند پس از بعد از اتمام و دخول حرم وفات کند از حج مجزیست یعنی چیزی که نیست که جمیع اعمال حج از او  
 برآمده باشد پس قضای حج در چنین صورت لازم نیست چه هر کسی که بعد از اتمام و دخول حرم وفات کند خواه حج از خود بوده باشد یا آن  
 از حج مجزیست و اگر نایب باشد منوب عنه نیز بری الدائم میشود بلا خلاف جده علی الظاهر که مصرح به است در عیال بلکه در لسان و تنهی  
 اجماع بران نقل شده و اکثر شرط نموده اند دخول حرم و در خلاف و سایر آنکه ایمن بعد از اتمام نموده اند مطلقا اگر چه بعد از اتمام داخل  
 شده باشد و مستند ایشان علی ما صرح فی الترحح الکبیر غیره و واضح است سوا ای اطلاق حدیث موثق و حال آنکه آن مفاد است حج مجزیست  
 در این باب و غیر آن از دلایل که در کتب مبسوطه مطروحات نقل نموده اند و لایحیست و در بعضی وجوه اجابت بدیهه مانتد و موم و صانوف که  
 زماش بوده باشد مثل اینکه فرانش اطل بوده یا بی تقلید عبادت کرده و مقصر بوده یا نمان کرده و در فقه تکفیر و وفی نداشته باشد که حج از او  
 با داشته و با واجب نبوده باشد و اگر وصیت نکند و حکم مثل وصیت نکردن بمقتوی مالیه است که موجب عقاب و موقوفه و در حقیقت  
 بانه در کتب گفته اند در قولش اقرب عدم وجوبت و فاضل قریب جناب شیخ حسن بن الشیخ جعفر القزینی علی الفقه مقام الامام معاصرین در کتاب  
 انوار الفقهیه بر عدم وجوب فائده و واجب است حال بر مکلف بنفسه یا بر اولاد و اصل عدم وجوبت و در کون بر اطلاق اخبار و در این  
 مجزیست و واجب مالیه و شکیان از این وقت و وقت و در آن موت و چیزی و یا نشاء و دلیل در ما سوسه و ذلک و لکن شهید ثانی در حج در مالک  
 بر وجوب وصیت کانل شده و گفته احوالی و وجوب وصیت است مثل غیر آن از اجابت مالیه اگر وی نداشته که قضا از جانب او نماید و عمل و  
 او بر وجوب استحقاق عقاب بر ترک واجب خیارا با قدری بر بران فقه و آن باعث وجوب وصیت میشود تا آنکه خلاص شود از عقاب  
 ترک واجب و فسخ و انفسی واجب است و ایضا شهید ریح بعد گفته بل اگر وفات واجب بتفریط او نبوده مثل غفلت انصاوه با عدم قدری  
 برضا و افعال محتمل میشود عدم وجوب وصیت چه در انوقت عقاب بران تقویست برای اوست و همچنین دلیل بر وجوب وصیت بر قضا  
 نیست و با فرموده ممکن است دلایل بر وجوب مطلقا بقول ابی عبد الله علیه السلام و صحیح محمد بن مسلم و غیر آن که فرمودند انوقت  
 حق علی کل مسلم یعنی وصیت حق است بر کل مسلم و حق اگر چه اتم از واجب الا اینکه ظاهرش در وجوبت و منافی نیست برین عدم وجوب  
 وصیت بر آن کس که در وقت نباشد و این خارج از عموم دلیل خارج پس عامه ای میمانند من است حجی و در بیان و ممکن است استنباط نظر  
 علی این حدیث در حقیقت و همان بود آن بر سبیل تجوز است در مقامی که متعدد باشد عمل بان بر حقیقت در جمیع افراد وصیت بر غیر  
 فاضل مدقن جناب ابی یوسف که استیاضه خطاب کرده از منامه برین در نهاج الهدایه بر وجوب وصیت قابل شده و نسبتش را بشه و در او  
 بلکه از غنیه و حج را جماع من نقل کرده و از جماع الفاضلین خلاف بدان نقل نموده و هیار قریب نیست بل وجوب لوصیه غیر اینها است

و صوم علی الشهور و بلوغ الفتنه الاجماع و غیره الخلاف فی جامع المقاصد و بعد از این عبارت گفته و فی کل کفایه یعنی در کل اینها کفایه است و احتیاج  
 به دلیل بگردان و اگر اشتغال فتنه و در بعضی مسالوات و وجه ندانند احتمال دهد با آنچه واجب نیست بان ایجاب از است و صحت بقضایان بدارد  
 جنون مجاز است قضایان در منتهای کفایه ظهور جواز است و آن ذکر می نیز نقل نموده و بعضی در حیطه قاصد که در قطع نظر از اجماع منقول  
 علی ان الفیول که در وجوب وصیت ذکر شد اگر ثابت شود بدلیل که فعل صوم و صلوة با عت رفع عقاب بعد از موت از میت بگردد و بوسیله  
 عذابان بشود و آن غیر از جهت فتنه و اولی است پس رفع ضرر بعد از حال هم امکان واجب شود و حکم بر وجوب وصیت چون موصل بر دفع عقاب است  
 مگر در و لکن صاحب نوار الفقاهه و بعضی منع از شویث دلیل بر وجود اند و بخلاف وجوب فتوح داده اند با دلایلی که ذکر شد و لکن بدلیل عدم  
 ایضا همان است که انفا مذکور کردید مطلب تمام از جمله موردی که باعث عقوبت علی الشهور و شهادت و لذات بضر و اولدین بود نکند و قبول  
 شهادت و لذت بضر و بعد خود خلاف بین لاحتیاط ظهور در تحقیق در نافع و شرایع و فاضل و بعضی که شهادت و غیر ایشان از نشان بر  
 است و قافلاً اکثر القدام مثل صدقین و شجرین و قاضی ابن حزم و عملی و شجرین این تصریح نموده اند جامعیت حد استفاضه بلکه شیخ در خلاف است  
 در وصایات و حلی و در این حد در متن اجماع امامت نقل نموده اند الا اینکه اخیر قضایان ادعای جمع علیها که منع است در جوده و اولدین  
 ان قبول و نقل خلاف هم بعد از موت در این مسئله شد و چنانکه بعضی تصریح نموده اند و شهادت تا غیر در رسالت گفته شد شهادت معتبر  
 و دلیل منع در جوده بعد از اجماع خبری و نقلی و بعضی از سال بمجرب است جعل صاحب و بقول نقل و صلواتهما فی الدنیا مرفوعه  
 گفته اند که نسبت از معرفت شهادت بضر و بعد در نقول ان و اظهار نکند چنانکه در کتابت باعث عقوبت و مانع از قبول میشود و بعضی همانند که  
 ضعف تحت خبر واضح و لا یجوز بعد منی قول حق و تپید از باطل و تغلب بر حق از حق غیر و بعضی که تپید غرضه شده بان در حد  
 صلی الله علیه و آله انصار و انظار انما المظلوما حق نصرت کن بر اند خود با خول ظاهر باشد با مظلوم فضل ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
 بان رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و انما هم در حالتی که ظالم است قال ترقه عن خلفه فقال کفرک اباہ انجنا ب فرمودند که اگر او از ظلم بگذرد  
 کفایت کند این بضر و چون کشت بر امان و ایضا اطلاق خبری است و اولدین مسلم و وجوب طاعت است در حق کسی که او را در اولدین تکلیف  
 و ترک واجبات و ان معاون البطلان است و اگر این تمام شود فضا مکند منع قبول شهادت و لذت بضر و اولدین و حال اینکه عدم قبول ادبای و اولدین  
 نکند و اگر از این مسلم دارم شایسته فایده منع است اگر شهادت مسلم عقوبت باشد مثل اینکه واجب بود شود در وقت شهادت بضر و اگر او  
 ساختند و این مسلم منع مطلقاً نمیشود و میتوان شهادت خود را عند الحاکم استرا تا نماید که احدی مطلع بر آن نباشد فایده اولدین  
 ومع ذلك ایضاً بر وجه معاضلت با بخره کان بر جواز انصر و اظهار است از آن بحسب لایا و ایه نیست کونوا قوامین بالفیض شهادت الله  
تو علی انفسکم و اولدین و اولدین و این در جواب گفته اند که ایضا مسلم قبول نمیشود و بعضی است که قبول نمیشود و بعضی  
 اما مرفوعه بان ایضا تصریح است که مضمون از اولدین با نام قبول شهادت است نه غیر آن و با بجز شهادت در دلالت بضر بر قبول شهادت و بموجب  
 مشکل میشود و قول منع در مسئله با او و در خصوص کثیره بمقتضای بعضی و اولدین است با بضر است و بافتن به و لهذا آنچه نموده اند بر قبول شهادت  
 و در جامعیت از اصحاب مثل ابی القاسم و شهادت در حدوس و مسائل آن و فاضل مقدار حدوس و صبر و مقتدر و بعضی و غیر اینها از متا  
 متاخرین لکن جمیع اینها جز نموده اند بر مخالفت اصحاب صحیحین و ظاهر مگر شهادت در حدوس که فوضه شمره قبول او سایرین بضر و فضا  
 نموده اند بر تشبیه جواز منع اولدین با نوع ترقه از ایشان بدان نیز مثل فاضل حدوس که نسبت قول بضر ابراهیم را در و افضا بان  
 و در شرح که گفته که هر ترقه اینها و اصحاب صحیحین هر چه در اصول و جماعات حکمی بر عدم قبول آن که متضد است بر سایر  
 شعوب عظیم بنحویکه در حدوس است مخالفی در قدامه بدان یافت شود یعنی حکم بر قبول فایده الا اینکه از انصار است در نفسی حلی و جامعیت نقل  
 خلاف او لکن عبادت و غیره است در مخالفی که جامعیت نیز اعتراف با این نموده اند بل حکایت نموده فاضل مقدار حدوس در کتابه  
 ایضا و لکن ان نقل خلاف حکم عند الاصل چه در مخالف و مسائل که در غیرها فاضل نموده اند که است کافی و نماز متعرض حکم مکن فضا و ایضا  
 شده اند و با بجز مسئله اولدین و شهادت و مع هذا عمل فقول اصحاب قبول مشهور است که منع باشد چون مقتضایست با جماعت  
 منقول از اعلام چنانکه ذکر شد و دلیل واضحی که دلالت بر قبول فایده با عت اطلاق و مختصان کرده است کلام صحیح فی الشرح الکبیر و انما احتیاج

احکامه فصل مؤلف قاصد کوی که در بیان این چند مسئله مشتمله بر عقوبت و سایر احکام و حقوق چون در احکام الهی بود از این جهت  
 فی الجمله تفصیل از اقوال علماء عظام در این مقام برای انتفاع خاص و عام از این علم و او باید در حد فواید آن داده شده چندین ظاهر خلاف  
 اسلوب کتاب در نظر اجاب میشود لکن چون مشهور است انواع افادان و مشهور با شمار سعادات و محنوی و فواید کثیره و اقوال منبغه و کلام  
 شافیه و بر این قاطعه و مسامحه و وجه ایجاز و تلخیص و بدعت الحسان و غیره نیست و ملتقط از کلمات عالمان عاملان فاضلان کامل  
 کفایت علم و حکمت و آیین فضل و معرفت شده و چون عبارات ایشان در لطافت مثل همان شهرین و در طراوت چون مرجان و لکن برود  
 برای تزیین این کتاب در این باب مثبت ساخته و در حقیقت در نظر اهل شریعت جاوه کلام ایشان چون جلاوه نور فایده و شگفته طوارق  
 عدیه و متره صفات و در وجه عیب است و در جازات خالق ارض و سما آنت که طعن است ایشان را بر جوان و دشمنان خاندان ناندان از طعن سنان شیخ  
 زبان بیان افکار و در فی مخالفان همین سپیدار سلین قاطع تر از سوار هم در سوختن خسر خاشاکه بدعت ایشان مثل سوار  
 محرف کواند لاف کواکب مسوده هم طالع و اما در پیش خصله ساطع است بجز از آنچه الامین و الذالغ المپامین بعلت این کلمات ایشان مقیدان  
 مشکوه انوار انما اطهار علیهم السلام که منبع فیوض سبحانته و افضل نفوس قدسیه اندک شده مؤلف قاصد چون از ادوات معارف بالذات عارف  
 فی الحقیقه در سبب و مقصد و در عکله جناب باره برونه و انستقاپا با انواع معارف شیون منافع و طالب شایب شده و بجای آن نظرات قابل و فادان کامل  
 که با چند جمله در جملاد بیوفی و بنا نهاد بر بیجا جهاد فائز گردیده اند آنت که بکوشه همین رضا که برده هر نقص پوشش هر عیب است کنونی و با  
 علم بظنا در اصلاح معارف این کوشش و سعادت فیه بدین فقره کماله خواهد دیدگان به یافتند و علاج نیست بجلا در این او ان در این است  
 چنانکه سابق برین مذکور گردید و لدی که عانی و الدین نباشد و وجود عنقا اگر چه کم باشد و ذمات و الدین بچاره و اگر اصل این علم بخواهد  
 و در این فخر موی و عوفان بنیاد ایشان باشد منقح خاطر ایشان کشد و انتم مآل حس و انچه اشونی در وجدانی چاک کنند بکشب کان  
 کتایع نگردد خویرا و ایشان از اجوی فراموش کرده اند که کویا بیدر ضاعده نداشتند اند چونچه جای علم من الله ما یستقیم و در جهل شاره با  
 نموده شعر با هم بکن که پیش از آمدن و بود عمر و صدف کوه را و اشش بخواست محبت خون شت و ادان خون جگر پر و روش آلیج با آنکه  
 مانند که عقوبت از اعظم عیوب و اگر نویست مع هذا از کثرت علایق حاصل شوغل باطل از فرمان واجب لانعمان فاد صجان بجدی ذاهل  
 شده که مضامین اینها جانکند و اخبار هوش پرمان که در عقوبت ایشان وارد گشته بظاهر ما و ان خواطر در بنیاد و نند و در این همان بفرمان  
 و در و در این فکرند و بجلا در کمال علایق اشتغال بر فراق و تراغ و بدلال بنسج الزوال با عدم انفعال فاعل شده هر کس درین سپید  
 باره بر و لطیف والدین فیه کتند خصوصاً که والدین احدیها فخر و مستحسب و عالیز بوده باشند و اولاد بی هیچ وجه من الوجوه با ایشان حجتاً  
 نبوده باشد که در چنین آن وقت و زمان قطع نظر از انفاق و اکسایم و نیت ایشان اولاد و احفاد علی التدریج و ادون سالم دل شکستند  
 خاطر خسته ایشان را بشاد و بی حال بین التفات با دغی ایند فقه و قال القائل یستنبط انما که در دهر بی نیستی مصیبت بود بی و نیستی و  
 پرواضح است که کج لعن اورد و حال چو انرا بنظر بیاورد بیدانظان او و میشود و داعی بر حد و دین او و شهنش و انحال اهل حق ایشان  
 منافع و مویات سخط المالی ایشان نسبت بوالدین جز فلبه اعمال و امان و افتخار بآلیم جوان و عرض چهل نادانی چیز بکن نیست مگر بنیادند  
 که بعد از چند به برود زمان و او ان از نواب دوران و طوارق حدثان در ذمه و ذقوله حواسشان ضعف و زیون و احوال از ایشان مانند  
 پدید و ماد نمودن در هم و در کون و شاهد و نور با صراحت ایشان برده نشین و قوت سامعه آنها را کربن خواهد شد این زمان و وقت به  
 مضمون کاندین تدان و نطوق کا قفل قهاره بفعلک و دنیا بکافات اعمال قیوم جزای افعال شهنش خود که در باره حقوق والدین  
 صادر و طرای حقوق ایشان از خود او بار زنده از اولاد و احفاد خود با خواهد شد و شرف زهر هلاک با صد مقابل از دست ایشان  
 خواهد چشد سعیدی سلما بر تو بگذرد نکند نکلی سوی تربت پدیدت تو بجای پدید کردی خبر تا زمان چشم در عازت و در  
 خان کرا بل بامان تیغ جان ستان در این غرضان و به سراسر جهتم از منافع جان پر از دین در انواله علی با هم بکنیم که هادم الذاریت منقش  
 عیش شهوات و قاطع استانتا عواظی و در وقت مرگ و زنده اند چشمال و تدان احوال و بکن خداوندان و حق تعالی  
 روز جزا خواهد و انچه کوز کرد و از پیشوی غفلت هوشیار از خلفای منقش الاکار بکون و تان و انصفون تا کار و در زمان زنده

نمود انوقت معلوم میشود که از ناخبر و احوال بد گذارش حقوق فرایض سنن و اعمال غافل گشته و با بهای باطل اقامه و لکن دانستن انوقت چه نفعی  
 فایده بجای گویند داشت چه بود حجت از روش خاطر خواهد برداشت سنگ خوشیست عمر در دنیا که جاودان نیست پس اعتماد بر غیر  
 فان نیست بعضی قدر منور بر افسانرا مدام رونق نو با و بجوانی نیست کلبت خرم و خندان و تازه و خوشبوی و لکن همیشه با تشریح آنکه باند  
 نیست دوام پرورش اندک آنرا در هر طمع مکن کرد و بوی هم برانی نیست مباحش غم و غافل چو پیش سر در پیش کوه طبیعت این کوه کلبه  
 نیست چه حاجت عبارت استماع بیان که پرو فانی و در فلک سخنان نیست کدام با در بهار چه وزید و با غافل که باز در عقیده اش افش خزان  
 نیست اگر مالک روی زمین بدستار و بهای همک بگردد نندکان نیست دل پر فقی برین کار و اندک میند که خانه ساختن برین کار  
 نیست اگر جهان همکامست و دشمنانند بی بدوستی که جهان جاکام از نیست علی بار و علم بر مکن که در انرا در هر چه ترنگوی بی نشان نیست  
 که چنانچه در کامی نیاز براد که کار و خدا جز خدای خوان نیست **الان قال** زمین بقیع بلاغت کوفی ای معنی سپاس از که در فرض معانی نیست  
 با وجود این که بداند که این تران و کلمات فرغان و رقم این قوم مستطاب لوم ناطق کشته و کلام معجز نظام اتمه تمام باشد بدات مالا کلام و تشکر  
 تمام در وقت این کوه و کالای تمام صاف و در رفته مع هذا از استماع آنها غافل و مشغول شوی و لذات عاجل بگردند و از مدگرانی تمام  
 و اخبار و از صحنه و آثار و از اخبار از خواب غفلت مکن بدان غم شوند و از چه و شایان کتاب مناهج ملاحم کلاب کاهی و در همان و در آنجا  
 الهی چه در دل با فاشند و از کثرت زنی قسوت قلبی غمناک گذشتگان و مال و مکان که بیک تیر چنان جل کوی جو و ایشانشانرا محراب و اصل  
 نیک فشره و از هول سکرانه و من عرج روح ایشان بدبار عدم پریده و ابدان تازیر و در ایشان که با انواع و اقسام جو و سرور با غنای طبیعت  
 ملازم طبیعت و منازله عاب و فریش غالب با عیش و عذاب از حرم بر با کوا عب جبهله و در منافع مقبوله نشو و نما با غنای و غنای فلک و نش  
 اقامت با حشر و ندامت از پندار همتان مدارا اطراف جاودانی کشیده و در زمین خاکهای منقوره و ظلمات با در قور و محضه با مایه و در در  
 سله کوه سگی و مادی نموده اند عبرت نیک بر و در مقام یکی از اکابر فرموده که چه از غم و شوکتان سیدن سپوه بنا موه و مقام که از غم و شوکت  
 بلای این کلام را بجا که چه کدام روز است که این فصل همان کابین جو و نوجوانان از زمین هستی بر نمیکند و کدام ساعت که تیره و در سحر و غم  
 سر قامت خوش بخار بر این پادشاه کند و نور و سپهری بنجرانند و پادشاهند و در کسبت که در او جو از در دل نندارد و کدام پادشاه  
 که در فانی چندین فرزند مثل و آن جوانان پدید می آید بیت در بنیاع سعری بنامد بلند که با داخل بخش این نمکند با این کلامی  
 جاهل و غافل از این و اما این بی چشم خوری بیند و از این هکند غبار ملازم خاطرش نمیشد و قطع نظر از لذات و اخبار سالف و عقول و الله  
 همین است که ثابت میکنند که جناب باره قتل هانی پدید و ناد و جبار شعنی فرود محبت خال و آنکه بچشم کج است از اشقیها و که یک خدا او دادند  
 اشقیای معدوم فرموده چه آمد و در به مطر نظرش شفاعت نبیا و اولیا خواهد بود با این که خدا فرموده **و لا یستغنون الا لیس آرزوی بچلا**  
 اخبار و آثار که در باب عقوبت والدین و در با فانی پیش از آنست که جلگی در اینها کس مختصر در این مطالب است مذکور تواند شد و فرا بد خوان  
 در فزاین کسب متبر و مبسوط که در جناب نالی با فانی که با از آنست که ممکن و بلای این اوطان تواند کعبه و لهذا فایده و هر یک از آن که بعضی از آن  
 امانت و خیر انحصار خود و با بقا انوفون و عیال و اشکال آن باب یکم در این حقوق و اولاد استبر و والدین بدانکه چنانکه واجبست بر ولد بر و احسان  
 والدین همین واجبست بر والدین بر اولاد خودشان چه در اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام در انوار و غیر این روایت شده که گفت که گفت  
 قتالی پدید صاعده با که در جناب عدل خود را بر عقوبت خویشانشان پیرا کردید و معاد با اولاد خود بطریقی بنار و سائل و کند که در اجماع و باعث  
 عقوبت ایشان کرد بلا کلام عند جوم الاعلام ایشان نیز و در با خواست جناب صوم و اخذ مقتضایه خواهند بود و در احادیث معتبره  
 نبوی صلی الله علیه و آله منقولست که به شتر عدلست فرج نام داخل آن نمیشود و مکرش اندکند اولاد خود و خیر اولاد خود و حاجی است از آنست  
 و نظر برنگ اولاد خود نظر و بی غلبت چه خوردن با ایشان و در این اشکالش جهت مکر که داشتن ایشان باعث گذشتن از صراط و کرامت نیست  
 و هر که طفلان نزد او باشد طفلان با او با نیک کند و شخصی یا مختصرت عرض کرد که هر که طفلان خود را بنویسد ام چون رفت حضرت فرمودند  
 مردان اهل جهنم است و فرمود هر که بنیاز از روز و تحفه از برای عیال خود پانصد مثقال حاصل صدقه است بوی فقر و باید که اول بدختران  
 کیش او کرد و پیشان کردن دختره شل و عتق است از فرزندان اسمعیل و شاد کردن پسر مثل کرپش از خشتن لوی که مستوجب هشتاد تن

بسیار

بپوشیدن فرزند بپوشیدن در پهنان اعمال بسکتی آوه میباشد و بدانکه اباث در بعضی وقتها است که اولاد فتنه بکنند و شکر شایسته از ایشان حذرت کند  
غرض از اینجاست که در احدی شرعیست که بسبب ایشان چیزی را بر او واجب است و با انحصار معرفت و استیجاب سعادتی بدی و ندادن نوشته اخرون و محرمات  
مشبه در آن میباشد نیز بر آن که هر چه در عبادت غالب و سعادت باقی بر او خود بخود باید کرد و بجز تعذر ایشان و صرف توهم پزیران ایشان نیست  
چون شمع خود از روی بکوان جویزاند و حفظ حد و حدود با علامت ایمانست و در آن توهمات کفریه را در آنست و انباء اینک نگوید که  
بر اولاد و اینک تفصیل نهد عند بعضی از بعضی و سستی این باعث عقوبت و تقاری بین الاولاد میگردد چنانکه مشاهده در بعضی  
مستحقان قاصص گوید از اینجهت علماء اما متوجه فرموده اند مستحب است توبه مابین اولاد و عطا و بخشش بدون فریضه و کوری باشد  
الایمان مثال این حال بجز شفا حد و استیجاب است و بعضی است که از غایت بقاء این بعضی شامد مستحب است جمع اموال  
املاک خود را بعضی از اولاد و ذوات غیر منتقل نموند بعنوان مصالح و موانع و بواسطه طلبه و اولاد کبار و سفلو و از آنرا با اثر  
نموند حتی با ارباب طلب صدقات فاسد نیز چه و پندار چنانکه نکرند که در حال طهارت بعد از نماز ایشان بطلان است و حق ایشان  
زوجه داده شود و عاصی نه با موهوب له با وجود آنکه اولاد صالح با او هیچ دند بدون مثبت و والد خودشان را او واجب است و نهد  
مشغول زنده گذاشتند بلکه در انظار و آگاه او در حال چویش هم مضایقه نمودند و اکثر ایشان نیز بجهت از ائمه مال نبردند و بدینگونه و شوهن  
از آن ایشان تصدیق بد و ناقص لیدر شفا اولاد و ذوات خود را نیز به بصره و خود را مشغول زنده نمودند و بعضی است و حکم خدا کردن تسلیم و رضایت  
گذاشت بخت توبه در خطر فرمان نه چکار این دان دارد و فقیه بعضی اعتراض است با جهان دارد و اگر ایشان بعضی بنای اینجهت مشاهده شد  
که چون سابق مسلمانان خود را میدهند و بداند از این بنگه میاد او ارباب طلب و حال چنانکه بعد از زمان طلبه خودشان را از اموال اولاد  
باز و جده اش طلبه را از اموال جمع ممالک خود را اولاد خود باید بگریز منتقل بود که مبادی ارباب کباران از آن بگریزند و سرفتن پیاده او را که  
در خانه انفاق بکار موی سر خود را سفید بکند و بعد از وفات او با چشم خونبار با گریه و زاری است خالی از غم و سرور و شکر کند و انصاف  
عوض شکایت خود را مثل سایر ارباب طلب در نگاه مالک بوم الدین گذاشت و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه الوداع فرمود  
که هر که از اموال خود را ضایع کند از روی قطع رحم کند خدا او را ضایع و محروم گرداند و هر که ظلم کند بر من در عمر او نوزده خدا نکا است و مینماید که آن  
بنده من زود میگذرد و بنده من عهد من وفا نکرده و بعد خود را من طالب و تمام بدو تمام حشمت او و فانک دانگاه فرمایند او را بدوی چشم بریزند  
حضرت کاظم علیه السلام فرمود که خدا غضب میکند بر چیزی مثل غضبش بر ظلمت آن طفلان خالی بر من چنین احق فرمود که زنده بود  
از حقوق مردم بر من نموده و شغول فقیرانند اموال خود را که بجز او و ذوات جمع کرده با این دان داده دست نمانی با مظلوم و مظلوم  
دگاه جناب بطور شد ملاقات بر دستکارت تمام نماید و انواع عذاب نکال خالی منتظر گرفتار کرد و در اعمالی سواست عدم بفرمود  
و عذر و عهد مالک بوم الدین چیزی بگریزست فتوح با انفسالی بگریز خالی کامل باید بدون نذر و تصرف و تقار عمل بگریز تا اگر از آن کرد شایسته  
که در بعد از این گرفتار شود بخت ناگفتی جای خدم اسوار پای من در طلبی همکار بر باید با نایق و اقلع با بعضی من آفاق من از من  
و آنچه منزلت سلطان و نشان هر عاقل و شایسته عاقل از اموال خط بکند مشغولی مگر شیطانتش بجز این شتاب نطق و جانک و عجز  
احقنا با انکشت موجود از خدا تا بشش و ذاین زمین بر من و نه فادد بود او از کان و نون صد زمین در یکدم او بدی بیرون  
این نایق ازین نطق است صبر کن در کار و بر باید دست عیب که آدمی جاهل در وقت ارتحال بن بکن مال کار خود نمیفاند و در ارتحال و ملا  
باز با انجام امور عیال مشغول میشود و در صدق اموال حقوق خدا و مردم نمیفاند و عده و ذخیره از اموال خود که بعد از وفات او در دست  
خیر صرف شود بموجب بهای هم بکند و در انوقت باز در فکر انتقال اموال و محروم کردن بدن بعضی عیال خود میباشد و با الله التوفیق  
فصل اگر کسی اموال خود را بسبب اموال غیر منتقل نماید بلکه بر بعضی فرض خود را در غیرت بعد از آن بگذرد و لکن بعضی اولاد خود را در عیال  
نریزید بر بعضی دهند در انصورت در سلسله خلافت شهر و جوار فضل است با که اینچنانکه در کتاب غیر منتقل نموده و شهادت  
بگراشت مؤکد ماثل شده و دلیل مشهور است محمد بن قاسم و عیال خود را در غیرت نمود و اینچنین است و اینچنین است و اینچنین است  
حرف خالی شد مگر با حق فضل و بجز گفته که اگر فضل ابا جریزین و شامل آن بود و مثل اینک مشغول علم بود و فضل علم است



اهل بخت بود باشند استغاثت بان مال بر مصیبت نماید و لیکن آن قضیه ان مستثنی از نفی شد لکن این چند حدیث آنست که  
 بشیر و دعات و دیگر است بر تقدیم سلامت سندانها احتیاج نمود و اندک راه جمع این اخبار و در اینها بر مقام و طری ای کلام بماند  
 انشعاع و تفسیر و چند مسئله است که باید هر یکی از آنها بر وجه مقتضای بقای هر یک تمیز شود و نیز در این قضیه در این  
 استاج و اجتماع و وجه و سایر و الا بر پدید و دیگر که جذب باشد واجب است که موسر بوده باشد پس اگر والد بضر و غیره از اکتساب  
 حال قد در این اطفال اولاد خودند باشد بر جد او یا بر خود لازم است که اطفال و اکساء ایشان نماید و اگر والد بعضی از مخرج ولد افتد در  
 و کلا از اندک باشد غنمه نیز بر جد واجب است باشد اما ضمه و اگر در مخرج علیهم و صدمه و غیره شرط است بلا کلام و غیره از اکتساب  
 بحال نیز شرط است علی الاشیء کما صرح فی المشریح الکی و اجرت از رضاع ولد بر مولود که بدید طفل باشد لازم است اجازت او و اگر والد صیوان  
 باشد که اطفال ولد نماید یا فقیر باشد چنانچه او را ولد واجب است و اگر او نیز وفات کرده باشد یا معسر باشد پس بر ابا و اعمام ماند است  
 واجب است و الا الا از اولاد مخرج علیهم در مطاوع باجماع مستفاد از تتبع کلمات صاحب چنانکه در شرح کثیر نیز ذکر نموده است که اینک  
 مکتب اولاد خود در وقت عمرش گذاشته اطفال ایشان نمیکند یا بخلاف خود با کسی ترویج نموده اند که معسر است یا وفات نموده و اولاد  
 زینات از ایشان مانده که معسر فقیرند یا کثیرند یا یکی بقی بحال نبوسند نفقه ایشان بر جدایی واجب است مطاوع اولاد و کور و کور  
 شده باشند یا از ایشان و اگر ابقا نمایند با تحقق شرط و طوق و سنا الفجر او فقرا حکم شرع مطاع و لاجل اتباع با اجداد ایشان میتوان  
 گرفت اما نفقه زوج و اولاد معسر باشد بر جد واجب است بلا خلاف و اگر کوی در معسر یا مخزون داشته باشد لکن مالدار باشد مثل  
 اینکه از اینها در عومه خودشان یا امثال آن مالدار شده باشد در این صورت نیز نفقه ایشان واجب نیست بلکه  
 میکند اموال خود آنها بلا کلام و اگر در عا و فقیر معسر عاجز از تکلیف بحال بوده باشند نیز نفقه ایشان با ابا بر ولد واجب است  
 و همچنین نفقه من علامن الا باء و الامتعات و در جمیع ما ذکر فقر شرط مکرر و زوج دانم که اگر غنی باشد با نفقه اش بر زوج واجب است  
 نفقه نفی از آن مقدم بر زوج است و نفقه زوج بر مقدم از سایر اقارب واجب است نفقه زوج را اگر در عورت شود قضا از  
 مشایخ مستقر است و در عورت زوج و قضا نفقه سایر اقارب که اطفال ایشان لازم است واجب نیست بلا خلاف چنانکه در شرح کثیر نیز ذکر  
 شده است که اینک در و جاحودشان اگر از اشیاء از جهت او قضا نموده بین طلبکاران برای طلب نهایی خدا بپردازند تا نبوشند تا بعد از آن  
 سفر و احتیاج و بیماری و مدتهای مدیده و سنوات عده و زانیاسکی میکنند و نفقه و اجات خود را انقاد و ایشان را از احتیاجات  
 انقاد نمویانند و آن بچا و کان و از آنش و آن سوختگان و با امدت طاه این دان مانند کان با انواع کرد و در طفاص مصوبت کردن میکنند  
 قضا و اداء نفقه اقامه و اضای ایشان چنین گشته و اجب لازم است باجماع علماء امامت و اعدان کافضل او اکل و سولان و طفاص پیغمبر است و اگر  
 چنین کردی حاضر یا سفری محل مقرر و خاتمه بان قدر طاعت که در هر انواع زکات و امانت کشیده باشد با اولاد و اموال و مترکات و مملکت  
 او و اول نفقه و کسوف تمام ما خبیه و جوات ایشان میسرند و اگر مقرر کاتش و قواد را و سایر فرض شبتش نه نماید با شوی و اشیاء لغیه  
 با عورت تقسیم میانند مگر اینک فاشتر باشند که در این صورت نفقه و کسوف اقام نشوز بعد از تحقق آن با ایشان نمیبرند مطاوع خواه زوج زند  
 باشد یا نه **فصل در تکلیف بر پدر و مادر** که در این کتاب در وقت سالی بود که در فرزند رفت و عمل خود را در وقت زیور چشم راه  
 انظار بصیرت قرار داشت و بعد از سالی بعد از آنکه تظنی برین ماضی الله عن التمرین که ملدا و بود و اجبت نمود و از کثرت مفارقت  
 جدایی و موضوع وقت نامشاهی و غوغاشغال بر منافع ملاحظه بر عرض خدا لان نجایا بعدین الهی باشد غفاله و جمع زخار و اینست  
 الزوال خان با عورتی و غوغوشا جا و او در عین مقدم علیا و عشا بر و اقارب خود است شناخت و ایشان نیز با کمال صعوبت یا علم هم خوان  
 و فرین با اطفال و شناختند و آنها اشخاص چند بود که علیا و اطفال خود را بچهره مسا مان بلکه بینا مان گذاشته اند آنها همه در این  
 بهد رفتن و زمان بعضی از ایشان با اینک مظاهر اهل ایمان بودند لکن مدظالمین بنامه این وان ان سبب عرض معسر و اولاد  
 مراد خودند بر رفعت و سعادت ایشان عده و نور ایمان از چهره آنها بریده که بر روی آنها بکار با استخوان رسیده باضالی تصویب  
 اندام و امور و ششها قضا نمود تا طوری در آن جانب که مانند ایشان از خدا غافل و ناخواه و غیبا اهل بودند حاصل کردند

نقصه

از ایشان که بجهت عصمت عقل بودند که از دانشمندانی بودند که با اتمام بقا عظام علی اقدام با اختیار عرض نامورین نام گذارند  
 شعر هرگز چند خویش کوفتار غنقت گویانده اند برات مسکمی و از لاجر برخی از ایشان در بلدان نامیه از آن زانیه مشغول تعیش گشته  
 و ضمن این بیست و دو حال انصافه مله و فیه نامیه است سلسله آن تراجم که تراجمی است بیامفت واسطه فکر و رایج گشته است و نیست  
 و در وقت روز و خود که با کمال عنایت و تمیز گذاشته بود چه در بنا و در ایشان بود که در حساب ضرورت خود و مصالح شرعی نماید  
 با وجود این در تطابق آن چهاره مله و فیه نامیه است و شعرها که در پیش از این زمانها بگذاشتم تا کم او چه میکند تا اینکه انصافه  
 فقیرها را که در عنایت و کمال با فقر و مسکنت با عرض انواع مصیبت با احتیاط و ادب در کجی خانهای محرم و در ایضا با نظافت و تقارن  
 نمود و عرض حال و شکایت از بدین نوع بدسکار از ارباب عیال و بیوم نشاند گذاشت و آن چهاره را در پیکان تکفین و تدفین کردند و اطفال و اولاد  
 را با اینکه بدیداشند با این و آن تقسیم نموندند فواید از من شری و انفسنا و من سبانه ایماننا و آخرت یکدیگر بعضی از ایشان که اهل بیخه بودند  
 گذاشته بر لب طلب نهایی غدار و از دست طلبکار فرار و دره بودند در آن سفر و درین لاطم جرم خطر جوار و سوار و مفقود شدند از ایشان بود  
 و هر روز هور و مضی احوام و شه و از ایشان خبر میدادند معتمد الاثر و مفقود آنجا که بدیدند برآمی هر که این ظلم پیش نهاد بندید  
 پای و دست خود پیش نهاد چند روزی که اسراف از در هر شری از نیاید اندازد و آن تمام و نشان ایشان کنی خبری را نه کرده بدیدند خدا گشتی اینجا  
 میخواست بر لبی ناخداها و در مردم ایضا خدا گشتی اینجا که خواهد بود اگر ناخداها صبر برتن دود و متعلقه ایشان را احکام معلوفه بود  
 مبین و ملک حنیف حکم شرع منیف جاری کرده بود و با بنف و بعضی کتب در باب حل از آن سفر در با خصوصاً در وقت لاطم و این بوده اند که  
 لا یعلو الشراعی علی الناس الا ما اذن الله له من الفاعل مقفود و الخاری و لو بعد ما حصل الیک بلید نمیشود با بدان کشتی بر سر کسی که غافل باشد و در وقت  
 اگر کبریه جهت ضرورت بکشتی سوار شده باشد در ... غافل بان نمی نشیند و شرع کشتی بر سر او بلند نمیشود بلکه اینک و اهل آن مقفود  
 و خارج شوند از آن مولود است جرم حال بعضی از ایشان که جان خود را با ساحل فجا کشیدند با مال بداء عفتا در ده بار غریب با انواع و اقسام  
 با کمال مصیبت و از این بجهت به او بیخه عمال و کربان و خست فامت کشیدند شعر که کرد در همه عالم کان ظلم بزه که بر لغت جاوید و  
 نشان شد و چون حال خودشان را در اضطران تمام و عرضها الاکلام گذاشته بودند و با قدرش براد او با چهره با ایشان ندانند و این را  
 مکتب که بکنار کونه و در عضله تقوی شداید مشکله جمع نموده بودند از آن چیزه غیر از کتن بکون بر فند در بر لبه عجا که در عوارض ایشان  
 مضیبت شد بلکه در دست غاصبین و غاصبین تلف کردید و از انمال منم و به جیره و در بنای عاید ایشان نکردید نظامی بین قارت  
 چه بر آنکس دنیا نیز و کج دنیا و کج دنیا فصل با آنکه در شرع مبین انفاق و وجه غنم از نفقه است واجب انفق است جا علیها آنکه در  
 شد حق از اولاد و بوی من مع هذا و اذ ان تو بیت و مله مینمایند و بعد از طلاق رجوع و بوی در اینک نفقه و کس و مکتب که لا اجا  
 رجوع مطلق واجب است لکن وجع عقد مع هذا بدون مسوغ شرعی زحانه بیرون میکند و نفقه و کس و اشرا نمیدهد و مشغول فقیرها  
 و اگر حامل باشد انفاق او با بوضع حمل واجب است و در طلاق خلی انفاق و اگر او استکان بر مخالف لازم نیست بلاکلام مگر اینک او نیز حامل شد  
 در واجب است که نفقه و اسکان مخالف بر بوی و با فادین و ایشان با بوضع حمل بهمد لا اجاع المنقول علی ان الفیو که در خلاف نموده اند  
 که اصل نفقه بر اصل است از حیث کونه و لا الذلقة و ابرایه من المله است لکن در هر دو صورت نام نفقه و باید در صحت و الشرح الکبری  
 غیر و شهادت روح در شاکت قدر در آن اسباب النفقه منصرفه فی ثلاثة اصدها الزوجه و غیره و بوی و غیره من الشرح الکبری  
 لاسلطه بان الاکانت حامله النعل و الاجاع فی بعض الابطال اصل ان کلام من مع مقام و در باب عدم در ان کتاب که فی سبب لا نقلی علیها  
 و اسکاها الی ان تضع لعم قوله ثم وان کن اولاد حمل فان نفقه و اعلم من حتی یضعن حملن الشامل للباين والرحمن اسم عبد الله بر سنه  
 و غیر این که ذکر آنها واجب بود و اما بوی و در انجا در اولاد هم عقد نفقه واجب است با جاها چنانکه در شرح که نقل کرد  
 مگر اینک حامل باشد در هر دو مسله خلاف است صدق و جماعتی گفته اند که انضیج له با بوضع حمل بر سنه بنا علی احدی از این  
 بجهت ضعف سنن او عرض نموده اند انک من مشاخر و عمل بوی و ثانیه نموده اند که نفقه مطلقا بان بر سنه و بوی و بوی معول و مستفیج  
 چنانکه در شرح که گفته اند معفق و مشاخرین و عاقله معاصرین لا مشاخره بر اینست که بر سنه و ثانیه مطلقا نمیشود و اولاد ایشان

مفسر است  
۱۳۲

مفسر است و شرح و جواهر الکلیم نوشته شده و لکن فیوضه قطع و ناقص واجب نیست و در عده عقد انقطاع نیز غیر مستقیم  
است و نفقه مطلقا خواه مانع باشد یا خامل و مخالفین بدان تصریح تمام بنقل از رسیده مکروه و صورت اشغال در ضمن عقد که پیشتر شرح  
شده باشد و الا واجب نیست و لکن سزاوار است که متمتع به او اتمام کمال ضروری و بیچشمه و تمام شده با انقضای نکاح و بعد  
نموده و بیاورد از حق تمتع مشا و الهار اناخته انفاق و کسب نموده و سکنی دهد که باعث استجابت او استبان و انقضاء دیگران نیز شود تا عند  
انقضاء و انحلال بی ملوم و مذهب نکرده بعضی انقضاء در نظر خودشان چنان میدانند که متمتع به او تمام و انقضاء در آن لازم است  
بعد از آن حاله میشود که کار انان گذر شده بهر حال گاه میشود که عدم ایفاء نفقه باعث من و مستحقین میگردد چنانکه در این زمان کوی شبها  
مآخذ این عقد انقطاع بر آن خود نیز صحیح نموده بعد از چند روز و انقضاء و کسب آن ماک نمودن و در خانه خود او را اطعام نمود و ضعف  
رابر و فکر و از عوامل بود و علماء عظام بموجب شریعت استبداد نام حکم بر عدم وجود نفقانی نمودند و مع هذا زوج هر روز را در عدم ایفاء  
مذمت و عیاشی بجد و پیر و ناز عذ سکر کند فلوسی و نداد آخر ایام ضعیف مملعون بر ایام شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و شنبه و یکشنبه و در وقت وضع  
حل خلاصه و غیره با ایشامال این مورد بر نفقه و احتراز و خود را در این امثال و اقربان ببولی نری زند بکران عیاشی نکرده اند تا در دنیا و عقبای  
و سکر و بهر وسیله فراز به او شود **فصل** مخفی ماندن بعضی از بنای این زمان با وجود بیست از ندادن نفقه اول خود از غرض بیچاره است  
بجهت مال و منال دنیای مستحق و احتیاج از اعراض غایب میشوند و انعام تمام هرگز استکلاف و عیان نمی نمایند و بی نام میشوند که بعضی از  
زنان ایشان که در وضع طفل رضیع است از ندادن ایشان نفقه او را از آن کال عسرت طفل را بکسب مشا و مغایب می اندازد و از طفل بیوفی  
از حیانت و الهامی بود که کشته از غایت جوع و عطاش طفلان استیاء و معاش تلف میشود و والدین معذرت از این بچه خود خواهند  
گذاشتند و بر فرض کجای و در انقطاع نموده با کمال جهد و محطاب و احسان کرده بحد و شدت مانند والدان و انجمن مفاستدی که در باره او  
انجیل عدم توجه و بی ساری و اطراح ان بان ذلت و خوار و محروم گردانیدن آن بکسب مفروضه جناب باره نموده بر فرض که در آن نبود  
نعمه مانده تلف شده باشد در روز جز آن بیوفای چنان بر روی خلاص خواهد نگریست و حال اینک گاه میشود که انول بعد از باره  
میگردد از روی جهل محارم خود را برای خود تزویج نماید و مناسب مقام و راجح این شهرت شود و در کتاب خود که منافع است بر او  
بمقدور و بی بیخ نیز از وقت گرفته که چون سید الوصیین امیر المؤمنین علیه السلام بگفتند بچوای از اصحاب او عنبت تکلم کردند  
تزییح نمودند و در آنحضرت نماز صبح گذارد و یکبار از مردم و بقالان و وضع که آنجا مسجد است و بر یکجا بنام مسجد خانه است که روی در آن  
انجا او ایستاده کرده اند هر دو در آن روز و هر دو او را در آنحضرت با ایشان خطاب نمود و که امشب چه سبب تراغ شما در آنکس است  
گفت با امیر المؤمنین من این زن خواستم تزویج کردم با او و او شتم و تو هم با او در نفس خود نفری از آنکه مانع شد که من با او تزویج کنم و اگر تو  
میداشتم در شب بعد از این من بگرم پس بر من غضب کردی همان ما تراغ شد تا این زمان که او تو بود و با او امشب من در آنحضرت  
فرمود بچشما جهل کسی بعضی از حضرات باشد که در حضور مردم نتوان گفتند و خواهند که کوی بشود و حضرات برخواستند تمام بیرون رفتند  
عزیزان مرد و بگری انجا نماز آنحضرت با این گفت اجواز را به شناسی گفت نه فرمود من خبر کنم ترا انجا از او استیاء او را و تو که او  
بشوی سکر نشوی که گفته با امیر المؤمنین فرمود که در آنرا کس نه تو گفت بل فرمود که ترا این حق نبود که بگرم بیوفای است که  
باز فرمود که در آن روز او را از تو منع نمیکردی و ترا بوی نه دادی و از جوان خود او را از خروج نمودی و از این گفت با فرمود که فلان شب تو  
بیرون رفتی بچشما حاجت او ترا گرفت و با او با تو تزویج کرد و تو از او بگری و چنان من اشغال نمودت و عیاشی مانع از اطلاع یافت  
از بدت چنان میداشت و چون وضع حمل تو شد بدت شد مانند تو را در شب انقضاء بیرون رفتی و ترا وضع حمل شد در فلاخوات  
کو که اگر انول شده بود و با امیر پیر و در خارج جدولت در آنجا که انجا قضای طاعت میکردند گذاشتی سکر امیر او را بویید و  
که او را بجز دستگیر از آنست که در آن طفل آمد و سکت و تو و ماد من را در عهد و ماد طراز بنام خود بیوفای جدا کرده است  
و این عهد است که او گذاشته و تو خود را گرفت و دیگر ندانستی که حال او چون شده و چون نشد از آنحضرت شنید ما گفت  
آنحضرت تو و کجایی که گفت با امیر المؤمنین که این امر را بجز از من و ماد من کوی از آنست آنحضرت فرمود که حضرت

در این کتاب  
مفسر است

والبطلان واطعام ساخت باین حواله میگوید که چون شما او را گذاشتید در سباج اشب بنو فلان آمدند و او را برده تربیت کردند تا بزرگوار شد  
وامد با ایشان بگوشه او بنویسند که ترا خواست اکنون این پسر تو است و بیرون فرموده است بکش چون کشود آنان شکستی که سر او ظاهر بود  
انکار فرمود که در حق حقت ممالک ما داشت او را از آنچه حرام کرده شده بود برادر پس فرزند خود را بگریه و گریه با شما انکاح صورت نداد و بیچاره این  
عقوق پیدا و مادری او را بدندان افغان واکا ای ایشان میوشود که باعث عدم رضای خالق ارض سما و سب این گونه مفسد و مغرور بگردد  
والله بن بالمد هماد در حال جوانی که در افغان بعضی از فرزند خود مضایقه نموده و ایشان در مدینه حنک با هزار کون نام و ننگ گذران کرده  
هزار صد خان میباشند که بعد از وفات ایشان بزرگترین پسران را از سر و کلاه و مخلفات خود محروم ساختند و بتقدم انان الحرف ضا و نده جانا با  
بیا پیشود که ممالک ایشان با زبان ولد خضر پیمان و درین عادت سربلخا غمان با انان از کثرت تضرع و ابتهاج که در روز بگذارد و بجلال خود  
نصب کرد و حکایت که شیخنا البهانی رح و بعد از درایع کثرت و زود بیرون آمدن بن هبیر که در فاضل و در با او بقبل بود صاحب شفا  
و انقدر قصاص بدانیه است روایت نموده و با مناسب است و حاصل ترجمه عبارت عربی ایشان نیست که در پیوسته بود حکایت کرده که در میان  
الصالح در بغداد بود با او در میان صدق و اشیام چون بحاکم احتضار و سید سید اشرف بن داد و گفت زانها آنچه ضرورتی بود که گفتند  
و تفهین مدینه من فرقا و در مقبره معروف بن معروف که در کوفه بود و چون وفات کرد و بوصالهای و قیام و اهتمام نموده و در مقبره بیرون رفت  
کوه در رجعت که از جسد بیاد عبور میکردم در همان وقت اسب من بر خورد بعد از تصادم مندی که با شرفها را با آن بسته بودم همان ستمال در  
من بودید جلد افتاد با ناخبر که در روی آن بود در دستها را بگردم و صدای بلند کرده که گفت لا حول و لا قوة الا بالله و روی و انجا ایشا بود  
هم گفت قصه و آنچه جز است و داعی باینجا که چیت شرح حال را با او گفتیم آنم و در گفتن اب خود را از بر کرده و خود باید جلد انداخت بیجا که  
مندی افتاده بود غم و غم چون از پسران پسران مدیدم که مندی بلر اندم که گفتن این را من تسلیم کرده و مندی بلر او کرده و بیخ اشرف از آن  
بول با و در نزدک بود که از کثرت فرح و شادی بر و افکند و قسم خورده که امر و نصیح کرده بودم و قوت بومته را فدایک نداشتم و انم و شکوف  
از پدید خود بگریه و با لغت بنمود و او را الهی از دشنام دادند و او را خود میگردم و گفت بدوم دست و لازم آن خود کوناه نموده و مرا از دست  
محروم ساختند با علم بفر و غاف من و با غلبه از غنا اش بیرون کرده و مرض خود را من معلوم نموده تا با او در که وفات کرده خبر از شده ام و ما  
بپایم داشت و بیرون آمدن بن هبیر از بویه گوید با و گفتیم که بدو که بود گفت فلان بن فلان واسم هاشم بن اکر او صی خود کرده بود  
و بخاد من کرده بودم بر با او و متوجه شده و مطالبه شهر و از او دم جماعتی که بیرون از من شهادت نمودند که بی هاشم است چون خال را با آن  
منوال دیدم جمیع اشرفها را با و او دم و گفتیم مال کس از آن پسر هر که اطلاع از که بیخ و داشت و انتم ما قال شعر سلما اندیشها چشم کرد و پسر  
کلاما ان چنین یا ایضان خواهد شدن تا بر بنیوال که بیخ و فتنخوا هم یافت با بدان الظلم حکم ماروان خواهد شدن غایت معلوم  
شد که بنا خپال پیش نیست هر چه خواهد حاکم مطافی همان خواهد شدن فاصح که بد ظاهر نیست که شیخ و بیوکید در بیخ و انان  
مخالفین باشد و وصیت بفر مرف و در شهر بن و خد خول ایضا است و احتمال میدهد که در شهر از غرقه بفر بویه و عدالت پیدا شد  
باشد با اینک از راه بغل و صفت و خلاف و وقت و خبر اینها ناشی شده باشد الله علمین **فی التفتة** بدانکه جان نیست و صفت با خراج و ایدان  
است هر چند صفت کندی پدید باشد عمل الاظهار الاثر بل اما جمله علمت من تا نکر کاسر ح فی الشرح الکبیر صریح نیست بجهت عموم ابه و لغیا  
بسی که او را شده در منع از حیف و جور و در صفت چه در مدینه و اورد شده الحیف فی الوصیت من الکبیر صریح جو و عظام کردن در صفت  
از که بر است و در خبر دیگر و او شده ما اهل اخصرت بور شقی او سقر هم ما حصل انکبا انندام از اینک خبر و در انم بولوت خود از ایشان  
تمام بیخ ضرر زدن با ایشان در وصیت مثل سقر نه بودن مال ایشان و در مدینه است دیگر فرموده من عدل فی صفت کان بیخ و بیخ و بیخ  
بما فی جوده من نجافی و صفت لعی الله قد بوم الشیخ و هو عنده عرض حاصل مغولی بنکه هر که عدل نماید در وصیت مثل که بیست که تصدیق  
کره از اندمال جو و خود هر که چون ما بد در وصیت ملاقات مکن با خدا بگذار و در نهایت خدا از در عرض پاشد و جمیع این روایات  
در کتب معتبره و در شرح کبیر نیز مذکور است و خصوص بیخ و در حدیث مخصوص امر است که شخصی است الهی خود را نگوید و بگوید  
الله است من بر عکس کن ظاهر اتمل خبر نموده ام و در این که حسن و شاقول کرده و صفت صفتین سر که در شرح جعفر با اتم و اولاد

نقل عن ابن هبیر

صحة الصلاة

کرده بود علی بن سبک وصفت نموده بود که او را بری کند از هر شیء و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام وصول و پرسید آنحضرت فرمودند که  
 اخراج کن از این یعنی از این عوارض بان مده و بوضعت موسی عمل کند بعد از شایم پسندد و جواز عمل بان نیز وارد در مورد خاص است و اقرار  
 نمیکند و محقق طایب تراه گفته که در واپس نبودن مجبور و مطر حلاست و در شرح کبیر گفته این روایت مطهر است بین الملتحقین کافر و مع  
 بهینه و ضعیف است از وجوه عدیده عمل بان جایز نیست و مقتضای آن انصاف حکم بطلان است و هر که وصیت باخراج مطلق و ایش نماید  
 هر چند ولد او نباشد و عام این این روایت که صدق و شیخ است در کتابی که حدیث سدید با ذکر گفته که این مخصوص ورنه نیست که از این روایت  
 در نزد همین شیخ در روایت این محققین و ائمه ائمه است و صریح محکم از اکثر بطلان وصیت است و در مختلف اینگونه وصیت را اجازت  
 و وصیت بکل اموال نموده یعنی بقدر ثلث موسی مجرم است و از ثلث بان حصه میر و این قول ضعیف است چنانکه در جامع الثقات  
 و در شرح کبیر نیز در مورد قول مخالف فرایح آنکه وصیت از افعال مکلف است باید مقصود باشد و شیخی نیست که این عبارت که گفته است  
 ولد را ایش مده بدو و از ایش خود بر همه نمود و وصیت بجهت بانی و در شیخ خود به هیچ باشد از لایق حق بدلائل تبعه که از اولی ایش  
 میگویند و هر امر که مستی بفضول و صوم میشود از این وصیت فیکون بندا قصد و وصیت نداشته باشد و این خلاف مدلول لفظ  
 است هر چند لازم گرفتار است وجوع حضرت بانی و در شیخ خود برودن ایشان بیب وصیت نیست بلکه راه است سلطان ایشان است بر تر که  
 مکان که در ایش غیر ایشان نباشد و با میشود که در همین وصیت ذمه از ایش میشود و غیر او و غیر او انتقام است از آنکه او را اخراج  
 نموده و یافته میشود و از آن قصد بر وصیت معتبر است این وصیت از اصل باطل از کل اموال و متروکات حصه خود را میر و مذهب اکثر  
 نیز نیست و در شرح کبیر گفته فالاصح ما ذهب له الا اکثر محققین آنند که هر گاه کسی وصیت نکند که فلان ولد یا ایش را از ایش من  
 مده بدو بلکه باین طریق وصیت نماید که هیچ اموال را بفلان نیاید بجز فلان ولد یا من مده بدو و وفات کند پس اگر سایر این مضامین  
 صحیح الا یعنی اگر اجازت نکند در بقدر ثلث مشرکات موسی از موسی ایش نمیرد و یکسانی که وصیت با ایشان کرده باشد ثلث میرسد  
 و بعد از ثلث ثلثین یا ایش یا ایشان همان گذاشته علوان فرض تقسیم می نمایند و این مثل سنن سابق نیست که باطل است و صحیح  
 قائل قاصص گوید که مناسب مقام در سنن معتضله بر عوام بدین نظام شریعت شر او اعی قوم ملک بیضا که بدین عاصی  
 بوجه اصول است و هر دو عمل اظهار در نظر فقیه ماهر مطابق مذهب کل علماء امامت و رضوان الله علیهم جمعین است  
 مرقوم علم جامع نگاه کرد الا ولی هر گاه از وصیت بکند که عین فلان چیز یا فلان در غیر من بعد از وفات من در عوارض ایش او که از  
 من یا میرسد مده بدو و وصیت او را همین موسی باشد پس در این صورت ملازمه باید کرد اگر چنانچه حصه موسی که از ایش میرسد  
 موسی بعد از وفات میرسد و وصیت صحیح و مفی است و هر گاه مساوی نباشد ملاحظه میکند و وصیت او را که بیب وصیت  
 بان رسیده و از آنقرای حصص سایر ذرات تقسیم میکنند بعد از آن ملاحظه می نمایند هر گاه زیادتی از ثلث بود بعد از تقسیم سایر ثلث  
 ترکه اکثر ایش است و وصیت مفی است موسی بر او موسی له میرسد و ما بقدر ایش و در تقسیم می نمایند و هر گاه زیادتی از ثلث ترکه  
 ان ذمه او نموده بر فرض عدم اجازت علوان از رضی الله به از خودشان توزیع و تقسیم میکنند و ساری ثلث از آن مختص و الفضل  
 از ایش است الا آنکه اگر چنانکه کسی وصیت کند که فلان مبلغ فلان ملکر از مال من بفلان پس بدهند بعد از وفات او و مده بدو  
 این وصیت را موقوفت ماکر و اما آنها را در ایش حصه او شده اشیا و وصیت نموده و منظورشان بود که از بانی مشرکات نباید حصه میرسد  
 موسی له منکره که این مقید و منظور را باشد و بماند که وصیت مذکور را در خلق حصه او شده من نیست و موسی چنین که از ثلث  
 باشد و گوید که اگر این مقید در فرض آنکه موهب نموده باشد من را ضعیف بشوم پس در این صورت هر گاه موهب تقسیم نکند باشد و وصیت  
 خود را حصه او شده برودن و موهب همان مالک باشد همان موهبه را بر وجه مده بدو مده بدو است و هر گاه موهب علی فرض الله  
 تقسیم میکند بر فرض ثلث تقسیم به بیش از ایش را هر گاه موسی موهب می نماید از ایش است بان با ایش از آن لکن از ایش مساوی کمتر  
 از ثلث ترکه است در این صورت تمام موهب را با او میدهند و اگر بعد از وفات ایش ثلث اصل ترکه نباشد در آن ایش است و  
 و در سهم باشد هر گاه موسی موهب از ایش است مابا ایش است و ایش از ایش است و ایش از ایش است و ایش از ایش است و ایش از ایش است

و بیرون از منظور مبادی و قدوم از سایر اشیاء که در این باره ذکر آن مناسب است مسئله اینست که اگر کسی در حال صحت با کمال عقل و شعور و وضو و  
 بولانگیار خوب چیزی از اموال و املاک خود را هب نماید یا تحقق جمیع شرایط هب که از اجزای هب است قبول قبض و هود و بیعت بعمل آید معین موهوب  
 مال و هوب بدست می آید و در آن نصابی نیست مگر هبه لا بقبض بل اختلاف بر علیه الاجماع فی المثل و غیره و شرط صحت هب  
 و بان تصریح نموده است جل و اکثر چنانکه حکایت نموده علی و سایرین بلکه از ظاهر روایات محققان و معنی صحیح مذکور و تفسیر حق و غیره اسلام  
 اجماع بر آن واقعست در قبض ازین راه شرط است بل اختلاف بلکه در تفسیر حق و در مورد است اجماع اما متذکر شدیم پس بر این که هب هبت  
 در حال حیات و هب بندگان و تصرف نماید و واجب حرم شود هب باطل است و در داخل سایر اموال و هب کرد و در هب نیز است حکم در حال حیات و اگر  
 بقبض متعلق نماند و در قبض و درام شرط نیست بلکه این که بان و هب تصرف نمود کفایت میکند اگر چه بعد از آن در تصرف  
 و احوال باشد و جمعی از فقهاء علی و غیره شرط لزوم دانسته بوقوع هب باطل می شود و در غیره می بیند اما بعضی عدم آن که اگر قبض او  
 دارند صحیح می شود و الا باطل و لکن قول اول مشهور و معتقد باجماع منقولست و سیدنا العالی العالی طاب ثراه در شرح صغیر گفته و لا بد  
 بهمان القبض و هوب شرطی صحیح لاتی لزومها علی الاشیاء الا فی وقت نقل الاجماع علیه استقباض و در شرح کثیرش نیز اجماع است منقول  
 نقل نموده و اگر قبض از هبه و هوب بدست تصرف و هوب لزوم و دیگر معتقد نیست بقبض جدید و لکن گرفتن از راه بعضی معتقد است  
 الا شیء و در شرح کثیر بعد از آنکه نسبتش را با شیء داده گفته بل علیه غایب من آثار و اگر در آنجا بقدری در صغیر که در آنجا جاری است  
 میباشد چیزی از اموال مخصوص خود است که در تصرف ایشان باشد هبه لازم میشود بلا خلاف چه و هوب و هوب و هوب و هوب  
 بدو و کفایت میکند از قبض جدید و اطلاق جمیع احوال اصحاب کفایت مطابق قبض سابق است هر چند در هب معتقد است  
 نسبت قبض از هوب به هبت است بلکه در لسان و غیره است جزا به اینرا شبهه داده اند و در قبض نیز اختیار نموده و معقول است  
 نیز همین است و مخالفان است که اگر قبض اولی در قبض قصد غیر آن نمود میباشد و اگر چیزی را که در قبض تصرف ایشان نبوده باشد مثل آنکه  
 از او شبان رسیده و هنوز تصرف نموده اند و با اشتهار کرده اند مالیران قبض ایشان رسیده پس از راه هب فایده فقیر است بقبض ایشان  
 انجانب مولى علیه خلاف و اشکال کما صرح فی الشرح الکبیر سیم از جمله اموری که در والدین و اعداها با سایر کسان از کتابان باعث  
 حرمان بعضی از وارث و اولاد و غیر آن میباشد از ارسطو است یا به معنی که اگر مقرر با کمال عقل و شعور و صحت و عدم تجرأ فرزند نماید کفالت چنانکه  
 با امثال اینها که در تصرف ممت مال فلانست پس این افراد بحکم افراد العقل علی انفسهم جایز و ظاهر شرعیت غر و مات بیضا از و مسموع  
 و با فایده است و شرعاً الحقیقتاً مقربها و ابرقر لم یهد چنانکه بعضی از اموال خود با کمال از ابریک از اولاد و وارث خود بیک از عفو و لا فایده منتقل  
 نماید و بعد از قراره کند و هرگاه مقرر به هیچ وجه من الوجوب سابقاً منتقل شرعی کرده باشد مانند خود و خدا و لکن این افراد بعنوان همین اند  
 صادر کرده و شرعاً ظاهر حمل بر صحت نموده معقول میدانند و در نفس الامر در و جزا به این افراد بیچا که بدون موضوع شرعی شده و با  
 قیمت چیزی که دیده مورد نیاز خواست خدا خواهد شد و شبهه در مثلین افراد نیست چنانکه در مناجات الهدایه و غیره تصریح شده  
 و اما حکم افراد در عرض و بیعت و صلح چند قول است و ظاهر قول دینی و بیعت و صلح که این در این است و قای اجماع است که مطلقاً از اصل  
 مضمون است خواه افراد بوارث نماید یا اجتناب تمام باشد یا لکن قبول اکثر بل الا شیء خصوصاً عند الشاخصین است که با وجود تفاوت  
 و مسوولیت یعنی اگر از فلان معلوم شود که قبض مقرر در و در و محرم کردن است و با عدم قبضت از اصل مقرر که مضمون است چنانکه در  
 مختار غیر معلق بر غیر است که در ان مرض فوت شود مثل آنکه در مرض جزو به عنوان فطر و عطیه یا تبرع ملکت معلوم خود یا چیزی دیگر را از اموال  
 خود بیک از اولاد یا غیر آن منتقل سازد یا تحقق نشا شرط آن با اعلام خود را از او نماید و امثال اینها از وقت و صدقین با مقام استماعاً و  
 محابا است که بجز چیزها با اعلام با نقل از من مثل بفروشد از بر نفع مشرب یا بشن آن چیزی بقصد نفع یا برین قلابه ذکر تا برین مضمون حاضر است  
 و از این جهت که از اولاد به عمل می آید و هملق بیعت میکند که داخل صحت شود از انرا می بیند که در حین مقرر و حاضر است فلا کبیر و غیره  
 الصکای انما جن الحاضر بجان ناجی یا اجزای هب یا اجزای جمله و منفی الدعاء انجز و عدای حاضر و المناجی فی الحاضر و ابغی انما  
 شهادت طاب ثراه و نکش الا شامان جوهر و هبه نقل و بعد گفته عالی الشاعر و اذا شاکت لیسوم فایضا کمال و ناجی در این

بعضی از جمله آن معامله ها با ایتناست

موضوع از جمله آن معامله ها با ایتناست...  
علا شکی نیست و مثلاً اختلاف در افعال است و در مسئله و قول است قول اول که گویند و در بین اثنائین و غیره از آن و در مذاهب سنی  
آنچه در حدیث و شیخ و غیره بسط و ظاهر کلام او در اختلاف بر آنست که مثل صفت است از آنست که در حدیث آمده است که هر کس از اهل اسلام  
و هر کس بعضی اعضا را بجز آنکه در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
مفید و شیخ و غیره از آنست که در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
و غیر اینها نیز پیش و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
از بیان آن مترشح میشود و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
او میباشد و آنست که در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
نقود و جوهرات و طلا و نقره الاث خودشان را در دنیا با او دادند و اگر احدی عالم بیان نباشد و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
چون گدایان پینوا با فقر و غنا تقبیح نمایند و با وجود فقر در مال اولی خود را با او دادند و اگر احدی عالم بیان نباشد و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
کثیر بگذرد اب نوحین جهانی و از غنای بلا و غنا و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
از این در پر ملال و غنا با جادات منطبق با وجود علم بعد خود و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
نمیشود و بعد از آنکه مال مدفن خیر است که در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
میشود و از مال مدفن خود و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
فقره و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
قوم پدید و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
فقره و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
با همانند این در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
همه مثل فقر و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
او از اصل خیر و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
کجا خواهد شد و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
شدن و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
او پس سید و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
فیه اجتناع و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
موقوف و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
با و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
کامل و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
انگشت و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
داشت و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب  
شود و در حدیث است و قول ثان که گویند و در بین اثنائین است که از اصل هر دو پیش و در مذاهب

بعضی از جمله آن معامله ها با ایتناست

من بود و هرگز از جراحت مدسه برای تحصیل مشغول بودم و در چهره سائلها جز ضرب و جنبه جز من بود که شهادت آن سکون می نمود  
 مریض شد که نخواست که از او منو چشمش و کلامی از او بیاید و بیست و یک روز تمام می نمود و یکشنبه قضایه بیرون آمدم با عجب بد صورت  
 از سوراخ بیرون نگاه کردم و دیدم که متر مندر میزند خود گذاشته و اینها ششها که عدت می کشیدند بیرون می آوردند و بدین نوع که از آن  
 جزه ای که داشت بگریه از اینها شام می خورد و با باغ می خورد و قدی که از اینها شام می خورد و با باغ می خورد و قدی که از اینها شام می خورد  
 و یکشنبه بیرون می رود داخل شده مشغول مطالعه می کردم و از این سراسر مطالعه می نمودم و بیرون می نمودم و صبح می شد معلوم شد که وقت نماز  
 پنجشنبه جمع شد و هر یک یکی باقی ماند که از اینها شام می خورد و با باغ می خورد و قدی که از اینها شام می خورد و با باغ می خورد  
 که در ایام دورتوی سفره داشته تمشق نموده مشغول مطالعه می نمودم و بیرون می نمودم و با باغ می خورد و قدی که از اینها شام می خورد  
 تغذیه می کرد از مشاهده آن از بیرون حاضر شده بودم که خواب می برد و بعد از آن که خواب می برد و بعد از آن که خواب می برد  
 او بیرون می آمد بیست و یک روز تمشق می نمود و با باغ می خورد و قدی که از اینها شام می خورد و با باغ می خورد  
 صادق شد به انتقام بی تمام خود را بر سر قرآن می فریاد می زد و با باغ می خورد و قدی که از اینها شام می خورد  
 با چند جهدها می خواند و بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود  
 بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود  
 سوزان بود و در آن بدن او هم شده و بعضی از اصابع دست من که بیرون می نمودند از آن سوزان بود و در آن بدن او هم شده  
 دردی بیدار می شد که آرام نمی گرفت شد حالتی پیدا کرد که از بیرون بیرون می نمودند و بیرون می نمودند  
 کرم باز می خورد و بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود  
 پرالب حاضر می کرد و اصابع خود را بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود  
 محض کرده سوزش از آن سوزش که در کرم می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود  
 بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود  
 فاکتور بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود  
 بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود و بیرون می نمود  
 نموده اند که در ایام مدینه مشغول می بودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند  
 که در بیرون می نمودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند  
 تا این که کرد و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند  
 بوم سابق بر آن مکتبی که گذاشته بودند ملاحظه شد که کفر او را از او در بیرون می نمودند و بیرون می نمودند  
 بوده و استخوان و مفصل جمع بدنش از یکدیگر جدا شده بود خلاصه حقیقت ظهور و اشغال او در بیرون می نمودند و بیرون می نمودند  
 فالتی نیز می شود مثل حدیث حضرت عیسی علیه السلام که با حواریان از قبر می فویدند که عذاب می کردند  
 در ایام مدینه که بیرون می نمودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند  
 که فاضل می بود که بیرون می نمودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند  
 می شد و اصحاب مشاهده نمودند و آن جناب فرمودند که بیرون می نمودند و بیرون می نمودند  
 شد و فراموشی از آن جناب واضح است که در بیرون می نمودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند  
 بیرون می نمودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند  
 از عقب سر خود می گذاشتند که بیرون می نمودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند  
 و سابق گفته اند که بیرون می نمودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند و بیرون می نمودند



زین میان در میان و کان گذاشتی و از قرم بدناوری و گفتند زیندی هر اگذاشتی که با جنابت محشوشوم پیر وی بر جوان تو از  
جسم آلی آخری حدیث و از حدیث نیز و قد قول قاصرات و اگر اهل اینها را از کیفیت احوال و کان خبر را شنیدن ممکن نبود میبایست که  
این جناب صلی الله علیه و آله احوال و احوال را نگذایند چنانچه اینان از وقت حاجت با این نیست که آنرا در قول با این که بدین قول  
نقل شد چنانکه در آلی مفضلا بود تفاسیر مجرلا ذکر شده و اخبار و کثیرین در این خصوص و او شده مثل اخبار و جاحتی که بین و حضرت  
رفیق از احوال و کان اطلاع یافته اند و ذکر آنها باعث طول کلام و توضیح از ماضی غیر در این مقام میشود و لکن جهت توضیح این مطلب  
و اکتفا بدین حدیث معتبر که در کتاب مناقب سید کاتب کشف القور و نور الاوار و غیر اینها مذکور است میشود محمد بن مسلم از ایهی  
روایت نموده که گفت در وقت شب بوی جعفر علیه السلام بویم که روی آمد و گفت با این رسول الله من از اهل شام و همیشه تو ای من بشما اهل  
بیت بوده و پدیدم که خدا بر او رحمت مگردان و تو را بیتی است مگردان و در شان ایشان بود و در ایهی و شرح شما در ضمن حدیث و غیر این  
روایتی نباشد و مالش این پنهان نمود و بعد از آن هر چند تفسیر کرم اثری از آن مال نیافتم و بعد از آن که در دو موضع چنانکه من ندانم در حق کرم  
ان حضرت فرموده میفرماید تو را بشو نشان هم و خود او را به یعنی و از او بشوئی و کف میفرماید او را به یعنی که هم نشان مال بیایم و هم اثر  
بنی است و ای بیایم امام علیه السلام و در سفید بود و اشهر بر آنچه چیزی نوشت و با آن کشته خود میفرموده و ما مشبه بکرم نشان بقیع رود  
ندان روی بنی خواهد آمد این نام با او به پس و بعد بگریم ما امام علیه السلام و هر شبی بفرماید که ای انور چه دیده باشد بعد از  
دفع من بلبر افشخص این طلبیده چون در آمد کف خدا و اثر است که علم خود را بتر که گذارد و پیش از آمدن بوم و چون بیان بقیع رسیده  
دفع از او از نام مردی که با او سفید کبر سر داشت پیدا شده کف چه حاجت دارد به نام و بوی ام کف من جبار رسول جنت حقیقا  
و چون نام ما جواد کف است بعد از آن که پدید تو را بدینی کفتم بل کفتم هم اینجا باش از وقت بعد از آن که در سن سها در کون شاست  
و با ش از زمان بیرون آمده بود و پراهنی پشیا پوشیده هر از او در کف است پدید تو که زبانه اش و در جبهه فلک و لون او را گردانیده  
گفتم ای پدر این چه حالت کف درستی بفرماید و شمی اهل بیت رسول کلام و اذ او پیشما نمرد با احوال انداخته خوشحال تو که پنهان بود  
و در سکار کشتی از عذاب و سخی بر و بفلا توضع از زمین را بکن و بعد بعضی از نسخ اینطور است که کفتم شجر زیتونی که در فلان جا است بخوار  
حضرت ابدا سخی پنهان فرودمانجا صد و پنجاه هزار پنهان است و پنجاه هزار پنهان است و پنجاه هزار پنهان است و پنجاه هزار پنهان است  
خواهم که انما الایا و در حق و بعد از چندی از امام علیه السلام شنیدم که آن زود او و بعضی از آن دو به ای بون خوب صورت تو  
و بعضی از من خوب و بقره بنی هاشم و بعد از آن فرمودند قد استدرکنا الرجاء بعد و غیره از طرف حق با از من چون در سپهر جنت است که  
بسی تحقیق است در آن نبود و انور بعد از موت بدانی غیر بطوریه بود و در سخی ما بعد از من چون خود زود باشد که بجز اینها این است که با  
هر سفا نظرها نظر الاعشاب و اعجازها اولی لایضا شتم از جمله حقوق که از همه اولاد بیدار میگردانست که پدید برای دل و سخی  
زند عطف نماید و اولاد صفت عطفه مال نداشته باشد پس هر چه اولاد بوی بیدار نماید و شرعاً ضامن است باید از همه براید  
بل کلام و اگر ضامن او باشد و پدید از ضامن نشده باشد پس هر چه در وقت ضامن است با اتفاق علماء امامت چنانکه در مقالات  
و سایر حدیث ذکر شده و در شرح کبیر گفته که نصیحت من در این باب مستغنی است و هر گاه ضامن است که چیزی نباشد مقام هر چه  
خواهد بود خواهد پدید از من هر چه شود با نشود و اگر ضامن من در این است بدان قدر که در وقت او خواهد بود و باقی مدتی  
پدید بقوی مثل آنکه در قواعد و تذکره گفته اند که هر گاه مشوک کند پدید در من عطفه سفا طعمه از ضامن او کف میشود و این  
نموده بر قول بعضی از این شکار هموم الزومین عند شریطهم و قوی شریطهم قول صاحب طوایب مدنی مع الشان و غیر اینها  
و احاطه مفاصل بین و اگر پدید بین موجودی از مال خود هر گاه در آن مدعی است و ضامن است که لازم است و در جوع نمیتواند که در چند  
لیه و مالک و شکر پدید بین هر گاه عطفه بوده باشد و چنانکه غیر از خود عالی دارد پدید بین انما الا داخل هر که در وقت ضامن است  
ان نیز لازم خواهد بود تمام مهلت باشد با بعضی هر وقت که اولی جاری کردید بنا بر آن باشد صفت غیر از اینها که با کف  
حالا صفت حق و نموده باشد بعد از احوال و وضع و در این است که در وقت ضامن است که در وقت ضامن است که در وقت ضامن است

در بیان حدیث

حدیث شریف



فصل اول  
در بیان

اطفال ما را که صغیر نام یافته اند و انضمام به ما بدستور و نظر بلوغ او شود و یک بعد از بلوغ او است و شرعیست که ما بدو را در ذیل از باقی بماند  
 بعد از آن قبل از بلوغ و حرم شود بان عدو و وفات بر صغیر و غیره و ضرر لازم و واجبست جماعتاً و بدانکه عقد فسخ و دعوی جاری میشود  
 نه در اوقات و چون طلاق از اوقات فسخ و طلاق حضوری باطلست جماعتاً چنانکه جماعتی از اعظم اصحاب ذکر نموده اند قبل از بلوغ یا در وقت  
 چنان است که از عدت مقرر بر او ولد صغیر بماند که نشاند و منقطع را از حق تمتع صغیر یا ملاحظه غبطه او بری الذمته سازد و در حق  
 نماید اما اینکه این نیز مثل طلاق است و چنانکه ما ذکر این مسئله در کتب فقهیه متقدمین در بیانها و اثباتها و حکام است و در حق  
 در باب مخصوصه بنظر اینجکه قبل از بلوغ از سببه الا اینکه این مسئله بجا اینست که سوامه الفضلاء و قدوة الصحیحین اعلام جناب خود  
 علی نورانی در صفهان در داده بود و از جناب علامه العلماء و قدوة الفقهاء فخر المحققین شیخ الشایخ العظام شیخ جعفر القزینی استماعاً  
 که بداد السلطنة صفهان تشویق برده بودند استعلام نمودند و ایشان حکم بجواز همه مدت فرمودند و گفتند که این معنی بطلان  
 دارد قیاساً چون پوچ است که هر که قیاساً مطلقاً نیست که غیر این نگوید و همچنین از جناب علامه زبدة الفضلاء العظام میرزا محمد  
 مهدی و از جناب علامه زبدة الفقهاء الکرام و اسوة الفضلاء العظام الفاضل المدقق الحق حاج میرزا محمد باقر صاحب کتابها سوال نمود  
 ایشان نیز حکم بجواز فرمودند و بعد سوال عاقد از صاحب قوانین اعرفی زبدة المحققین بقدره المدققین الفاضل العظام و الفاضل  
 جناب علامه میرزا ابوالقاسم طبعی آراء نمود و حکم بجواز آن اعلام را خیر هم تلقی اعلامتین نیز بدان استغناء نوشتند در جناب میرزا  
 عطر الله محمد نیز حکم بجواز فرمودند لکن با غبطه و صلاح صغیر چنانکه در مجلدات کتاب جامع الثقات در ضمن سوال و جواب که بخط  
 خود نوشته بودند بنظر این فاضل و سید اول سوال جناب علامه خود ملاحظه فرمایند و در جواب این تفصیل نوشته بودند بنظر این سوال  
 که از این امر خبر در وقت گذار شایسته بنده زاده صغیر طریقی بود و ساله صغیر خوانده ام و در خانه بودند حال عدت نیست که بنا بر این  
 کاری گذاشت جای رفته است و نشناخت و متوجه بود بهایشم صغیر هم بجهت مانداری و دلش میخواهد که عدت نشماید و مشو بلکه  
 شوهر کرده باشد فی الجمله مشرعیست که در حقها حقیر که ولی صغیر پیش میتوانم مدقش یا بنحبه باشم یا راه صغیر بجهت صغیر اخطار نمود  
 باشم مثل مصاحبه یا با نیت و ام علامه العلماء جهته الامان صاحب الفاشح جعفر نجفی سلمه الله تعالی در حضور حقیر فرمود که برای من نوشته  
 مدقش یا بنحبه باشی و خبر دندان و این صغیر با قیاس بطلان نمودن صورت دندانها چون فرودست اجناسط باید کرد و عاقد جناب قدس و القاب  
 عاقدی مطایع میرزا محمد مهدی مشهدی سلمه الله تم در این مسئله ایشان گفتند که در ایشان هم فرمودند بنحبه و بطلان دندانها برای آن  
 پوچ است احدی از فقهاء این قیاس را نکرده اند ولی خاطر جمع میتواند مدت منقطع صغیر یا بنحبه باشد خلاصه در این مورد  
 اگر شیخ و عقیقی نقصی داشته باشند این پیمان را حسب نحو خوردش و حق کرده باشم و این صغیر مطایع قرابکره مقرر فرموده باشند  
 بهر نسبت تدبیر که موجب بطلان ایشان بوده باشد و بخاطر شریف میرزا سلمه الله فرموده باشند و عاقد جناب قدس و القاب قدس  
 خیر حاج الکرام اخ اتر از چند حاجی قدس را هم که باسی میباشد که میتواند شد و هر که فقیر است منقطع است که خبر از این نکوی چون واجب  
 بود و این را بر من رسانیده که گوشه صغیر باید و بعد جوی این جناب میرزا سلمه الله مفاصم با دلایل شافعی و بر این را خبر این فرمود  
 بودند و آن حرف کو بکسی است چنانکه بعضی از آن که در جواب مسئله فرموده اند در این وجه معکوب میشود جواب بداند  
 اظهار آنکه شیخ و عاقد فقهاء بر اینست که چون صغیر فاضل العقل و فاضل الذی است بلکه چند وقت فاقدانهاست جناب قدس  
 نصبی از برای او کرده که با شرا و بود و با شرا و رفع نقص از او بشود بحصول کمال عقل و معانی از برای او و راه که بلوغ در شداست  
 امون که حاج ابوالفضل میباشد از امور معیشت بسیار است مثل تصرفات مالیه از بیع و شرا و اطلاق و کسب و اسکان و غیر اینها از اجاب  
 در امور معاشیه و اخذ شفعه و در غیر اینها و همچنین تصرفات بدیهه از تعلم صنایع و تحصیل ادب و نکاح و طلاق و همچنین استغناء  
 حقوق مثل ضمانت و بیعت و غواص و مطالبه حدود و طریقه عاقدی غیر ذلک در این مختار بودند ولی در امور اولیای  
 اصل باشد و بنوعی فاعده خروج از آن محتاج بدلیل خواهد بود و حتی اینکه از چند اخبار ایشان است که میگویند الا و باه اصل کل  
 غیر الطلاق چنانکه فخر المحققین در اینصاح ذکر نموده و نیز بان جناب در موم در کلام ایشان ایشان است از جمله اینها استغناء

جواب از بر اینست که شرط و استیفاء معتبر است که مکمل و ملازمی کند و آنچه اول و اول الخراج میکند و قسم است بکنایه آن که آن متصرفی فضا باشد یا بقیه  
 نباشد یا شد مثل اندر زمین و قسمها بین ذوات دیگر آنکه بدل جایزه خارج شد مثل طلاق که بقدر خارج شده و چون عالم بر وجه در  
 ننگه علت از این جهت ذکر کرده که مکمل است لولان طلاق بعد از اقباعه لا یجوز لان الأصل یطأ الزوج قبله لا یفقد لها علیه بل لا یفقد  
 یعنی جهت اولی اینست که طلاق بعد از اقباعه یعنی در آنجا که بقیه است بقیه است بر اصابه آنکه بقیه بر آن زوج است  
 قبل از دخول و اگر ظاهر است بر اینست که اگر استیفاء آنکه است مصلحتی در ضمن طلاق باشد که آنوقت که عالم ذکر کرده در ضمن آن  
 باشد مگر در عرفه و معارف طلاق نکذ است فی نفسه لکن الذات قابل نیابت باشد و بدل بر عدم جواز تصرف ولی بر آن قائم نباشد و بیست و دو  
 محمد و جواز خواهد بود و چون این دانسته شد پس باید دانست که وقتیکه اول است که هرگاه تصرف کوی میکند و در اول علی  
 باید که بدان انسانها شد یعنی تا آنکه نصیبه از بر اینست که دفع اقسام و طفل و منصرف مال و همچنین با اقسام منصرف پس چگونه تواند  
 در آنجا که مفسد بوده باشد و اما شرط مصلحت زاید بر حفظ مال از تلف و فساد پس تا جایی که مفسد بر اقسام شده که مفسد باشد  
 همین قدر ثابت است که با بد مال موی علی و محافظت کند و هر قدر که احتیاج بر آن برسد یعنی انسانی در عیاشی او صرف کند و بجز  
 ضروری با او نرسد و اما در جوب ملاحظه مصلحت زاید مثل آنکه پول قهر باید مدهم کند و جز و از کند و در خانه طبع کند که انفع باشد از  
 باز اوقات نیز بر حقیقت معلوم نیست بر حال تقبی مال موی واجب نیست و اینست که در اول اقسام مال الیقیم الا لاجل حق مطلقا  
 دلالتی بر آن ندارد چنانکه در بعضی موارد خود تحقیق آن کرده ام چه عالم مدح در قواعدی که کرده است بدان و باز اشکال نموده چنانکه در  
 است و هیچ نظام مال الیقیم و استمانه قد الا اذ اقله التقیة علی اشکال و همچنین بکران نیز اشکال کرده اند پس مجموع آنچه مذکور شد در  
 مطالبی که در بدیهی آنکه جواز اصل تصرفات و نسبت بر ما قبل آنجا که با اذات هر کس موی علی محتاج بصرف آن باشد و بر اینست  
 و کرم و امثال آن که مصلحت زاید در آن حاصل نیابد و قسم آنکه اصل جواز است هر گاه بر سبب مصلحت زاید و یا اگر نفع یا  
 هر چند موی علی محتاج بان نباشد و اما تصرف در غیر اینست و صورت پس آن جایز نیست لاینکه بر صورتی که بقدر خارج شده مثل فرض  
 برداشتن موی علی خصوصاً در کد و ارف و خسته زان اوسع و خلاف آنکه در کلام فقهاء در موردی خاصه است مثل نکاح که بدست  
 عملی و امثال آن موقوف است لزوم فساد یا شرط مصلحت زاید و عدم حصول مصلحت در آن صفت کوفت و فساد است و اما سوا از  
 حال به مدت و جواز آن از بر موی علی نیست و در کتب فقهیه صریحاً انقباض و اشیاء نامیه که در نظر حقیر نیست آنچه فرمودند که  
 شیخ الشایخ نظام مقدسه الفضل الکرام شیخ محمد جعفر نجفی قدس سره فرمودند که اس بطلان نیست و اولی نشان جواز است  
 مدتی که حقیر نیز جواز است لکن بشرط مصلحت و بدون مصلحت در این زمان همایان بر هر گاه بخشیدن مدت مصلحت باشد بجز  
 صغیر چند باین نحو باشد که مایه ضعیفه داده شود که او تمام اصل کند در عوض قیمت و صلاح صغیرم بدان باشد تا جواز  
 بویست و اولی آنجا که مصلحت بکند خصوصاً از برای تقوی بخدی که معلوم نیست که در عقیده یک شده پیش ازین صلاح باشد  
 همیشه ثابت باشد بلکه بدان هم مصلحت باید منظور باشد پس هر گاه آن مصلحتی که در آن مصلحتی از آنجا که مصلحتی از آنجا که مصلحتی از آنجا که  
 بطلان هم چیزی ندارد و اگر بطلانی نصوصی حادث نبود و بطلانی هم میگویم که هر گاه مصلحتی باشد بجز است و موی علی نیست  
 طلاق ولی آنجا که بجز این جواز علی ولی هر گاه مصلحتی ندانیم و دفع مانع یا محتاج بدک بطلان عقیدت نمانیم چنانکه  
 بان در قواعد و فقه و از اینکلام نیز معلوم میشود و مصلحتی جواز بطلان و همچنین موی علی مصلحتی است که در آنجا  
 و از آنجا که در فقه خطاب شده است و مالک لاینکه خصوصاً بعضی از آنکه در نکاح و ارباب است که از عموم علت منصوص است مایه ضعیفه  
 میشود و از جمله حدیثی است که کلینوبی ند قوی و ایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که انحضرت فرمود او که فی ذلک  
 زاید بن عبدالله الحارثی از جابر بن عبدی و آیه فقال صلح الله اولیها فی ذلک بینه بینه فی خیال زاید بن عبدالله الحارثی  
 ما تقولون نهاتقول هذا الرجل فقالوا انکما باطلان قال ثم اقبل علی طالق ما تقول یا ابا عبد الله قلت استیفاء اقبلت علی  
 اجابوا قلت لم الی غیره افرعون انتم عن رسول الله ان رجلاً جاء یسعی عن ابی فی هذا طالق له رسول الله ان فی

فان قلت

٤٢

فقالوا بان قلت لم تكلف كون هذا هو الالباب ولا يجوز كما حكى الله تعالى ان الله تعالى له العلم في الابد والقدرة على كل شيء في كل زمان ومكان  
فقد كلفه بالاصل في العلم في الابد والقدرة على كل شيء في كل زمان ومكان في الابد والقدرة على كل شيء في كل زمان ومكان  
التي هي اجزاء من الابد والقدرة على كل شيء في كل زمان ومكان في الابد والقدرة على كل شيء في كل زمان ومكان في الابد والقدرة على كل شيء في كل زمان ومكان  
ايضا لا تقدم ولا تتأخر في الابد والقدرة على كل شيء في كل زمان ومكان في الابد والقدرة على كل شيء في كل زمان ومكان في الابد والقدرة على كل شيء في كل زمان ومكان  
استحقاقه من دونها بل على سبيل ما مضى فيكون في الابد والقدرة على كل شيء في كل زمان ومكان في الابد والقدرة على كل شيء في كل زمان ومكان  
نظرا عما مضى من الابد والقدرة على كل شيء في كل زمان ومكان في الابد والقدرة على كل شيء في كل زمان ومكان في الابد والقدرة على كل شيء في كل زمان ومكان  
اهتماما بدوام جنته ونقطة مني برون نهى عن ولايت بائنته واما اسما ماضيه وشروطه كما انظر كره وادراكه في خواصه من سلبه بل هو  
احاط بغيره كذا في الجوامع غير سده وكما في خلافه مطابقتها وان زاد في ذلك في قوله عز وجل ما يظن بعجزنا بقوله وما يظن باننا لنموت نونا فان الله اعلم  
مواقف لا صركه ككل ابناء جوارحه كما في قوله تعالى ان الله تعالى هو الغني العليم الخبير والحق هو الغني العليم الخبير والحق هو الغني العليم الخبير  
جناب ابي ابي الواسع في قوله عز وجل ما يظن بعجزنا بقوله وما يظن باننا لنموت نونا فان الله اعلم ومواقف لا صركه ككل ابناء جوارحه كما في قوله تعالى ان الله تعالى هو الغني العليم الخبير  
والجميع اكبر واعلم ان الله تعالى هو الغني العليم الخبير والحق هو الغني العليم الخبير والحق هو الغني العليم الخبير والحق هو الغني العليم الخبير  
مقصوده بود از جهت بائي الجمله تفصيل باسوع اهتمام ووقت تمام براه نفع جوم انام و قوم فلم يبايع تكاد كره يدع الله الوفق وعلية المتكلمان فتم  
ان جوارحه طوف اولاد بر والدانف كذا كره بشكرو وبلد ياد ولد تان به في غير معنوه معنوه ثبوتيه باشد خصوصا كذا اولادهم ان مصالحهم بهم سبب باشد  
انرا از نكاح اولاد وودايش خود مخفى نمايد كذا بعد از وفات او باعث محرمى وادى بشارت ميشود وچنانكه بعضي كسان در تهران برامه خودشان زود وفات  
و انهم زود ميم نموند و اولادى ساير جوان خود از نرسن بكنه او امتحان من حرام شوند مخفى باشند و بعد از وفات عاقله زود ميم معنوه و علما  
اولادش بفرزادشان عاجز شدند و باعث حرمان ایشان از حقوق خودشان كه جناب كره در فاشانه فرار او مي بود كره بدند با اينك اطوار با اينك نوتوا  
بر بدلتن وساير كسان مخفى از كره باشد كه بعد از وفات والدين خودشان هر كدام از ایشان كه بالغ ميشدند تساو در اولاد ثابت اليم و اولاد  
از اولاد با نفع محرم ميشدند كجا مانده كذا حاج باشد و باشد و باشد انواع مكره محرم عشق از عشق اصل و بجا وساير اولاد و اولاد ایشان با نفع  
و انهم كره معنوه مطالبه اولادى با ملاه اولادى من انك با ايشان كذا بالا شاه كه هتت ساير برادران و خواهران و زوجاتها و جوارحه كره  
متر كره جنون و بوشتر كره مخفى من مرفاض و ميتد و نوان من بمصداق عباد و بعد از ان ملاه ملبوس و شاور فرسخ خصوصا بمكالمه خضوع و شوق  
بجانبانند نظر بكنه است محضه بكنه است بجام كره ملامت كره محرام مايم و دين كنده فرقه خام نكفره طائفه مستانام و استظهار  
و فانی قضا و عدل نموده با استدلال ایشان از مخوفين و هم از انصاف بقره الهى ميشد و هر چه بدينه و بدينه بدينه سعدي بهر ان صد  
هند زود ميش قانون و كاره هتت ميش و منافع املا و در اولاد و استغلات مضره ضرا كره در نظر اصل بصيرت و صلحان هتتا حقرادانه  
خود و انرا از شرم حفظ است نصرت كره از فائت جاهل و اننا كرم و زاج و جملها ايشان عيش غدا عدم نصرت و بقره عيش و هتت و انوا  
و انوا و انواع عيش و با اكل عيش و فاك با نظر و مسك كره ان مبنه ايند واه و ناله ایشان و عيش و عيش و ن سوه تعبير بيبانم و با  
ان بيبان عامل بيشتر از ارض فيرا و از شرم عيش او بد در عيش هتت با نظر كره شادى خوشترين دزان ميدان كاسوده و دلبرين  
دومالم عقل خودش بيشترين هم ميبان مصيب كره بظروف و انهمظنلوا ان بعد از ناله واضمان دود و نگاه خالو و برين با عدم پاس  
ان ممتد و مترقب حكام قضا و قدر جناب باوى و در باب ان ممتد و با الهى باشند تا از كارگاه غيبه نطش جهت اهدا و ان  
نصيحه نصرت قره عناوت بنام ایشان چه وقت خواهد آمد نظم بارب چو براننده حاجات نوى هم باخبره كافه هتت و نوب  
من مترقب خوش چكوبم بانو چون عالمه مترقب و انخطبات نوى پس بعد از انكه در زمانه از تيره باوان هتت لشكره جو و انظا  
كفلا و معان را از نكشات و فضائت جنبش نكش زارام نكشا شرمه مز و ميشود و دهنى كره و نكشا جو كره ان بدينه جباران تا  
و اكاسو كا مكاره نوانك كره بر رخا و من مكره و بعد از نوقت نظار كره ان قددان بپكده بقره هتت روح بپد نظار بيبان لروح جباران  
و امطالمه برين بدينه چون افتاب هتت ابر سره بر و انها و صفتيه و جودش را از نكشات مجنه

در وقت غلبه غضب الهی در مغز عنایت پدر بر فرزند خالق ارض سما بیایان وجودش را و بر آن و طاهر و جودش را و در آن می نمایند نظم همی آن گن  
 بر پیونده هم بقدر تباد و هم نفس او و فرموده تا کرده سپردیم کرد فریاد زگردهای نافرموده پس آن بیچارگان بخت خویشان بعد از آن با انواع تشا  
 و ترافع و مخالف و مصالح مالک میشوند و بکار تو فخر و تلبه تباران سرباز زمین خضوع نماید زبان اخلاص بخودشان بر حضرتش جاری جل  
 و علا می کنند و بنا میشود که از استر واد و استرجاع آن از عرض عبا و از وفات و پیشری و وراثت آن بیچارگان نمیشوند و مراضه را به  
 در کامت اعباد و بر بوع الشانه میگذارند نظم ای نیک نکرده و بدیها کرده و انکار بلطف حق نمون کرده بر عفو ممکن تکیه که هرگز نبود ناکر  
 کرده چون ناکرده موت فوج هر کوی که در پستان نقل غریب واقع شد که در آن مناسب بنام است و مختص آن ایست که شخصی وفات کرد  
 برود و در غم او آلودگی و از وی باقی مانده بوند و بر او بزرگ چو نه مال و املاک و مال التجاره پدید می آید و رفته بنا بر بود نفی خود بر بزرگ شود  
 او مال شتر که حج و اجوع نیز بمیل او و در بند بر سر و برقی او در مال که ترجیح نموده با التجار و اشراف مخالطه نام بسیار است سعادت می نموده  
 مال از کوی محبت است خواجه اطلس پوشد خراست و بر او در صغیر و در خانه او با و در جوعه اش قیام و اقدام می نمود و با کسوت ملازمان او  
 در او طایفی از بیوات پر رغبه و اوجا داده که شبها به شمع و چراغ بنان بی اصباغ پیلونه میگرد و پلاس می تزیین و مضر و اید عووضی بنام  
 بر سرش می کشید تا اینکه بعد باوغ و شد سببه مدت منماری با نصد مات رجوعه او امثال ملازمان با دل و جان معول میباشند  
 چون آن پیچاره از افعال شنبه و اعمال پیچیده و سنجیده آن بدکار بی شومند اتمای حتمی و روشی پدید می آید از آن نمود و بجز نشدند این کلام  
 نافرجام او را از غایت و راست و عاونه از خانه پیرین کرد بخت نامحجب ز کثرش مال که کرد و نجیب از واد آن کجا عطار میگرد و طیب  
 در آن فیه پیغمبر حدت فضیله و کجی اصل ساکنان بدان و آن بیچاره نان گذران کرد و او از سر هبیت وصولت و اظهار طلب این  
 بان نا صواب نمود شتر صبور کن در بنام روز که چند نماید هیچ کس جاوید در بند چه کوی لغزان و خیزان بر بود کار هر آنکس کوفت  
 در بار تا اینکه بنا به مضمون این فلان استغفوا ان تقمنا منتم تا خوشی با حکم خالق ارض و سما از تغیر مواد در آن بلاد و اکثر فرجه رسید و جمع  
 از سبب و کبر این پندار بجان بد را نظر او در حال نموند و چون در آن اوان اهل از زمان بخیزان و احسان از فرج آن بلا که بی زمان آن گمان مایل شد  
 بودند که ظلم پند و او فرود نظر و فنا قدم جرات پیش راهه بنزد انظار غمگزان تا بکار و تکان با عجز و اعتماد و غفلت اظها حاجت بان پند  
 نمود که بلکه از وجار حشا بد در له نشان برای گذران مبلغی از او اخذ کرده در محراب خود صرف نماید چون در آنجا بعضی از متخصمین و اعیان  
 حضور داشتند و ایشان عماله نبودند که این فقیر براد و دست از نسیب سنگان نموده اظهار کرد که اینم بر او در من نیست از عجز بر رسیده  
 در طایفه چند بر او زده و او از کرد که این را بیرون کشد شمس خزان که پیش سبک دستی ثوبی پروا شکش دل و طرف کلاه هر یک یک دست  
 و طایفه کن خود مشوم فرود که پیش سبک سبک و گاه هر دو یک دست در آن فقیر با خیز ظاهر سر خود آکشوره بسیار است که گریست و با زبان  
 اشک زده بیاید و فریاد میگرد که ایا حکم آنجا کبر و بکرتاب و نخل در دم من بنده ذلیل تو ام هر یک که میرم مرا مطرود و می نمایند بیچار  
 نو ما در روی نادم هر دو با بر روی من بسته شده بیک کجا دم که بغیر از عدت پناهی نیست جز اسنان لطف آمد کاه نیست پس اگر  
 نکنی بنام من و انتظار از این روح مرا بجز آن که از زندگانی خود به نشان آمد ام فریاد و ناله گران در آن کردید بیچاره بیچاره خود بر او در  
 جهانها که این همه عزیز می نمایند کار و این همه خون سندیدیم فریادش که لا یقلون در همان شب و بعد از انظار تا خوشی با خاض شد  
 و چند ساعت از شب گذشت و وفات نمود و بعد از او و خود انظار و با گرفتند و او را ش کلا فون شدند و نزدیک بطول و افتاب خوردن خان  
 نیز و خفا غمگزان از فانی به درنگان نادر و عذاب جاوید آن کشید شمس هر که از کوش و افسان بر گردانند و سپند او هدف شرجواش کرد  
 و بعد از فون او جمیع منورکات و مخالفات و طرا و کلایان بر او غضب و ظلم و ستم نقل برده پس جمیع عشا بر دافان با احد جمع شده و انتظاری  
 کرد بر اضطراب مشرف غمگزان بود و زانوین را به پایها نهاده و جمیع مملکت تمام ثواب و نسیب و منافع و کمال استقلال مملکت را  
 آن بدسکال گردید و سپس علم الغیبین ظلموا الی منقلب یقلبون بپشتام مظلومان چراغ و در پیش می کند اشک خونین و غمگزان  
 دیوار آهن می کند پس بر او در پی چشم چرخ بسین که در تقدیر جواب بی مال و بضاعت و اگر خداوند در پناش او سهولت نمود و بیچار  
 و در قضا ختام مال و شرف و در طره العینی چاره و نهی دست میبازد و دیوار بیاب چشم و لشکر و سپاه ازین از مملکت فون شود

و اولاً به عنوان کبیانه چشم برهنه چون ما بنده مانده کشیده و لیل و نهار مانند و با ما جز به پیش و با ما و منک خفاوند یکسان است  
 و شوکت شد و بر ما مال سه لاله خبر کرد و آنکه عقل شعور می داشته از عالم کردن با ما باشد و از مکارهات ظلم می رسد چشم  
 حقیقی از انعام هر ظلم از یک صد مکارهات ظلم را بر ما رساند بجز آن بود و اما از او آفت که او کافر و او را واجب خود را از رومان و از سایر  
 خود غیر ظاهر و احوال بنای زمان چنانکه کرد و هرگز ظاهر و معانیست که بعد از وفات و اله در تقسیم حصص با انواع ذرات  
 و تخصیص که هرگز امتداد احوال و شعور بلکه برود و در بدن خانقضا و علم و حکام و اولاد بیخ و عنایت و مینمایند تا آنکه  
 متغییر خودشان را هر صورتی است از انحصار خود و ملائکات میگردند مع هذا پدیدان غافل میریزند بکران نمیکند و در  
 و اولی که در ظاهر بدون اطلاع بر با هم رسانیده اغان چنانکه از او بیخ ظاهر او را میورند و مقصد میاندانند نظم ای کشته برودند  
 و میان آنرا اندیشه نمیکند و از بعضی آنرا از نفسین و انانی بخود کارام بگویند و میکند با آنکه او با آنکه ظهور و پنهان است  
 و میان بعضی تر و مکارهات او را خلاصه بر این عصر و زمان ندانند بلکه بدنام سالقوسا میگردند و از ایشان ظاهر باریکتر چنانکه  
 در اخبار غائبان شکار شده و از انعام اطهار سالوات الله علیهم اجمعین پنهان آن شده و در کتاب تواریخ معتبره فریبین و در همین  
 فکری و مانع از آنرا خاصه و اعتقاد این عباسی که کرده اند که در عهد خلافت ابی بکر و مدینه بروی مقبول بود و زنی فوت شد  
 و از آن زن پیش میماند که آن زن شوهر خود را مرده و زن دیگر از انصاف بخوانست و بجز آنکه کساح خود را در وقت زنی او را پیش میبرد  
 و بعد از مدتی آن مرد بوجت خدا رفت و پنهان پذیرد و هر مرد و خصوصاً او و هر آن میبگفتند مال را که از آن ماند بر او  
 منک و پیش از منم و که بر علم بان نبود که چه مرد کدام است و پیش از آن کدام پس زن ابوبکر آمد بدین معنی که همه اصحاب حاضر بودند  
 و هر یک دعوی میبرد میگویند و نفا بوی بگویند و میمانند و معاونان ابوبکر میروند پیش او گفتند و همه در میان خود  
 افتاد و عثمان با سر پیخواست که پیش از این مدتی ما را او منین علی التام برود که در آنوقت انحضرت خود بمسجد داخل شد و چون  
 در مطهر حضرت و سوز اصلی الله علیه و التذکره نمود و ما بوی و انصاف هر یک را با استقبال انحضرت و در وقت هر یکی از ایشان در نقل  
 انصاف و انصاف مال مشکل سبقت بین و منقذین ما را او منین علی التام فرمود که ساکن باشد و کار و زحمتی که یک سال از آن  
 تهیه نمایند و در آنجا بجا آورند و از هر یک پس هر یک گفتند منوقت پیوسته منک و مال ملک نیست چنانچه حضرت ما را او منین علیه  
 التام سزا فرمود که طش و فضاوی حاضر کن و قنبر را فرمود که بگویند نشان بیخ و در ظاهر انم شکافه استخوانی از او با او  
 چون نشان داشت و استخوان حاضر شد فضاوی فرمود که اگر از آن و در انصاف و استخوان و او در خون انداخته و طفا  
 اون استخوان قنبر را فک و خون را بجز در کفم که در کف طشت داشت نشان در هر یک از انصاف و استخوان از آنرا انداختند و  
 جانی و خون که در آن استخوان خونست بنشود و طفا سفیدی دادند و در هر یک که او را در وقت مال حق نشد  
 از رومان صلوات الله بر رسول الله و صلوات الله بر شایسته و گفتند و میگویند که آنها از انصاف بجز آنکه و اولاً هر یک را بوی  
 پیش از این بوی سبقت گفتند از رومان و که فضاوی در غایت و حاضر نشان نشان در هر یک را بوی سبقت نمودند و شرف انصاف  
 روح منقذین حضرت ابو جعفر علیه السلام بکر و کردی فضاوی و در هر یک را بوی سبقت نمودند و از رومان و بوی سبقت نمودند و از رومان  
 از انصاف و کف استخوان و غلام حضرت بنده است بخوابند و استخوانی که چنانکه در کف بود بوی سبقت نمودند و از رومان  
 فرستادند و غلام هر دو تن وقت نماز استخوان بوی سبقت نمودند غلام از حکم بوی سبقت بود و کلاه فلان سر فضاوی و ابی بکر و بوی سبقت  
 با بوی سبقت فضاوی من و غلام بود و هر یک را بوی سبقت نمودند حکم و نشان نشان کرد و کف فلان از انصاف و استخوان که بوی سبقت  
 ابی بکر و فضاوی هر یک را بوی سبقت نمودند و ابی بکر فضاوی و کف فلان سر فضاوی و ابی بکر و فضاوی و کف فلان سر فضاوی و ابی بکر و فضاوی  
 فضاوی و کف فلان سر فضاوی و ابی بکر و فضاوی و کف فلان سر فضاوی و ابی بکر و فضاوی و کف فلان سر فضاوی و ابی بکر و فضاوی  
 فرود آمدند از مس و حکم بوی سبقت نمودند و کف فلان سر فضاوی و ابی بکر و فضاوی و کف فلان سر فضاوی و ابی بکر و فضاوی  
 سر و کف فلان سر فضاوی و ابی بکر و فضاوی و کف فلان سر فضاوی و ابی بکر و فضاوی و کف فلان سر فضاوی و ابی بکر و فضاوی

تادیه خود فرمود که دیگر با خواهی اشرا یا بطریق عمل نکند و بر وایت فقهی غلام را آزاد نمود داخل بود که ایند شب با من بماند در خفا  
 فقیه و سایر کتب معتبره در دنیا وارد شده بجهت اقتضای مذكر و نیز در کتاب فقهی مشیح مدد فی فاضل بجلو طالبی باها و غیره  
 بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام حدیثی روایت کرده اند که حاصل مضمون آن اینست که در حق امر اهل شخصیتی در میان فاضل  
 و مال بیشتر است و بگفته اند از آن عرفیه که در شکل و شمایل با و شبیه بود با و فرزند میگردانند از آن جهت که حقوق زیادست چون  
 وقت خون او شد گفت که هنوز مال من از یکی از شماهاست چون وفات کرد هر یک دعوی کردند که مال از منست بنزد قاضی گفتند قاضی گفت  
 که بزرگ آن سه برادری که بعقل مشهورند بر روی پیش یکی از آنها رفتند در پی رسیدند بر روی پدر فلان برادر من که از من بزرگتر است برود  
 که وقتند نسیب بودند نه جوان او گفت که بزرگتر از من بر روی پدر چون بزرگ او رفتند او جوان یافتند پس اول سوال کردند چه سبب است  
 که بزرگتر از همه بر روی بزرگتر است و از ایشان جوان تر که گفت فلان برادر کوچک زن دشمنانه دارد و بر روی شما او بر میزند که شما  
 بیلاع و دیگر مثل او که میرز و ایند که با نسیب هم میرز میماند و فلان برادری که گفته اند و او را که هم خوشحالتر میکنند و کافر میگویند  
 میکنند با نسیب من حال مانده است و من نمیخواهم که همیشه مرا خوشحال ارد و هرگز از وجه نمیکند با نسیب جوان مانده ام هیچ از آن جا  
 خود را نقل کردند گفتند اول بر روی پدر استخوان پدر خود را دید را و دید و شوفاهند و بدانان بسیارند و آنها هم احکام کم چون رفتند فیه  
 کوچکتر شده است بر داشت و بر او را نشاند چون بر سر فرسیدند انداد برادر نکلت بر فرزند که کفر را بجا میبرد و در وقت  
 شمشیر کشید که نمیکند از روی پدر بر او بشکافد در من انقضی خود کردیم و مال را بشما ها گذاشتم چون بزرگ فاضل مدید فاضل الحارثی  
 کوچک داد و بانها گفت که اگر شما هم فرزندی بپرورید چنانچه برادر کوچک را شفقت فرزند میمانع شد از و در آن سوختن پدر شما  
 هم مانع میشد و خیر و آثار در خصوص نسیب است آنچه مذکور کردید که باینکه در بیاطاعت میکند و قطع نظر از آنکه ظاهر و این امور در خصوص  
 از اعضا کاشک در راجع آنها است کلاً بجز علی اولی البصر والنهی فان من اذ حقن اولاد و اولاد و الابن حضنا و است و حضانه بالذبح  
 مشتق از حضن است و هم ما تحت الابطال قبلاً مختصاً بالفرار و البصر چنانکه فی التبیان و غیره نقل نموده اند در محار و الاقرار  
 در جملة دایع عشر کونه المواضین القسا اللان فی سیرة نصیبها و حضن ما من الابن فی الکفر و حضن الظاهر حضنة الغیبه  
 بندها مطلقاً کانت الامتصاص حضن الاولاد من حضن ما من الابن فی السالی و گفته اند که ابان فی حق الحضن  
 دون الابن فی الکفر و حضن الظاهر حضن من با رضی و دخل الامتصاص من حضن جناس و حضنت الی اولادها حضناً و حضنة الغیبه  
 انی ملوم علی فی تریبته و حضن الشی جعل فی حضنة الغیبه و کل حالاً صلباً و حضن الظاهر عن الغیبه و لعل رجوع الی ما قبل من انما  
 من حضن و هم ما دون الابن فی الکفر کافه العین و غیره و عبارت اولاد است و سلطنت بر زمین طفلان و حضن و حضن ان بگذاشتن  
 بر من و رفع ازان و بکنش که بیعت و نظایف نموند و غسل خمر و شایان و خواجها کافه القواعد و المسائل و بدانکه امام احق است بصحبتاً  
 دلد و تبریکان در مدت رضاع مطلقاً و کراکن ام انشی اجاع لغوی فی تضاده و وی که رضاع ولد نماید و اگر ولد را شکر میدهد و بر او  
 کرد و واجاز است که بیکدیگر طفل را بدهد که او شکر دهد و حق حضانتش منقطع میشود و آنچه در شرایع و الکتابه و الشرایع و الکتابه  
 و غیره مضاف است و در حدیث و الفضا یح و غیره لیس القیاس نیز دلالت بر آن میکند مضافاً الی استلزام بقا حق الحضنة مع استیفاء حق  
 الرضا عه السر و الراجح و القهر و غیره و الموضع الی الام فی کل وقت رضاع الی الارضاع و هم من طفلان اید و و ابان و اما قول من مذهب اهل  
 اجماع ان باشد ان حضانت بین الابون ضعیف است کما صرح به مثلاً من الامتصاص و غیره ان الاجماع موهون به به الا کثیر الخلافه بل اکثر  
 بلکه حضانت مخصوص است علی الامتحن و صورتیکه و مسلم و عاقله و غیره مندرج باشد بلا خلاف کما صرح فی الشرح الکبیر  
 نمایند نهایت مدت رضاع بالاسالیف و اسالیف خلاف بنقل اهل و ابان و ابان که قاله بعضا و الی الغایه رضی عن و کلام من چون  
 کالمین الایند و اجاز است اقتضای نیست و بکام با تفان امامیه چنانکه حکایت نموده صاحب الشرح کبیر که اجاع حق استحضار  
 اولاد و قوله فی قول الشرح لعل رضاع غایب عن رضاع من غیره لانه یکدیگر بقول حضرت ظاهر بود که فلان فراد و ابان رضاعاً و رضاعاً  
 فلا رضاع علیها و بعد از آنکه رضاع و ابان بعد از رضاعاً و ابان رضاعاً و ابان رضاعاً و ابان رضاعاً و ابان رضاعاً و ابان رضاعاً

نسیب



مگر  
۱۴

بلا خلاف آنچه قبلا در اصل بر ولد و مدینه مطلقا خواه ذکر باشد و خواه ما شی قبل از تمام پست و بکاره اگر از شقی قطع کنده جان زینت غلو و تصرف و غیره  
 کان وجودی و متعین بل بل که گفت اللشام و عوی الاغنان علی و غیره کلام فراموش بعضی من لجوی اولاد و ظاهر قوله نعم کان ازاوا فیضالا عن  
 ترافیر و تمهید شادی و خلاصه احابها و افعال تضعف و در دایره وارد شده که هر چه با فصل از این شود جوی است و صریح این در حالت  
 است و مع القیوتة نطقها با است و علی المشعوبین الاصول کما فجوها کلام زیاد از در سبب که با دعایه جاوا است شهرادان بنا  
 بظاهر همین صریح ان و با عبارت معلوم فصل الطفال عنده و غیره واحد علی وجه پیشی علی الاغنی لشفقه شغفه به و الدلیل المنجی یا الهم  
 کما فجوها کلام و لکن مشعوبان که زیاد از و نام جان زینت شهرادان مکرر با ضرورت اگر بعضی گفته که شند مشهور و غیره و لفظ  
 لکن و اعانتا حیا طوطی بالبدیه و در وقت رضاع که در این کاملین است اگر ماد و شربیده با و احاطت بعضی است و در بخت  
 و در مطلقا باشد مگر بوی و بد و می تواند ولد را از مادر بگیرد و ذکر کان او انه اذا وضعته من یغسها او یغفرها با خلاف معنی به اجده  
 بل حال این جامعان صریح لغوی لقوله تم ولا یستدر الذی یولدها و بالتصویح و بعد از نظام با گذشتن وقت رضاع حضانت اتم  
 این با وجود ابهام بیشتر و در این فصل ولد از رضاع و الاحق و میشود بمحضات پس از ایجاد و معاد در انم هر سه که زاجم بد و شود و ما  
 نماید و در بدن اگر ماد در حق باشد از همین ولادت بنت تا هفت سال حضانت او با ماد است علاوه الاظهر بل علیه الاجماع عن التبرک  
 و القید و هو وجه مضافا الى الطلاق المعتبر و منها الصحیح المذکور بالولد ان ینال سبع سنین الا ان نشاء الماف و نحو این خبر و وی  
 در سطر فانت مریغ لکن در وقت و اسام و مهتد قائل شده اند که ماد را حق است به مدت نه سال تمام و مشندان ایشان غیر واضح است  
 چنانکه در شرح که گفته و بعضی جوه اعجاب و این که ایشان اقامه نموده اند صلاحیت هر نام سه سال کلام شرعی ندارند و اگر زوج و زوجها  
 مطلقه نموده باشد مادام که بد بکره مزوجه نشده حق حضانتش را باقی در مطر بوضو که مذکور کردیم با نیست و اگر بد بکره یعنی بغیره  
 معقوبه شود حق حضانت مادر ساقط میشود با خلاف و شهید ثانی و در وجه او دعای اجماع نموده درین که والد له پرستد که  
 ولد خود را اگر کان او اثنی انقاد و بگیرد مگر اینکه بد و معلوم با کافر باشد و اتم حقه مسلمه که در این صورت باز اتم احق است بمحضات  
 اگر چه مزوجه بگیرد و در بلا کلام کامتوح با الاحلام و اگر بد نواز شود باز حضانت با و معویه می نماید و اگر بد بکره نام احق است  
 از وفات و الا حضانت ولد صغیر مطلقا ذکر کان او اثنی الی ان ینال عا از و صوغ و چنانکه اگر چه اتم صغیر بد بکره مزوجه کرد و بد بکرگی در  
 انفاد صغیر متبرع شود باز حضانت او در این صورت باطل بر همه می باشد با لاف بظهور جدا و در صوغ و تمهید و انهم هر سه که بعد از  
 مزوجه شدن نیز با قبل از بلوغ ولد اما مطلقا انشراح از ماد را و نماید چه از هوش و فراق است بولد خود و این خبر و غیره  
 الارحام بعضهم اولی بعضی یکدیگر با لیه قطع نظر از اخبار و فقاهت و است برین خلاصه بلا مشان و لانه حضانت صغیر بعد از  
 وفات و باختصاص بوالد خود او هر چند بشود و در فصل اگر بد و وصیت کرده باشد که بعد از وفات او حضانت طفل  
 او را با ماد طفل خوبتر نکند بلکه یکی از برای خود باشد بوضع زینت چه وصیت پدر در حال صغیر یا حضانت با او بمقتضا  
 ان عمل کرده و اما وصیت و حضانت موطوبه می پذیرد زینت آن حق سبحانه و تعالی از برای پدر و ما در حدیث و کتاب لاری  
 است و بعد از ان از برای ماد و بفرمانند از این وصیت از برای غیر او و بعد چنانچه در جماع الشانین صریح با این شده و مقتضای اولاد  
 قواعد شوهر نیز همین است بلا کلام و بد آنکه اگر مزوجه غیر را اول شغل و بکره مزوجه کرده باشد در این نظر صلاحیت غیر ظاهر است و در صریح او  
 خوانند باشد که او را با نماز خود بر رود و جو اجابت در وجه است چنانکه در حدیث آمده که هر کس از جهت محق و وقت مقتضی از حق استیفاء  
 با اتم سلم و اجرا باشد و طامش و بطل استماع بمقتضی لکن چون قصده ازا استماع و طمیت با فواجع آورده که متبوع مستند  
 شد با غیر شوهر شود و در صورتی که شوهر و مزوجه را بر همه حقوق حضانت میشود و زوج او را حضانت یکدان خوانند  
 در این آیه الهیه است که اگر مزوجه علون یا هم ساکن او او طی نماید و مزوجه را بدین مفتر و بکره از غیر او نومی عدم قسطنطین  
 و مزوجه ایضاً فی لیس و الثبی و الا فی فصل اگر والدین هر دو در عوم شوند بر او اتم اتم به خلاف غریبه انداخته اند که اگر با  
 ولایت حضانت از برای کسی به غیر گفته اند که حضانت بد و بد و هر سه سال نیز بد و در است بحمله و اولاد و بد و در او را بر

الماد و بر این است که اولی همانست چنانکه در پیشین مذکور بود و این جزم نموده است علامه در قواعد مقدم نموده و بعد از آن در  
 جماعتی از متأخرین اختیار نموده اند این قول را و همچنین شیخ در بعضی از مبسوطین آید پس وجود اقتضای رضایت بر این شرط است  
 اما در این قول قابل شده اند و در کتابت ضعیف بقول فائز شده و همچنین در بعضی از کتب دیگر آمده است و چه مامد بحضانت اولی از پدر  
 است و وجود اینک بر پدر است و کلاهی ما را از این مداخلتی در حضانة نیست و الا بعد از وجود مامد پدر را اولی از مامد شود و حال اینک چنین  
 اجراء علیک حضانة حق مامد است با اینک پدر علی اجبار است و نصوصی در این باب است و غیر این در باب حضانة و خصوصاً من اجازة  
 نصی و اید شده و علی امامت و حکمتا افرار است بلطخ و نور و انداز آن شرعی و اولوالاقدام بعضهم اولی بغیر قطوان کلاهی بر تقاضا  
 اهل کلبه یا ندیکر که در انطباق باشد نمیکند مثل جلدایی بر جلداتی حاجت ابر بر جلداتی با این جزم نموده علامه روح و مصلحت  
 در کتابت وجود داشته در شرح کبیر و اختیار نموده در مفاصل و منهای و منهای و با این قول اهل کلبه است که شرح الکبیر و حضانة  
 چنین است و ما ذکر اهل کلبه اند و در شرح مفاصل عمل بر مفاصل است و اگر جلدی باشد و اگر جلدی باشد و اگر جلدی باشد  
 اما او مقدم از عم و عمه و خاله است و همچنین هر یکی از بقية اهل باقی و ان حکم مقدم است از ایشان در خصوص و حال و خاله اهل کلبه  
 و در کل سابق و ما شایسته و در شرح اهل کلبه عمل بر مفاصل است و با اسم هر یکی که اقتضای او بر حضانة مامد شود و اطلاق دلیل مستقفا  
 از این مقتضی نموده است ما بین کتب الضعیف فائز ان بعد از اجماع در ارض و بعضی گفته اند که لغت ابو حنیفه با اهل ارض است و  
 همچنین در پدر اولی ز مادر است و بعد از اولی از خواش و عمه اولی از خاله است نظر بر این است که با کتب ضعیف در این قول نظر بر این  
 است یعنی اینک مستند این جزم است و این مشترک است و مجرد ما ذکر دلیل نمیشود و چنانکه اکثر اعلام و حضانة شرح کبیر که نموده اند خلاصه عمل  
 بقول اشهر است یعنی حق حضانة بعد از غوث پدر و مادر هر دو با اولی رجوع میشود و الا غیر از این یعنی هر کدام مبراش میزند و اولی  
 مقدم است که مبراش نمیبرد و در چنانکه هر دو مبراش میزند باید هر دو در ذممه بود و مبراش است مقدم نمیشود پس مثل جلدی و بر این  
 باید هر یک که در مبراش طرفند و هر چند تفاوت دارند در مبراش و همچنین در جلدی و جلدی و جلدی و جلدی و بر این و بر این  
 ارض خاله ابو حنیفه خاله ارض همگذا اصل هر طبقه از طبقه معمول به کل معاصرین نیز نیست و چون اقتضای آنست که در کتابت ارض  
 حضانة اهل ذممه از پدر است و در شرح مفاصل و در شرح مفاصل و در شرح مفاصل و در شرح مفاصل و در شرح مفاصل و در شرح مفاصل  
 ان شایسته است با اهل ذممه نیست که اولی بعبه میشود و این در ذممه با اهل ذممه حضانة فاش و مکرر است با اهل ذممه با اهل ذممه  
 اما غیر از این حدیثی و لا ینبست سوا جلدی از ارض و اگر ابروان بعد مفلو باشد که اگر اهل ذممه باشد که شرح کبیر  
 کبیر اکثر مبراش و نماید و اگر مال باشد حکم بر مبراش و حکم اطفال بان دو واجب میشود و مبراش کفایه مبراش و مبراش  
 ان و در شرح کبیر گفته هم ام دفع این قول میکند و مناقش و در مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش  
 اشهر است که سلف از این جزم است قابل بدانکه بر مامد رضاع و لغت و واجب نیست و مبراش مامد مبراش و مبراش و مبراش  
 به نام است که جایز نیست چنانچه بر رضاع و لغت و اگر در مبراش وجود باشد و در مبراش مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش  
 مبراش ذکر میشود و فی الخبر لا یجوز علی الرضاع الولد با اهل ذممه و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش  
 در اجبا رضاع و لغت و بر پدر و بر این رضاع واجب است که مطلق نموده باشد لغت و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش  
 و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش  
 بین الا ولد و مکن حلال نیز بر اینک پدر مبراش باید و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش  
 از مامل که شرح کبیر و غیر معنون شده و اگر مامل طفل از مامل باشد اجبا رضاع و لغت و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش  
 اجبا رضاع و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش  
 لکن پدر مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش  
 از ان رلد در صورتی که با رضاع حاصل است که اگر پدر و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش و مبراش



و در وقت این احوال حکم آنها مخفی است و باعث کفرتن قوت حرام میشود لهذا لازمست که احکام ضایع و شرایط آن در چند فصل مذکور شود  
**فصل اول** در شرایط حصول حرمت بواسطه نشوون بدان که شرح مفصلا در چند شرط است اول اینکه شکر که طفل از دست میخورد  
 بیحلیه و عت حلال صحیح است هر چه سیده باشد اجاعا تا نقله فی الکفا بدو فی الشرح الکبیر مثل مجامع بائنه ای یا منعه یا ملان یمین یا کینه  
 و بکرمه که مالکان تحلیله نموده باشد یا از طریق شکر سبب باشد یا شکر بفرموده شود یا شکر بفرموده شود یا شکر بفرموده شود یا شکر بفرموده شود  
 و طی آنچه بلشیر بکرمه یا حاصل شده باشد از خوردن آن اثره مترتب نمیشود و باعث حرام شدن شکر سینه یا غلبه میباشند و در بنیاد  
 نقل اجاع و در شرح مزبور و غیر آن ذکر شده و قوم آنکه شکرین بعد از حمل و وضع حمل حاصل شده باشد پس اگر از پیشان زن شکر یا بانه  
 استنحی طفلی افشرد یا بخورد باعث حرمت و محرمیت میشود بلا خلاف آنکه اگر چه در بیجا بخورد بلکه اگر زن استنحی باشد و کن هنوز وضع  
 حمل آن نشده پیشان او پیش از بدو طفلی از آن بخورد باز باعث حرمت نمیشود بلکه باید شکر در آن بعد از وضع حمل و باشد علی الاصل شکر  
 کما نقله فی الشرح الکبیر و قالوا لا یبر و الذکره و النما بیه و حکم عن التراب و الخلاقه القیمه مدعیین الاجاع علیه و هو ایضا مع الاصل  
 المختص لعدم انصراف الاطلاق الیه للتدیه و لکن علامه و قواعده و شکر در آن در ظاهر و وضوح حکم از محقق و شیخ و در موضع مذکور  
 اکفا بجماع نموده اند و در شرح کبیر و غیره گفته شده که این قول ضعیف است خلاصه شکر و منصوص قول اول است اگر چه احوط است  
 یعنی اگر از چنین شکر کوشش نموده باشد احوط آنست که آن شکر سینه را در این اختیار نکند بطریقی ماندن از زن در عقد شوهر و حکم آنست که  
 او حمل و شکر حاصل شده باشد ضرر نیست بلکه هر گاه افشود و ببرد یا از ترز اطلاق دهد و از زن شوهر دیگر اختیار کند و از زوج شکر  
 حاصل نشود بلکه همان شکر و هر وقت باقی باشد شکر موجب حرمت میشود للاجماع المنقول علی اکثر الفقول و اگر زن از بیاید و بعد از  
 ما شکر او منقطع شود و ثانیاً بدون اشغالی از باز پیشان او پیش از بدو پس اگر زمان انقطاع در بیاطول کشیده باشد بحدی که علم میسرند  
 که این شکر از بیاید پس بدین سابق نیست بلکه کوره خود بهم رسیده شکر چون نخواهد کرد بلا کلام و اگر این علم حاصل نشود شکر منقطع  
 نظماً و اگر زن از مرد منجابتن شود و شوهر او ببرد و بعد از عده شوهر دیگر کند و شکر و هر وقت قطع نشود تا از شوهر ثالث نیز این شکر  
 لغیر او پیش از وضع حمل و قوم شکر بدهد پس رضاعی شوهر اول او خواهد بود و یکسان است لایضا بجهت رضاعی که بعد از وضع حمل و قوم شکر  
 در بدو رضاعی شوهر دوم او خواهد بود و فی الذکره الاجماع علیه من اکثر شیخیه معتبر است در شکر و در موضع مذکور چنانچه ظاهر میشود از  
 مابیش و علامه و در مذکور پیش از بدو نقله باشد که در حیات باشد و اگر شکر زنده نباشد و کوره است شکر منقطعند بلکه هر گاه بکرمه یا حاصل  
 نموده باشد باعث شکر است و هر چه از آن کس شکر است در مضاعف مدتها و زمانه که کوره خواهد شد کالرضع القاطن الی الاصل  
 و حلال الاطلاق الرضاعی الابد و الاختیار علی الثانی و باینکه صریح نیز بیان شده در معنی و غیر اینست خصوصاً اینها بعد از طاهره مثل برکت  
 اوتق که از این احوال خبر و ثابت شده و معلوم است که اسال و غیره از اینهاست عند الاحتمال و اینهاست خیر و بعضی من اینها نشود  
 اندا جنس احباب کالرضع و او جمعی علم نموده اند و در آن بعضی نقل که قول طرفین منقاد بند چرخه بنا فصره نمیشود و مطامه کانه  
 نم منعده مکر یا حصول انبات کم و اشدا و عظم یعنی اگر چنین شکر فاضله مدتها میخورد که صا و فیه یا بعد عرف و عادت که از آن شکر  
 گوشت و دیده شد و استخوان میزد که بعد از بیجا باعث شکر منقطع میشود هر حال باید که شکر کامل باشد یا بطرفی که بعد از شکر  
 در جگر بکوبند شکر تمام خورد یا بکند خود سربده بدون سبب مثل شکرین صدائی یا با زخم کردن با طفل یا ببرد تا درون شکر سینه یا  
 از درهن طفل یا نحو اینها که هر گاه چنین باشد اعتباری ندارد و عابین شکر ناقص باعث شکر منقطع میشود بلا خلاف خلاصه باید  
 شکر خوردن کامل باشد که طفل واسپر کند که خود پیشان را بکند و اگر طفل جهت نفس کشیدن و باری کردن یا نگاه و بیوقوفی  
 یا بخوان کند که شکر پیشان را بکند و باز خورد کند مجموع بکثر خوردن حساب میشود مگر آنکه فاصله طول نکشد که در فایده  
 خوردن تکوین در این صورت هر کدام که ناقص باشد از بعد حساب نمیشود و اگر هر ناقص باشد همچو یکدوم حتماً نمیشوند  
 پنج و از شرط امضا من و ثانی است که شکر از پیشان بکند و شکر بعد طفل پس از پیشان پس اگر بدو شکر در طفل  
 یا در بیاله و در حلق طفل ببرد تا بکند و شکر طفل برسد شکر منقطع میکند و دلالت میکند بر این

صريح صحيح لا يحرم من الرضاع الا ما اوضح من شدي الخ وغيره انما الجواب ان ابي بكر فكرش و ايضا حاصل انما هو من شدي الرضاع  
وارضاع وان رضاع مكر يكيد ان ايشان و در شرح كبري كفته اعتبار اين مدال نام و ف از مذهب صحاح است خلاف اسكاني كه انكفا بقر  
منوده حاصل و ايشان سابقا من استنبط العلماء است كه ان بحق است عند الاسكانه و فاسد است بالضرورة از مذهب شيعه و غير مروي  
اين باب كه او ذكره و باضعفان با رسال همول بر تقيت است چنانكه ثبت داده است و كتاب جامع از علامه بلكه در مقام مع الفضل كفته  
اجمع الفقه على تحقق الرضاع بالوجود و انما هم الاسكاني واجماعنا على خلافه فلا تغفل ششم انك ان طفل كه شير منور در سن او از دو ساله  
تجاوز نكره باشد با حق مجموع ده شير با پانزده شير را كه من بند بيان خواهد شد با يك شيبانه روزها پيش از نكشتن دو سال بخورد دين اگر  
بعد از دو سال شير بخورد هر چند بجز عه ان دو عده بته بعد از دو سال باشد باعث نشود نميشود خلاصه رضاع ناشي و طلقا بتمام  
بايد در حولين باشد با حق رضاع حولين را تمام نكره باشد با جاعا كافي القواعد و المسالك و عن جاعا كافي عن الخلاف و التقيد للتصوي  
و ايشان حولين از انقضائ تمام و اداست الى جزء الاخر از شهر رابع و عشرين اگر ايد در اول هلال باشد و الا حتما بايد ثلثه و عشرين  
هلاله و تمام ميكنند مگر در ارضاء من عشرين چنانكه در مسائل اجال چنين است كما صرح في الرضا و غيرها و قال في جامع الفوائد المعبر  
في الحولين الالهة كافي في ساير ابواب الفقه و لو انك اكثر من الاول فاحتمل ان انتهى كلامه و على كل حال اختلاف معتدبه في اعتبار كون الرضا  
في حول الرضاع فلا يبره بما بعد ما دلوي في الشهر و الشهر من الاجماع بضمه عليه كما صرح في جواهر الكلام له و لا ابي النبي صلى الله عليه و آله  
و آله عن الصادق عليه السلام في خبره بصورين حازم و قول الصادق عليه السلام في من الحولي اجبا لارضاع بعد نظام و معنا كافي في الفقه انه  
ان ارضع القبي حولين كاملين ثم شرب بعد ذلك من لبن اراه اخو من شرب لم يحرم ذلك الرضاع لانه رضاع بعد نظام اي بعد بلوغ  
النظام پس بعد از حولين رضاع واضح نميشود و اعتبار اين مقطوع به است در كلام اصحاب و ادعای اجماع نيز شده چنانچه ذكر شد و نصوب  
نيز وارد است بقره مذكور و بعد از انچه ايشان كه در رضاع بعد نظام حال ثلث و ما الفظام حال الحولين الذين قال الله عن رجل و چون در طرف  
ايضا بجهت و على الشهر ضعيف است مع ذلك معتقد است باجماع منقول و ما اينكه صحيح است على الاظهر عند بعض چنانكه در باض ذكره  
و بدل على ايضا روايه مفضل بن عبد الملك باسناد شريفة عن ابي عبد الله عليه السلام قال الرضاع قبل الحولين قبل ان يظلم و شرط تمام  
قبل از حولين در حصول رضاع در وضع است و شرط ايشان كه فرزند رضاع و ايه كه از دو سال داشته باشد و اگر رضاع واقع شود قبل  
از حولين و بعد از مضق حولين فرزند رضاعه نشود چنانچه عمل اصح المشهور و وقفا للحولي و الفاضل من و الشهرين و غير ذلك  
والكافي و اكثر من المناهين بل عليه الاجماع عن بعض كذا ذكره في المشرح الكبري عشر و جاعا على اعتبار ان موده حولين و ايد فرزند رضاعا بقره ايد  
نادره از دو ساله نكند شنبه ايشان يعني و ابن حزم و ابن زهره است كه در بيان ادعای اجماع نيز نموده لكن بسبب عصبه عظيم اصحاب بر خلاف ان  
موهونت مع معارضه ان بجهت اجماع مقدمه المعتد به بالثمة و اگر چه احتياطهما امكن بسبب نجاست هفتم شرط است اتحاد فعل  
حرمنا طفلان بين شير خاوه كان و تخم ما بين رضعين فضا عدا بر يكديگر در ان از شير يك شير بر ايشان دهد و او شير شوهر بكي بخورد  
شير دهد با تحقق رضاع شرعا با شرط وقوعه معتد به در شير بكي حرام نميشود و على الاظهر بل عليه الاجماع في الذكره و عن كذا و  
ظاهر غيرهما و غير واحد من الخايم منبوذ و لا شك من ميكنند و از ابو جابر بن جهمان كه گفته است شده قول بجهت اند و طفل بر دهد بكي نيز و قول  
اول اظهر و ايشان است پير بنا بر قول مشهور و المنصور و كرضع من شير بكي شوهر و نقر مثلا يدا شير دهد و از شير شوهر بكي منقض بخورد شير  
با تحقق شرط رضاع انها بر يكديگر حرام نميشوند بلكه ان پس از اجاب است كه از ابن حنبلان نرويچ نماسند و كاه شير بكي باشد دين از شير  
شوهر مثلا و بجهت دختر ايشان بعد هلالين فعل واحد مدد معتد به بر يكديگر حرام نشوند باجماع با كلام اگر چه از دو زن باشد بكي  
دو زن هم داشته باشد و بكي بپر ايشان دهد با تحقق شرط و بكي بخره بكي بكي حرام ميشوند خلاصه آنكه در رضاع خواهر برادر  
ابو حنبلان با حق حرم ميشوند اما خواهر و برادر بجهت عداوتها موجب حريم نميشود و على المشهور المعتد به باجماع المنقول و هذا  
معنى قولهم الذين للفعل و در شرح كبري كفته بكنن الاخوة من جهة الابوة و لا يكتفى من جهة الامومة للفتن بكنن كالتصحيح و لو ان قال و هما  
مع اعتبار انهما انما المقدمي و صرح بجهت فبمع ذلك معتد به انهم بجهت عظيمه و جاعا معتد به و مخالفة عامه چنانكه ظاهر ميشود

او حلی و سالی و نذکره مخفی نماید که آنچه مذکور شد که اخوت رضای با دین آنها موجب حرمت نمی شود و در صورتی که هر دو طفل  
 طفل رضای نما و باشد هر یک از شیرش و هر منعده که در صورتی بر یکدیگر حرام نمی باشد و علی الغولین اگر یکی از آنها حقیقتی باشد  
 حرام میشود اما لاجماع چنانچه هرگاه نذکره حقیقتی باشد باقی شود و هر که در شیرش و هر که در شیرش و هر که در شیرش  
 شرایط رضاع آن چیز است اگر رضاع حرام میشود و خواهد بود رضای خواهند بود و خلاصه اگر رضاع پذیر باشد رضاع پذیران یعنی آن  
 هر شوهری که بهر سانه باشد بران شیر حرام میشود و همچنین اگر در شیر باشد رضاع پذیر در آن رضاعی است اما کان حرام  
 میشود و اجاعا چنانکه ذکر شد و همچنین حرام میشود بر کسی که شیر از او خورد مادامی که در آن زن و خواهد بود عتمه او و عاتق او حرام میشود و بهر  
 که شیر از او خورد و پندارتن و برابر او و عو و فالی و بعد از تحقق شرایط که مقرر شده نظیر آنکه شرط است که تمام موارد کتباً  
 از پاتزده باشد که من بعد بیان میشود و از پکون باشد اگر چه شیر یکشور باشد چنان که شخصی یا تزویدن داشته باشد از پکون  
 منصرفی از هر یک از آن طفل را یک شیر بدهند تا پاتزده شیر شود از آن پاتزده شیر باعث نشود و اگر هر یک از پکون طفل  
 را پاتزده شیر بدهند از شیر یکشور آن طفل مجامع حرام میشود و اگر طفلی هفت شیر از پکون آن شیر یکشور خورد و هشت شیر  
 از آن دیگر خورد و رضاع هم نرسد اگر هفت شیر از آن خورد و شش شیر از آن پاتزده را پکون بدند و بعد از آن که شیر یکشور از او  
 فرزند بهم رسد هشت شیر پکون شیر بدند شیر به هشت شیر رسد چون فعل و اعتقاد است اگر چه رضاع یک شیر از آن شیر بدند و پاتزده  
 طفل حرام نمی شود و از طفل اگر در خراست می شود هر یک از آن حرام نمی شود و پاتزده هر که از شیرش هر که از شیرش کامل باشد پاتزده  
 از هر شوهر پاتزده شیر بخورد یا پاتزده شیر از شوهر دیگر طفل دیگر بخورد از آن بر هر دو طفل حرام میشود و هر یک از آن طفل بر  
 صاحب شیر رضاع حرام میشود و اگر آن طفل بر هر یک حرام نمی شود و علی الغولین و اطفالی که از شیرش هر که از شیرش کامل باشد  
 و آن معاصر است با جماع طایفه رضاعی حاصل باطل می شود و اگر چه رضاعی است با کسی که از شیرش هر که از شیرش کامل باشد  
 که از آن پذیرد که آن شیر را نکند و باعث شود تا نباتی کم داشته باشد و عظم را بهر دو پدین گوشت و غنای شکر است و از آن غنی و عاتق  
 و بجز عظم را در صورتی که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن  
 نصحیح با جماع نوبت معاندی بی نصیب و من سفیهه غیر القوی طایفه نامحرم من الرضاع کمال ما انبیا لهم و شکر العظم من غیر رضاع  
 فان لا لای ذبوا لهم و لا ذبوا لهم و لا ذبوا لهم و لا ذبوا لهم و لا ذبوا لهم و لا ذبوا لهم و لا ذبوا لهم و لا ذبوا لهم و لا ذبوا لهم  
 و معاذ کفنا احدهما نوره و عد کفنا  
 و ان تویبنا او تویبنا ان نیاشد و الا اثره و خلاف فیما شد و اما انما  
 هم و شکر العظم و کفنا  
 و لای بران نیت کلام هر دو غیر موافق است چون لای نداد اما علاوه بر این بعضی از نباتی کم داشته باشد عظم را و اگر چه آن است بر آن  
 بر اصل غیر رضاعی بین عاتقین و شکر غیر رضاعی است و الا نذکره و شکر العظم انما  
 از غیر آنکه در این بعضی از نباتی کم داشته باشد و الا نذکره و شکر العظم انما  
 استخوانی است که در هر دو رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن  
 موثوق باشد اما هر رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن  
 طایفه یکدیگر هستند و هر کس از آنها رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن  
 با این ضرورتی که نظر بر یکسانند و هر کس از آنها رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن  
 از این پاتزده رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن  
 خلاف آنچه در نصحیح نوبه با رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن  
 اصحاب من ضرر نفسی خلاق بلک بعد از نصحیح نوبه رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن است که رضاعی است با کون مطلقاً در آن



این دلیل که عمل بعد از پارت زود روز میگرداند و بقول نیز شاذ و متروک است و از این جهت لایق بود که آن مکلف در حدیث دیگر و از این جهت  
 یک سال یعنی تحقق رضاع و دیگر در سال است هر دو صحیح است الا اینکه حدیث یک سال و در حدیث دیگر من لایح و صحیح است و در حدیث دیگر که در حدیث  
 فقهی قوی با حسن است و در حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 در حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 که در پارت زود رضاع کلامه و در حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 صحیح نیز صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 بدان صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 مشتاکان با یکدیگر که در حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 فقهی صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 شایسته باشد که در حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 حدیث منواته فرموده که من از این حدیث صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 نادر و حوض کثیر است و در حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 المرام و در حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 میتوان جرم کوفت که در حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 جمع من الرضا و قال ما انبت اللم شذا العظم قلت جمع عشر رضعات قال لانه لا یثبت اللم ولا یثبت العظم و حدیث دیگر که در حدیث  
 ذکر شد فرمودند لا یجمع الرضا مع الرضا و حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 اراة غیرها حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 المنقوی و اما در حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 نمیکند و این حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 میشود و معلوم میگردد که قول مشهور ما بین الماشورین که پارت زود رضاع باشد ما بین الماشورین اگر کسی طایفه تمام اشخاص از خلاف کل  
 علی امامت باشد باید دانست که این حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 جوهری نیز صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 نموده مقدار ما بقدر الشک و از حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 و شیر خوردن با شیر دایمی و در حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 نامند که حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 طفل میشود و حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 میشود و حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 مؤید میشود و حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 چون آنکه حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 بیند و حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 آن پدر و حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت  
 طفل خواهد بود و حدیث دیگر صحیح است هر دو حدیث را در حدیث دیگر من لایح ذکر نموده فقط و این حدیث نیز شاذ است لکن از این جهت



هیچ بن و خزان و پستان و خزان بر او رضاعی طاهر بشوند و خزان و خزان ایشان دختر خواهر رضاعی میشود حاصل آنکه هفت طایفه است  
 و آنند بچسب بطفله و مذکور مثل آنها هفت طایفه مذکور آن بچسب مذکور است بچسب ضاع حاصل میشود و این هفت طایفه رضاعی و شش هفت طایفه  
 بر آن طفل حرام و هر چه باشد بعد از حاصل شدن رضاع با آن طفل و حصول علم این چنانکه در حدیث صحیح و مؤلفان شده که هر چه رضاعی از رضاع ما هر آن  
 بچسب حرام میشود و رضاع و شش خورن تا آنکه نظایر ایشان از جهت نسب همانند نسب مادری است که مثل مادر زبیل است خواه رضاعی مثل و هر چه  
 حرام است و هر چه رضاعی طایفه ایشان با او شده است چنانکه حاصل میشود و هر چه خورن و هر چه خورد و هر چه خورد و هر چه خورد  
 زن و خواهر از زن و شوهر و اقربا باشند و خوان رضاعی هم چنین ذریعان دیگران شوهر و همچنین پستان اولادش خوردند و میان زن و شوهر و اصل  
 و فرع برادر و خواهر ایشان حرام است و هر چه حاصل شود از رضاعی با او و برادر و خواهر طفل و پستان او و شوهر و متعلقان ایشان حرام است  
 نیست و تغصباتش هم ذکر میشود و مؤلفان هم مذکور بود که توضیح مندرج است که بعد از آنکه رضاع شرعی بمثل امده رضاع محکم است و هر چه  
 با این توضیح اطلاق کردیم بر آن حکم طفل هم برسانند که از آن نکند و آن شده و رضاع شرعی نیز از آن نکند و میشود و رضاعی مانند پدر و زبیل میشود  
 حلاله از خواری و از هر چه موطون و طویل با موطون و جلاله این کل در رضاع حرام میشود و همچنین حلاله این است که رضاعی طایفه که  
 از آن رضاع بر او در شش خورن و ملاحظه نماید هر چه یک بواسطه اولاد حرام میشود حکم کفری بواسطه رضاع نیز حرام میشود بدون استثناء که  
 هر که در طفل از زبیل و زبیل شود و هر چه نسبت حاصل میشود میان آن دختر شوهر زن که پدر و طفل باشد و پدر نیز و در آن  
 زن که بر او آن انداختند و در آن پستان ایشان و در آن خزان ایشان که بر او زبیل و خواهر زاده و دخترند و پدر و زن و پدر و زن که  
 حقه طفلند بر او زبیل و کفر و هر چه بر او زبیل که خالوی خال باشد لهذا اگر دختره شیرین در میان خود و هم از آن پستان مؤلف  
 شد چنانکه حاصل میشود میان آن دختر و زبیل صاحبش بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی  
 رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 حلاله رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 او که آن شیرین و او باشد با جماع مسلمین و هر که از بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 و صاحبش بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 باشد و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 ایشان بنویسند که هر چه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 او بشود و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 و هر چه رضاعی حاصل میشود که غیر از نظایر خویشانشان نسبی است و آن اینست که حاصل میشود و هر چه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 بدان نظایر که شیر خورد و میان خزان صاحبش که محل کوبت دختر و خزان حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 شاء افضالی مذکور میشود با جمیع رضاع شرعی نظایر خویشانشان فرایب حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 و رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 رضاع نیز حرام میگردند و هر که از اینها یک بواسطه نسبی بر یکدیگر حرام و هر چه یکدیگر رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 حرام است بواسطه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 فرایب نسبی هفت نفرند از آنست که بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل  
 و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل و حقه رضاعی بر او زبیل



فقد قولان فيهما التخيير في نظر الالزام في جوده فحتاج الى التمهيد في بيان نيز نيز مع صحت كونه اندواشور نيز بقولك وكل ما صدر منكم حكم  
 بمرث غوبه اند نظر روايات صحيحه فيها صحه في ابن مهزيب قال مثل هبتي بن جعفر بن جعفر الثاني عليه السلام عن ابيه الرضا عن ابي بصير  
 صل بجعل ان الزوج ابنة زوجها فاقبل ما اورد مما سالتك من هنا يوفى ان يقول الناس حرمت عليه امرته من قبل ابن القفل وهذا من  
 القفل لا يفرق لك له الجواز بل استبدت الالزام في حقه من ابنة غيره فاقبال لو كان عشر اشهر فبات ما اهل لك شئ منهن وكان في موضع بناء  
 وابن صحبه لان مكعبه حكم حرمته وهو طفل من يدر تضعه في حياها واما ابوتوب بن نوح في الصحيح قال كتب علي بن ابي طالب الى ابن ابي عمير  
 ارضعني بعض ابي من يوزن لمان اخرج بعض ابي من ابيك لا يجوز ذلك لان ولدها ما صارت بمنزلة ولدك ونها ما رواه الكوفي في  
 في الصحيح عن عبد الله بن جعفر قال كتب الى ابي محمد عليه السلام امر ارضع ولدا الرجل من اجل ذلك الرجل ان يخرج ابنة هذه المصطفا  
 لا يفرغ من الاجل ليدعها ان اخبر ان اكلها تبني في حياها ولا يرضعها بغير رضع ومع ذلك في غيبه من اخبار ابي بصير في ناصبها  
 فيخرج في المصطفا والفاضة في كتابها صالة الاباحه وعملها بالفاضة المتخذة به وعدم ظهورها في ان شاء الله ان اخذ الابن من القباها  
 حرم كونها بنت الزوج المدخول بها فخرجها في باب المدخول بها وهذا المعنى منقذ هنا من ان يذهب حرامت براسه فيك في غيبه  
 مدخولها استيسر في ان يذهب في نخلها وادانك وانه في نخلها من غير ان يكون في حياها كحرام شوي بوضاع ابي حرام في غيبه  
 في جناب رسول خدا صلى الله عليه واله فمروه بمرث من الرضاع ما يهرم من القبا في غيبه من الرضاع ما يهرم من المصاهرة  
 ودر مختلف گفته قول شيخ عناية قوله استكرهت ان يرضعها غير ابيها بقولان يكره من يرضعها من غير ابيها في غيبه من الرضاع  
 با اذ لم يان غيبه لكن احد طرفين والرجح في ادق ما علم غيبه في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 من الالزام في الاحباط وفاضل في جسد حرمه في الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 ايفت حكامه رضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 اوله في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 معبره واصل قواها است ودر غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 فرغ من رضاعه في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 واكره من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 است ان رضاعه من غير ابيها في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 ان في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 سوى ما عرفه من حرمه في الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 مع ان جماعة حماؤها على الكراهة في الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 لولا التصوم من المأبودة التي لا يفتى في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 على ما رواه في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 قول مبسوطه من تبع حرمه في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 المصنفه في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 كان الاحباط فيها الا ما ورد في شرح من غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 لا رضاعا على الاصل لا حوط بل الاطراف لا يفسد حكمه في الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 وطول قواها في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 الاشهر في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع  
 في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع

بعضها فتاح في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع في غيبه من الرضاع

و اما در وقت زيارت اهل بيت خداوند سبحان و صاحب كرماني مقام الشهادة اليها توجب تخصيصها بايمانها كه هو مقتضى  
و اما باحوال الكرامه و غيرها من بابها في احوالها و اخبارها و غيرها من بابها في احوالها و اخبارها و غيرها من بابها في احوالها و اخبارها  
بااعتبار حرام شدن عقد میشود بلکه کلام همچنین هم در بعد از عقد واقع شود بین ناشهر میکند و باعث فساد میشود و چه گاماد زن شخصی زند  
اورا باقتضای اینست بر آنست که هرگاه او از زن دختر منع باشد یا از زن دیگر شخصی است که در زمانه زدنش بر شوهرش حرام باشد  
و عقدا پیشات فاسد میگردد و از زن بودن بیرون میرود و حرام دائمی میشود و همچنین گرفتن دیگر زن او که غیر با دقت است  
اورا سبب در وقت شخصی دختر شود هر چه عقد است بر او یعنی بر پدر و رضاع حرام میشود زیرا که اول صاحب شهر خواهد نسبو باشد و خواهد  
پدر و طفل شهر خوردن حرام میشود و باقی اولاد که شهر دهند است اگر نسبی باشد حرام میشود پدر و رضاع هر چند از غیر این شوهر یا  
نظر بر اولاد صحیحی بمقتضا بنام احوال که اتفاقاً ذکر شد و اما اولاد رضاعی وضع بر پدر و رضاع حرام نمیشود علی الاصح الاشتهار و در وقت هرگاه  
نیست عقد کند که شهر خواهد باشد از زن که از شهر او شهر دهند و در روزی با نمر حرام موند میشود که صریح فی الشرح الکبری غیر و لا خلا  
فی الظاهر و بنام و علی الاجماع فی الاصحاح زیرا که زن بر او سماندن میشود و زن کوچک دختر رضاعی شخص میشود و ستم هر گاه در شخصی  
صغیر او را شهر دهد با تحقق شرط از آن بر حرام موند میشود زیرا که خواهر رضاعی میشود و همچنین اگر خواهر شخصی از شهر دهد  
خواهر میشود و اگر زن بر او از شخصی شهر دهد دختر او در زوج میشود و از آن پدر از شخصی شهر دهد یا زن پدر شهر دهد در جمیع اقسام  
ان شخص حرام موند میشود و اجاعا فی الجمیع و عقد باطل میشود در جمیع اقسام و اگر پیش یکی از ملاک که دختر یا شهر داده باشد حرام میشود  
بر شخصی تزویج هر موند اجاعا چنانکه پدر و رضاع موند و باقی یعنی وضع در ابرار صحیح نمیدانند علی الاصح الاشتهار و فان الرائد  
التی لیس حراما فان الاصح من الرضاع و همچنین حرام نمیشود رضاع بر برادران حق یعنی بر رضاع علی الاصح الاشتهار فان الاصح من الرضاع  
انما حوت علی الاصح اما او منکوحه الاثر اشتهار هذين المنعین هنا ظاهر چنانکه در مبسوط و تذکره و شرح و قواعد و بحقوق ثلاث  
جامع المقاصد و شهید ثان و لکن در شرح کبری ذکر کرده معتبر فقهره معنوی و همچنین حرام نمیشود جد و رضاعی رضاع بر پدر او  
ببرادران حق یعنی و علی الاصح فان اولاد فضل و رضاعا و اولاد نسبی وضع بر فرزندان پدر طفل که شهر نخوردند باشد حرام نمیشود علی الاصح  
اما بر پدر وضع حرام نمیشود و اولاد صاحب شهر رضاعا و اولاد نسبی وضع بر نفس صاحب شهر چنانکه گذشت و بر فعل که صاحب شهر  
جده حقیقی رضاع و احوال رضاع حرام نمیشود علی الاصح همچنین بر اولاد فعل اگر چنانچه از غیر اینها که در احوال رضاعی چون بعضی سبب  
منزله حکم بیرون و و اند و تفصیل بیان اینست که بعد از ذکر میشود انشاء الله تعالی بقیه بدانند منزله که بعضی از علماء اعیان بوده اند  
بنابر اقوی و اشهر اعیان ندارند و جمعی از علماء متقدم بر این موضوع و بیکر قابل شده اند مثال بعضی کتب و اشهر عدم حرمت است بکنند  
و خواهان حقیقی رضاع حرام نمیشود بر خواهان و برادران رضاعی و با ما در وضع حرام میشود بر پدر و رضاع بان خواهان حقیقی رضاع  
جده او حرام نمیشود بر صاحب شهر یا رضاع حرام میشود بر جد رضاع و بنابر اقوی و اشهر همچنان حرام نمیشود رضاعی فعل که صاحب شهر  
رضاع و خواه جده او را میتواند بر او عقد کند و چون منزله اعیان ندارند کنایه که بعضی کتب کرده اند حصول جزای بواسطه منزله  
حرام نخواهد شد بر هر کاه زن کسی باشد از کسی که شهر دهد یا بر او شهر دهد یا بر او شهر دهد یا از زن بر آنکه حرام نخواهد شد  
و همچنین اگر پدر یا خواهر خود را شهر دهد یا عوی خود را یا با او یا با او خود را و همچنین جمیع صورتی که بعضی کتب کرده اند و تفصیل اینها همه  
وضوح بیان میشود انشاء الله تعالی و همچنین حرام نمیشود بر فعل که صاحب شهر است جده رضاع و بعضی گفته که احوال رضاع بر فعل که صاحب  
شهر است حرام نمیشود لکن بنابر اقوی و اشهر حرام نمیشود چون سبب حرمتش بر سبب است و گمان که بعضی بگویند که چون رضاع بر فعل  
میشود خواهان حقیقی رضاع نیز زنند و نمیشوند چنانکه در ان فعل نظر را بخاطر رضاع بر پدر و رضاع موندند بر پدر و  
رضاع بر فعل نیز رضاع نمیشود و حق اینست که این بطریق استنباط اعم است و در اصل این رضاع است به نفس کی که سابق برین در منزله  
و اینک ابا الرضا صاحب اللمن مذکور شد همچنین باید دانست در رضاع دلایل اعم است و کلامی است که گفته شد که اصح الاشتهار است که رضاع  
منزله یکی از عقوبات نیست بر وقت وجود اعیان بلکه خصوصاً بر وقت وجود منصوص بر او بر پدر طفل شهر خوردن است و این

رضاع طفل خود را که دختران فعلی اند بکسر و ذرا که موجب نصوص صحیح که گذشت بجای فرزند او باشد و همچنین بر مادر این صورت چنانکه بفصل  
گذشت و اما منزله دیگر که نظر خاصی بر اعتبار او نیست مانند مادر و جد و خواهران و رضاع بر محل حرام نمیشوند علی الاصح المشهور و اگر اعتبار  
نماید احوط و در این ششم سابق برین اجالا اشارت شد که جایز است بر او لایق در رضاع بجز برادران رضاعی را که دختران حقیقه و رضاع  
فعلی را که شکر حاصل از طفل از رضاع کذب فعلی نخورده باشد بر لایق و صحیح نمائند با از دختران رضاعی رضاع بکسر نزد در صورتیکه شیر او  
شوربه باشد لکن شیخ طوسی طاب ثراه در نهاییه و خلاف جایز ندانند و بعضی نیز تابع او شده حکم بیدم جو از خوده اندک لکن غلبت  
بر پدر رضاع چون بمنزله اولادید را داشته موجب نصوص صحیح و واضع پدر رضاع اولاد صاحب شهر را نمیتواند برک خود عقلمند  
و همچنین اولاد حقیقی رضاع را اولاد او اگر چه شیر رضاعی نخورده باشد هم نمیتوانند اولاد صاحب شهر و رضاع را بیک نزد چون بمنزله اولاد  
پدر ایشان شده اند اما ظاهر اخبار و ادله عدم حرمت و منزله مخصوص نیست بلکه فاسد است عمومات محل و اصل  
بجز من الرضاع ما هو من النسب فالبرهان است در نسب خواهر برادر و خواهر خواهر نیز جایز است عقلمند و در جایز نیست  
خواهر برادر رضاعی خواهر خواهر رضاعی خواستنی و در شرح کیه بعد از تضعیف غلبت شیخ گفته بان اخذ الاخر من حيث كونها  
اخذ الاخر لا یصح علی الاصح و اما محرم من حيث كونها اخذ لان الاذن لو كان لایح من ایچ و اخذ من آیه جان لایح المذكور نکاح  
اذ لان بیها محرم و اما محرم اخذ الاخر از اکانت خاتمان محرم من الاول و الام و اکثر اعظم غیر عبارت فرموده و گفته اند خلاصه بمنزله  
چون منصوص نیست اعتبار ندارد و اشهر نیز جواز است بخلاف محقق در شرایع و حکم و فاضل و شامی و صاحب مباحث منها  
و شیخ و با اینکه اکثر متأخرین اینست و معلوم است که خواهر رضاعی است که شیر هم را نخورده باشد پس هر دو تا کثیر هم بکسرانه  
خورده اند بیکدیگر حرام نمیشوند مع هذا الحوط الذی که اگرخواستند باشند خواهند و اگر عقد کرده باشند مفادک بطلان  
و بدانکه شیخ کتبی که اولاد نسبی رضاعی فعلی اولاد نسبی رضاعی و خود طفل اکثر خورده با تحقق شرایط نمیتواند خواستنی چنانکه سابق  
برین صراحتا مذکور شد و اگر بنا بر این عقد کرده باشد بعد از آنکه ظاهر شود از هم جدا میشوند و احتیاج بطلان نیست و همچنین است  
حکم در هر دو که بر رضاع حرام است از بیچ ازین و اگر فرزندی بهم رسیده باشد حکم حلال زاده دارن اما اگر دانسته باشند که بر هم فرزند  
عقد کنند زنا خواهد بود و فرزندی که بهم رسیده ولد الزنا خواهد بود **فصل چهارم** بر کتبی شده که اقوی است اعتبار  
که در رضاع منزله یکی از محرمات بر وجه عموم اعتبار ندارد بلکه محرم است و موضوعی که منصوص است و شامیها که نصی خواهر بر اعتبار  
او نیست بر عامت منصف شود و چون میراد اعتبار از جمله و قلیه از علما قائل به عموم منزله شده اند و اینجاست حکم کرده اند و اینست  
از آن که دو هم منزله و نان بیخوردان و چند صورتی است بعضی سابق برین اجالا مذکور کردیم و لکن بیخوردان و بیخوردان فصل جز ذکر است  
تا اصرار بر مطالبه کند که کافر است شب نشود و عماله شوند که هیچکس بنا بر اشهر و ظاهر خصوص ما صدام تا آخر اعتبار ندارد و در  
مدانها عدم حرمت است اول آنکه جدت رضاع که بمنزله مادران صلب شایسته خواهد این نطفه رضاع بمنزله فرزندان صاحب شهر  
بر آن صاحب شهر پدر رضاعی رضاعی محرم باشد چنانچه در این باب شامی نیز گفته که این منزله منصوص نیست بلکه فاسد است و علی الاصح  
نمیشوند و هم گمانه از شیر و هر چه در این خواهد بود بر خود و با اهل و عیال خود نشیرد و در شیر فرزندش و هر چه میشود برین او کفر  
فرزند رضاعی او است بمنزله فرزندش و هر چه در این خواهد فرزند عقد کردن حرام آورد این نیز باید حرام شود و معاوم آنکه منزله و اعتبار  
و خواهر فرزند رضاعی حرام است که نظر بیکدیگر و بپدرشان باشد بشرطیکه دخول بازش کرده باشد و در رضاع و شیخ خواهد بیشتر که شیر بکفالت  
باشد و در اینجا هیچکس اینست مع هذا شایع است بنده حریم بدست تمام است رضاع نیز حرام است بمصداق و بمنزله دیگر  
که ماندن بر اعتبار ندارد و باعث طول میشود اگر زن شیر دهد فرزند بر خود را در چون و مندر فرزندش شد و عه فرزندش و در  
است برین صاحب شهر نیز خواهد شیر و بشو جواب بدست که عم و ولد اگر خواهد باشد با اعتبار خواهد بود حرام آورد نکاح با اهل بیعت علیهم  
سالم و افرغ شده که فرزند حرام باشد مگر چنانکه خواهد بود با رضاع باشد نیز گفته اند که زن بر او شیر نخورد حرام میشود و چون شیر نخورد  
جواب اینست که زن بر او شیر نخواهد چنانچه رضاعی بمنزله و اعتبار کتبی است که زن شیر دهد فرزند خواهد بود و این نیز بمنزله خواهد بود

خواه زن حرام است و عاوم است که خواهر زن حرام نیست مگر وقتیکه با زن جمع شود یا آنکه در خواهر زنی رضاعی با علی قول جمع نماید عقد  
 در اینجا چنین نیست و همچنین مادر طفل بر شوهرش حرام نیست و هر چند بمنزله خواهر رضاعی طفل است با آنکه در اینجا چنین است که چند مشهورند  
 پدر خود را زن بمنزله داد و زن بشود و موضع بمنزله زن پیشتر بشود و هر دو بمنزله باطلست و محرم نیست و اگر چند زنند دخترش بر  
 زن بمنزله داد زن بشود و بعد ده خانه شوهرش بمنزله دختر بشود پس چون بوجوب اخبار صحیح و فتاوی اعلام دخترش بر اما با نفوس  
 پدر رضاع حرام میشود هر چند زن را مادر خود از دخترش نباشد و از نشان زن را مادر او باشد باز دخترش بر پدر باطلست که در آن وقت  
 حرام میشود و بمنزله چون حادث صحیح دارد معمول است خللی که تمام باقی منتهای اصل ندارد مگر باسن بن باطلست بر معا این صورت  
 اگر چه جدا در خانه شوهرش بمنزله دختر بشود باز شوهرش حرام نیست و چون قیاسی لکن در اینجا مسئله هست که احتیاج بپیدا کردن  
 و این نیست که هرگاه زید و عمرو هر دو برادر باشند در زن بد دختر صغیر خود اولاد بپس صغیر عمر و بولایت عمر معشوقه نماید و جدا  
 که مادر زید و عمرو است یکی از غیران زن و از اشهر بعد با تحقق شرایط ناکح و نکاح میکند بکر حرام و بعد میشود با اختلاف و همچنین اگر  
 سابق از عقد شریع در باشد که ابتدا بیکدیگر حرام موندند و بعد از آن وقت که اگر وضع پس از آن بر وجه خود عم میشود و برادر رضاعی  
 پدر و برادرش اگر چه پیش ازین عم نبوده و اگر وضع بخلاف عم رضاعی میشود بر زوج خود و اکثر اعلام مثل شیخ طوسی و محقق و علام  
 غیر الاسلام و شهید و محقق تائی و فاضل هندی و غیر ایشان نیز خبر نموده اند و مسئله وضع و فاقبت با کلام و افعال قواعد و مقررات  
 در رضاع و احتیاج هم بدکرا این اعلام نبود بلکه از باب تفهیم بیان فرموده اند و از فروعات این مسئله نظر نباید شد فتنه حق تظن چنانکه  
 تفصیل سابقا شد ششم زن شریع هم عم خود یا عمه خود یا عم و عمه فرزند شوهر ازین میشوند یعنی زن دختر برادر زن رضاعی یا دختر  
 خواهر ازین زن میشود و جواب آنکه فرزند فرزند بدی رضاع حرامست و در اینجا هیچگاه از هم بد نیست و در اینجا نیز از شارع بر آنست که  
 حرام باشد و اگر گویند زن بمنزله جده زن بشود و جده زن حرامست جواب آنست که ظاهر شد که جده رضاعی کلام است و بر آنست که  
 باشد حرمت بصاهره است و در معا هره دلیل نیست هفتم زن شریع هم خالو یا خاله خود را یعنی زن بمنزله دختر خواهر فرزند شوهرش  
 میشود و چنانکه گذشت یا آنکه فعل بمنزله جده مادر بشود یا بمنزله شوهر مادر در مادر میشود و جواب همانست که مذکور شد هشتم زن شریع  
 فرزند عموی یا فرزند عمه خود را یا آنکه زن دیگر شوهرش شریع هم فرزند عموی زن را بر شوهر بمنزله عموی زن میشود و این نیز باقی است  
 نهم آنکه زن شریع هم فرزند خالوی خود را بر شوهرش شریع هم خالو میشود و اگر فرزند خاله خود را شریع هم فعل بمنزله عم میشود مذکور شد که  
 بمنزله معنی نیست شعا و عم و خال پیش گذشت که نسبی رضاعی که ماند و فعل در بعضی موارد هم یکدام از ایشان نیست و هم گفته اند که اگر  
 ضعف شریع هم برادر شوهر یا خواهر شوهر خود را و جده رضاع شریع محقق شود در بمنزله مادر برادر یا مادر خواهر میشود و در ضعف  
 شوهر خود حرام میشود و جواب مقتضای مواث از کتاب دسته مطابق اصول و قواعد شرعی و موافق فتاوی و حکم صریح از فقول  
 واجلا نیست که زوجی که برادر زن یا خواهر زوجه بر زوج حرام نمیشود من غیر اشکال چه ضعف رضاعی شریع برادر زن  
 یا خواهر زوج خود را اگر چه در ظاهر بمنزله مادر زوج میشود لکن اینها را بمنزله غاطست چندینجا در برادر خواهر حرام نیست مگر  
 در صورتیکه مادر این شخص باشد یا متکوه و العا و این هر دو در صورتی که فرضه منقطع است پس ضعف رضاعی در فرض سوال حلال  
 بر شوهر خودی اشکال بلکه اتقان قول فقهاء است و کانی از فقهاء عطل الله را فدهم الان در نظر هست که ما عرض مسئله شده اند  
 حاکم صریح بعدم حرمت و نه اند شیخ طوسی است در متوسط و اعلام در تذکره و تحریر و قواعد و محقق تانینت بعد جامع المفاصد  
 شریع تانینت بدلتا و فاضل خراسانی خواند ملا محمد باقر در کفایه و صاحب شرح کبیر و غیر ایشان از معاصرین قال فی المتوسط فاذا  
 جمع المولود من هذا اللبن عندنا حرم شرعی رضاعه متوالیه و بفصل بینهم بر رضاع امرأة الغری المانی قال فان التخصی بقرینة  
 و نه اند که در الاماث درین من دو طبعه من خوانده و خوانده او اعلامی من ابانه و اتمامه فی کل اوجه و لایبیه ان بتزوج بمده ایضه  
 از اخبار ذکر و اعلامه روح در تذکره گفته ام الاخ و الاخت فی الغیبه حرام الا تم اتمام او و جواب و اما فی الرضاع فان كانت کفالت حرمت  
 است و آنکه بکر کل له غیر کمال او رضاع جنسیه احوال و اخلاق او مشریم و در تحریر فرموده و آن کان المولود اخی حاله نکاح المضعف و کما

آنها و اخواتها و در وقت عمد گفته لا محرم الاضغه علی الرضغ و علی اخبر فی جامع المقاصد لا یبلیق الموضع لا یحرم علی الرضغ  
لا مقتضی لذلك بوجوب من الوجوه فان لم یولد من النسب لم یستحرم علی الرضغ و کذا لا یحرم علی الرضغ لانفساء المقتضی و ان الاخ  
من النسب لا یحرم علی الرضغ لانفساء الموضع الا ان هذا الموضع من الرضغ اذا ارضعت اجنبیه فان اراد احد من الرضغ علیها  
لین من احدی الخواتم المذكور ان الرضغ هو مدد الرضغ الا ان هذا ذکره فی الکتابه استغنی من قاعدة یحرم من الرضغ ما یحرم من النسب  
اربع الا ان الاخ و الاخ في النسب حرام لانفساء ام و زوجة ابنا فان الرضغ فان كانت كذلك حرمت رضاعا و لو لم یولد  
لو ارضعت اجنبیه اخا او اقله لم یحرم و الحق ان هذه لا یحتاج الی الاستثناء فان القاعدة الکلیه مقتضاها ان کل ارفه حرمتها اعتبار  
وصف من الارض الموروثة و ان الرضغ فی النسب حرمت نظیرها فی الرضغ و وصف کونها ام اخ او اخت لیس من الارض الموروثة و فی الخبر فی  
النسب فلا یؤثر فی المقام قال فی الشرح الکبیر ان ام الاخ من النسب تم حرمت علی الاخ لکونها ام او مکونه الا انفساء فانها من المانع هنا  
ظاهر علی شرفه و ان ذممه براد زوج یا خواهر زوج خود را موجبین نمیشود که رضع بر زوج خود حرام شود نظر بوجوب ما کور و شرفه و  
بعدم حرمت از اعظم فقها قدس الله تعالی او را هم مؤلف گوید چون کچین رضاعی اخص شده بود بعضی از فاضلین علیا حکم فرمود  
بودند بجهت تفریق اینها حکم مسئله مشرف غایب است و در تعالی محققان احکامه و حجه من اعنانه فی احکامه یا از این جهت  
فرزند خواهر شوهر مشرف اینها بمنزله خواهر شوهر میشود و خواهر شوهر حرام است اما خواهر  
نه نسبت بر رضاع و اگر زن شریفه در شوهر را پدر فرزند را در هیچ دغدغه نیست زیرا که زن بمنزله فرزند را در شوهر  
و ان حرام نیست بلا کلام و اما از آنکه زن شریفه در فرزند شوهر را اگر فرزند شوهر باشد زن بمنزله زن شریفه میشود و اگر  
فرزند شوهر باشد زن بمنزله دختر شوهر میشود و هر دو بر شوهر حرامند پس زن حرام میشود حیاتی است که در نسبی رضاعی حرام است  
پس حرام است و در زن بر رضاعی مخالف است و در اینجا هیچکس نیست و منتهی در اینجا معکوس است زیرا که زن شریفه در شوهر  
یا هم شوهرش را با خالو یا خاله شوهرش را پدر که در رضاعی آنها است بمنزله جایی پدری با جد مادری خواهد بود و مادر و عم  
به نسبت با زن حرام مادری و پدری را در حرام است و اگر در اینجا زن بمنزله جد شده است نظر بر شوهر از زن حرام است  
و در نسبت با زن حرام مادری است بر رضاعی با نسب و منتهی اعتبار از آن جهت که در هر دو زن داشته باشد یکی از دو زن نشاء شریفه  
از شوهر فرزند را در شوهر را در شوهر حرام میشود چون شریفه بمنزله دختر شوهر  
شوهر میشود و زن بمنزله حرام فرزند شوهر میشود و هر دو حرام حیاتی است که در حرام است بر رضاع و در اینجا هیچکس  
در نسبت و منتهی در حکم عدم است قلم بهم با آنکه علی الله هو المنصور و دلیل بر اعتبار این نوع منتهی انکار است فصل مذکور شد نسبت  
خصوصا آنکه لازم است در دیگر است بطور معکوس و در مثل است که خواهر زن شریفه در شوهر را در شوهر زن  
شود و زن بمنزله خواهر زن میشود که بر رضاعی فرزند است زیرا که انشا الله است کچین بمنزله باعث نشاء شریفه به  
مقتضا عدم ابر و در اصل جلاله است که در رضاعی خویشی و این چنانکه تعلق بنسب میکند همین تعلق بر رضاع میکند و  
که زن را بیکر چنانکه مادر نسبی و بر رضاعی و بر رضاعی و بر رضاعی و بر رضاعی و بر رضاعی و بر رضاعی و بر رضاعی و بر رضاعی  
شد فصل چهارم در بیان بعضی از مواردی است که در حصول رضاع نشاء و فرزند  
تحقق او باشد از شرط ضروری است خواه شاهد یا شهادت عملی و در قول شهادت شرط است که بفصل شهادت دهند با این  
فلان طفل از پستان فلان زن او شرب حاصل شده از ولادت عجز شریفه یا در وقت میل یا مانند آن در بی با کتیا روزی تا غرضه ایست  
و بر شهادت با یک رضاع شرعی عمل آمده که در نسب بجای تحقق خلاف در شهادت حرم و کتیا و کتیا در بعضی از رضاعی  
بماند و بعضی از فقها بگویند و در این مورد و در شهادت است که شاهد است و بقیه خود نماید و در کتیا عا که شرب است و در  
بدان حکم شرعی که بر وفق عامه ضروری است مثل آنکه شاهد عا همان حاکم است و در این مورد و در کتیا عا که شرب است و در  
این باز احوط است که در رضاع با این طریق و این رضاع با عا شرب است

ثابت میشود فقط در حق طرف دین در رصع و عت مشورین و ولج شدن نفقه و مانند آنها غیر از حرم نکاح و محرمیت نمیشود علی  
المشهور المنصور هرگاه شخصی مالک شود پدید میآید در رضاعی با پدر رضاعی او مانند پسران از چوین خواهر رضاعی و فرزندان پسران از او  
میشوند چنانکه در نسب از او میشود و پدر رضاعی و کاتب ندارد بر فرزند رضاعی و مادر رضاعی چنانچه شناخت نماند و گواهی و رضاع بر فعل  
است و اگر فعل او را بکشد در عوض میکشند مثل پدر فی بیعت که در عوض فرزند میتوان کشت و همچنین استیفاء محدود از فعل میتوان نمود  
و در قمریت داخل نیست حکم پدر اگر فاضول باشد بر فعل ارباب و بی بیعت فعل ارباب و غیره نماند و نمیتوان نمود ستم با محرم رضاعی خلوت نمود  
و در مثل محرم نسبی حرام است خلوت کردن با او اما با جنین با جنین که در روزنا جنین با جنین که در روزنا جنین با جنین که در روزنا جنین با جنین  
الاشهر و محرم نسبی رضاعی اجناسی است نیست و در مسائل گفته که اصل در محرم خاوند با جنین قول نبی صواب است علیه و الا لکن  
انکه لا محالون و جل امر او ان تاثرها شیطان و از جهت شریف معلوم کردید چون مردن بیکانه در یکجا خلوت کنند تا انکه ایشان  
شیطانان و ابهت در اغوا و اضلال ایشان میباشد و معتبر از خلوت محرمات است که مائلی از روزن در اینجا میباشد چنانکه بعضی گفته اند  
بعضی با محرم مبرود و زوج او با بر بعد زوج و امثالان که محرم او نیستند در خانها و دیوارها و طاقها و میزها هر یک در موضع خود و مائلی در اینجا  
نمیشود اگر چه هیچ عمل در میان باشد با حرام است عملی الا نفع و اگر هر یکی از ایشان در دوازده معلوم در دیوارها و طاقها و میزها باشد و در اینجا میزها  
باعتبار جایز است بشرط تعدد در افق و اگر چنانچه در افق آن در او مانند مطبخ و مستراح و بند و درونی که بسط و بالاخانه مبرود متحد باشد با اجازت  
نهیست و حرمت بدون ثالث بلکه با پدر و افق بر بوره کلا منع میباشد که در وقت احتیاج بطبخ و مستراح و از بیاب کسب است ما از حرف پایین  
آمدن باین بالا رفتن که هر یکی از طاق خود مبرود باعث خابیت نشود چه معلوم است که در وقت خواب و غیر یکی از افق بر بوره سبب اتصال  
خلوت میشود در صورت تعدد در افق پس اگر باب مسکن و طاق هر کدام عاصمه میباشد مثل اینکه طاقی چند در نوی همی همی یک باشد  
هر یک در بعضی از آن بیونان ساکن شود و لکن در وقت پیر شدن هر کدام از ایشان باب خارج نداشته باشد بلکه باعث بروز مسکن  
اند که چون سبب خلوت با حرام است با عدم ثالث و در مسائل گفته اند این مسئله از محرمات است با این که چنانچه با این که اکثر  
مردمان مبتلا است بحال این نمکنند و از غضب جناری و مواخذة قهاری انکسرت علاوه بر شواغل واهی فاضل و خایف نمیشوند و با کس  
از اینای این همان در اکثر او ان که برادرش بهر آن با بسفر رفتن با زن و بدون ثالث در یک بیت شب و روز سکنی میکند بلکه بیونان هم میباشد  
یا اینکه کسی چون زوجه اش تنها است مائلی گرفته که شبها ضعیف در او طاق و ملازم در خانه و در همان میزها و غیر است زوج و مائلی  
او را نماید و حرمت خلوت با اجنبیه بدون ثالث مطلقا ثابت خواهد باشد یا روزی که با این مسئله کسی عمل نماید در وقت عمر نکاح  
زنا و فواحش میگردند و در محرمات است بعضی از اعاظم علما و شهادت صحیح در گفتار و فاضل مجلسی زنج در بیان تفصیل فکرو  
اند و در جواب الانوار و غیر آن چند معتبر روایت کرده اند که روزی حضرت موسی علی نبینا و علیا السلام نشسته بودند ناگاه شیطان بنزد آن  
حضرت نامد و کلاه در دست برنگهای مختلف پس کلاه را از سر داشت بنزد حضرت نامد موسی گفت تو کیستی گفت ای پسر موسی  
گفت خانه ترا خدایت از دیار خانه چه کسی نم کرد و اند این کلام را بر او چه فرمودند ایشان گفت دلهای فرزندان آدم را با این رنگ مینمایم بنام  
گفت و از برون بان کلاه که چون فرزند آدم از آن بکند نور او مسلط میشود گفت و فطی که بنمود عجب آمد و عمل خود را پیش از آن که گاه خود را  
داند که گفت ای موسی که خلوت مکن با زن که بر تو حرام باشد که هر که با چنین زن خلوت کند من خود متوجه گمراه کردن او میشوم و او را با  
نمیکند آدم و موسی بگفت که تا او را بمصیبت اندازم زنها که با خدا عهد مکن که هر که با خدا عهد کند خود متوجه او میشوم و با صحت خود او را نمی کند  
و موسی بگفت که گفتم از بجهت خود وفا کند و هر گاه قصد تصدق بکنی نزد بعزل او که هر که قصد تصدق میکند باز خود متوجه او میشود  
و او را با عوان خود نمیکند آدم و عهد بگفت تا طاعت دارم که او را پشیمان کنم و در آنوار نمائش و بجا روایت کرده اند که جناب اقدس از حضرت  
نوح علیا السلام روایت کرد که شیطان در سفینه با او سخن میگوید و بر قول و صفت او این نود و ان هفت که با نوح و بنیامین پس مباشرت  
نوابه را از محشر بر رت کرد و در حق که مباح کرده بود جمیع شمار از او سخن میگوید کرده بود پس حرام و را کشت در اکل آن و زنها که مکن که تکی  
را در آن روز ای که بیستی چندانکه طاق و لاکه بودم و بجهت آدم را ما و در شدم و ابا کردم و غیر من البته از این که با زن اجنبیه خلوت کنی



توضیح

پست واحد و تکه تو خاوت کردی من تا ک شمام بشوم واقع میسازم بر تو و ساوس خود را که بکش از حق می نمود جناب قدر الهی را بکنند و زنی ۱۹۲

که کلام شیطانی درستی من جاری نمودم حق بایر انسان و عقابیم مؤلف حقیر گوید که اگر چه در ضمن این مسائل رضاع در دو اساطنه تیریز  
 سالها الله وجهه الرزق من آلهن بن خورشید با حکم بار خاوض و مما از سوء اعمال عبادین بلاد و سایر بلاد و غیر آن غیر محرم الحرام در کما  
 هزار و دو و بیست و شصت و نه هجری افقاده بود تا با خرم از نور شدت عظیم داشت و جمع کثیر از آثار و افعال با احد رخا فامش ازین در اینجا  
 بلکه جاودا گشتند با اینکه اکثر ایشان بنواحی قرآن شدت عرض باغرا نین نوبه بودند و مضمون این آیات مناسب احوال ایشان  
 که از دیوان منسوب به حاصل اولی الامر و انکم الله و من از غفلت من کت و کلاه اسنای بومی من الموثاقر بوم ما قد داد بوم قد  
 بوم ما قد داد بوم خشن آردی و اذ افقدت فی الحذر و این آیات در توحید این باب و به نیز از این جناب مرویت و مع هذا انقاصه و ابان  
 خاطر و مع ما طر و ضیق مجال و لیل الالبال و اضطراب مجال و تشتت الاحوال بغوث الاولاد و العیال توکل بملطف عظیم ذلجلال بعد  
 از رضا بضا و قد خالق متعال کریم در کج آنرا و با نور بلا نشسته و رابطه تعلق از ملک هستی گشته از عرض چهرت و کثرت هشت  
 خود را معدودا زاهدان تو را نشسته بدون فزونی با کمال اجرات مشغول نظر بر احکام رضاع و تزییر مسائل آن شده کلینی ایمریکان ز خال کبی  
 سر بر دکنند بر حال ننده بن از خود نظر کنند و با وجود این بحول قوه ربنا لا یأبئ بعون الملک الوهاب مصلیا علی شرف القوس  
 الاطیاب محمد و عشره الطیبه الانجیبا استقصا اکثر احکام رضاع بلکه جمیع مسائل ضرر زنده ان حاصل کردید و چون مسائل مشکل و احکام  
 معضله که متضمن فواید معدومها و منج منافع لا تصحی است بدان بیان کننده در جاز مطالعه کنده کان است که با قصور باع و فقدان  
 در باری نظریه و علم و خبر بان طعن و تعیب که قره و تشریح مقتضای من صنف فضا استهدف بخطا مؤلف نگاشته بلکه  
 متنازع فیها و بصورت عنما تا اتمل فرمایند و لا یبطل کیمیا اثر علم علماء عصر که صد و در ایشان مخزن اسرار غیبی زبان گوهر ایشان است  
 ترجمان اخبار از راه است ساینده بعد از تحقق علم بخاطر اصلاح ان سعی کنند و اجزاء در رجوع به عالم غایبان جاهل و شفیقان زمان  
 عاجل نماید چه بزرگان فرموده اند کمال عمل رجال و کمال مقام مقال اگر چه ایشان ملقب بلباس علماء گشته اند و خود را از زمره اهل علم  
 شمرند لکن بر این حال ایشان از عوام بدند و دل ایشان از آنها سزاوار است و در دو شب و تحسین جاه و منصبها نیز از روح دین و مذهب  
 میدانند و عا بهما افزان و امثال در راه و جلال نا اظهار فضیلت بر جمعی از عوام برای جمع مال حلال و حرام بکنند پای اعتقاد ایشان  
 و اصول عقایدشان نادیده رسوم و ملت را در دیندا خنوبه یعنی چند از برای خود ساخته و پرداخته و از مقتضای حکمت نا  
 اند نظمی ناطق اگر چه کجاست حاصل نگویم معرفت سبحا فرما که علایق از بدن قطع شود در طلب جاهل جاودانی مانع غافل از آنکه  
 حکمت حقیقه همانست که شریعت نبویه مقرر فرموده اند و ندانسته اند که علم بدون عمل که هیچ ضلال دیدن طاعت خستین و وبالست  
 نو کدر علم خود بیون باشی عارف کرد کار چون باشی و کویا بکوشش ایشان نرسیده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده قصم ظهر عیب  
 انسان عالم و متکبر و جاهل متکبر یعنی و نفیست ترا شکسته بگو علی که پرده شرع را زد و علم خود عمل نکند و دیگر جاهلی که ادعیا  
 نداند و بدون علم عبادت کند از حجت و مجاور با ست انواع بدعت در دین مبین که با مال و داجع بکفر و الحاد و بغاوت اتحاد میشود و عوام  
 الانعام را بضلالت میاندازند و در کتاب جمیع معارف ملامی ایشان ترا جرات میدهند و متشابهات با ایشان را بجهت عوام فریب  
 نموده اند و انرا کمال دانش میدهند و از تحصیل معارف و عبادات باز میمانند که هر خود را صرف تعلیم ادب میاندازند و ساینده در این اشکول  
 و شبهها تا لطف ساخته نه در عقاید دینیه از تبه نیت بین عوام تجاوز نموده و شبیه مذموم ایای بر جا کرده گاهی این رای میگویند  
 و معانی انطورا اختیار و میانه انداز اکثر معلوم آگاه و در معرفت خدا کرامند بیک بقیاس عقل یونان نرسد کن بدو ایمانی و باجهت  
 این چنان پتلا و که هیچکس مثل او خدا را نشا خند و صفات او ندانسته و شبهها جدیدت کلامه را ایمان عوام انرا خمن را انضاط احکام  
 بجز این عبادات میدانند و با انضاط کاسد و مناع کاسد و فرود و فریب شده از علوم دینیه که غشا سفادات و نبوتیه و اخرتیه اند  
 باز میمانند و غافل ازین شده اند که این شکول و شبهها ترا مدخلیتی در تصحیح عقاید نیست و از پیچیدگی عقاید اکثر عوام انرا سر که بدام فریب  
 ایشان خلفاوه اند که حکم ترا نفاها است بل غایبه بعضی از مسائل این علم است که اگر ملحد یا ضالبدی در مقام ضرب چوبین تولید تشکیک

بومین

بوقاعد علمنا طره وضع وضع میتوان نمود و تعلیم اینها بر عوام باعث ضلالت آنها بلاملاکلام میباشد و داعی بین سوامی است جادو با است طلب  
علوی شان و مثل چیز دیگر نیست و آن نیز در هر مرتبه والی باعث دفع و بابت و دنیا میشود و کفایم صغیر و تشایم اهل علم و لغت  
میباشد عقاید بر عوام منجر به الحاد و کفر و فساد عقیده ایشان میشود و بخت که بملوک کوفی بودی شیخ شتاب و علی بودی و صلا  
معتقدات علما مشهور بین استقامت سابقه و معرفت با فاهم مستقیم و اهر که با ایشان بیان نمیدانند شعر حکمت پویانهاست  
فلسف است و هوا حکمت ایمانان فرموده پیشتر است و باطنی از علوم حقیقه الهیه و مسایل عقیده و از عمل نمودن با اولیای امور و با  
از عاریت مایم از انشاء ناهق و عبادتگاه باری شده اند فرد علم بین خطاست و تفسیر حدیث هر که خواند غلبه بر کرد خبیث  
و در تحصیل مال و مال از حرام و ملال تشویشی از عذاب لیان دارند که از بیعت است که نصیب از آنکان از آنها در محبت قلبی  
میشود بخت خود در شکایت اندک است اما داخل جلال و اقزاف مشاغل طریقه از تکرار نکال صحت مستصحب است بخلاف دیگر  
که بود از هر کجا نانو و اندازند از هر چه باشد بگردانند و آنچه پیش از این شرح مینمایند شعر که در از آمدند و آنها بر نگاهای و استان بند  
مک از آمدند شکر و نند به هماغه استخوان ندهند و معلوم است که در آن سطاق حاصل نمیشود مگر با یک صغیر و نقل شیخ  
اوقات از هر خلایق و همیشه در او تمام اوصاف حسنه محل باشد و علی التدرام عز و جود الزام هر شیخ شرح بین مبین و بیاض کا  
شرح مبین و صرف و عنان عزیمت شرح جانبی باشد خواص و عمواف و دست تربیتش در آن است و درین وجود به بیاض با هر آنقا  
صفت او پیش در کجا عاوج مانند مجرم ظاهر بوده باشد و عوام ناسر که دره فایزه جود و اعتقاد چون بهایها باشد اندر جان  
عدک و انضام کوشش است غرامت هدیه نماید شعر نمیکردند از باب بصیرت از خدا غافل محال است این که سوزن کرد از آهن ریخته  
پروای روی پران بکفان بوی و صراحت شود در نفس زنده از یاد خدا غافل کاشها است با صبح داد از استن پنهان مشهور  
غیر کل زین نیم آشنا غافل بشکل این که هست از دستها است ثویالات مشورتها میتوان از دستگیر چون عصا غافل و در رسیدن و شوق  
از سبب عورتها از خالق ارض منتهای چنان منظور است نا ایکنها با کان بر با اگر بر سوال عزیز چشم طمع از او شود از ابرو پستان  
ست تقدی در آن فکر و درقی راستی کن که استان در ستند در جهان داستان قوی هستند والا اگر اهل اسب از سبب بقوه شمشیر  
و قدره محبت و جستن طرف مکر و جلد و بیای اینها با خواستش زبان جلد و طعمها اندر نماید شطرنج بخت از هر چیز است  
شرفا که اندیشگان عالم پیشور کنی دست ناچند در بختان و بوی کفی خاوت خاص و او بختان خواهد بود در خانگی و حضور و است  
که در کفی چند در خواب در عروای پروا انقدر جواب نگوار که در کوی شب خواب تودین نیست که از پیگری روز روز  
خود را شبی بچو کفی و اگر در تحصیل عاوض الهیه و کسب کسب ملک و سعی در استیلا قوه عقیده و جهد و جهد است فاهم سعادتی است  
صرف وقت در تقاضای جفاات جبهله و وضع اخلاق رذیله و پواریش و شوق و اشتیاق و لذات جسمانی نگردد و از اینها با اهل دنیا و نه با  
از باب هوس و هوا الطران نماید عالمان از عالمی که مقدس بالاش و تبارش از دنیا ایشان والا اثر بگرد شرفنا الهیات که بود  
در راه عشق اسودگی سر بر در ناست خوت پالودک فاذا از صبر بخود استیجاب حرام که توانی فدیه به عشق کام فیرا کای و نیزه کا  
نیم راه عشق استلین و حاتم نیست نیست جز نفوی زنده نوشته نان و عاوا با اهل در گوشه و چون علم خود و نفس لایق  
و محبوبی خود چه مطلوبت لذت و لذت با جوی در و انبساط که از بر اهل عاوا و شرف حاصل است هر که از اینها غیر ایشان میسر نیست و از  
جمله فواید علم در دنیا است و اعجاب از زبانها و شرف و شرف و احرام آن در دنیا در جمیع طوایف است و حکم علما در نزد اولاد و  
الافراد و مطامع و احوال ایشان در نزد سلاطین کامکاران از الامام و حکیم مطلق جلال شان بیکت کامله خود طایع جمیع خواص عوام  
و بجزول فرود بر عظیم و احرام اهل علم و در باب اهل ان فرود و آینه آینه مشرق و عاوا و العلماء استی از بندگان علم از خدا است  
و در بعضی ملامتین و مبتدیان باطنی بخدا مکن و جلال شریف و خدای طایع اسامه و لغت و صاحبان و اهل درج و بقیه با  
از سلسله محله و طایفه جلیله کرده اند و در در از انجا در مستقیم و محرم خود میفان ضلالت و کاهای اینها در میان و اهل لایق  
شرفا البیحا کوشش است البغیر و بند از همان هفت هفت ماه و مایل و سال صحت عادت کن که بویک کشتان میشود

فصل فی غیبت

این بحث الحاکم پس استخوانی و کما است و باب محافظت در فرستاید که از بدعتها و طریقهای که اهل بدعت و اهواء اختراع نموده احتراز نمایند  
 چه اینجاست در عین ضلال اقدام عقول ایشان از پی روی طریق حق بدعت است برای اظهار فضیلت و کمال در مجمع رجال از نور محبت  
 و جلال سیوف السنخ و ساز اجتهال مقال نیز نموده من غیضال علی الاضلال از عرض سفته و خیال با عدم اغفال از خداوند متعال  
 بر راه وجدال مهتال میشوند و بلبس ابلهین مضان باطل خود را بجلوه عوام ناس بدون خوف و هراس میدهند و آن پیچاره کار از  
 سلو و شرایع دین و مناهج یقین منع نموده بوی طغیان و کفر اهری میبندازند شعش فائقان خاموش بودن دم نمیباید زدن عالم  
 اسوده را بر هم نمیباید زدن پیش اهل حال میباید لبز کفتر است چون طرف ایمنه باشد دم نمی باید زدن جای شادی نیست  
 زیرا اینسیر نه بلیگون خنده در هنگامه ما تم نمیباید زدن پس طریق صحیح است که هر کس عقاید خود را انصاحی می اخذ کند و  
 خود را از صفات ذمه بیه و اخلاقی خبیثه پاک سازد و با اعمال صالحه و طاعات مشغول گردد و منعرض تفکر و انچه از طواف او پیش  
 نگردد تا الطاف ربانی بر او نیاید و اگر الفتا بالله کمی باقی بماند و پیش از آنکه دفع تشکیکات او بشود و ایمان از برای او حاصل گردد  
 از دنیا برود کافر و فحاش است و انهای که ایمان بخدا و رسول و روز حجتا بر سبب اجمال دارند و این در قلب ایشان رسوخ کرده است ازین  
 خطر دور نماند و شاهد برین آنچه پیش است کمی دین از عقاید اهل صلاح و تقوی از تمام الناس میمانند کوه پاریجا و اصلان از برای کفر  
 انها نیست و تشبهات و تشکیکات اهل عدل و شجاعان نمی نمایند و از تشکیکات انها اضطرابی بهم نمیرسانند و از منجر است که وارد  
 شده است که اگر اهل محبت بجا خواهند بود و باغبان بدست معتمد منع شده است از عبور و محبت و نظر در خدا و صفات  
 او چنانکه در انوار رفیقا نه از شیخنا این باب و به طاب ثراه با سنا و خود از امام ابی عبد الله متجمعین بن محمد الصادق علیه السلام و این  
 نموده که رسول صلی الله علیه و آله فرمودند دخل الجنة فرأیت اکثر اهلها البله یعنی اهل هشت شدم و اکثر اهل این بلد بود عرض کرد  
 بله کیست فرمودند غافل در خرف غافل از شرف خاص گوید که شاید در از خرف عقاید حقه باشد چنانکه در مقامت هم در او است تا ان  
 متی الاخر او در خرف دیگر کفالی از نفس است وارد شده که جناب رسول خدا فرمودند ان اکثر اهل الجنة البله و جمع البله من کفرت  
 اکثر اهل الجنة البله جمع الابله و الابله فی البله یعنی البله و الابله من الشر المطبوع علی الخیر و قبل البله هاهم الله  
 غلب علیهم سلامه الصادق حسن الظن بالناس لا یحتمل غلوا من دنیاهم فیها و احدی الثمن فیها و اقلوا علی الخیر ففعلوا و انما  
 بما و استحقوا ان یکنوا اکثر اهل الجنة فاما الابله الابله لا عقل له فلبس بر ما ننویس چون ان سلامت صدق حسن ظن بر مردم دارند  
 و به و غافل و شر در ایشان نیست اگر استعدا و موخر شده است که بعقلند و در زاهدان بنا چون شرح از ایشان صادر نمیشود  
 ابابند در نظر ایشان و باه و در بنا چون مداخله ندارند و غافل از بنای اهل دنیا باشد و اندر احوال با موزان خرف نموده اند از بیخیر میمانند  
 بله در نظر ایشان شده اند با اینکه اکثر اهل هشتا پستانند چه غافل از شر و مطبوع اند بر خیر است مسائل که هرگز نمی نمایند و عقاید حقه  
 که اعظم خیر است برقرار شده اند و ستر برین است که بجا آنچه را که از شرع رسیده است چون اعتقاد کردند و فراموش کردند و باقی میمانند  
 و چون ذهن ایشان از فهمیدن شبهات فاسد و به تشکیکات و ترغیب معناد و ناظر نشده اند در دنیا ایشان شان و شبهه خلیجان نمیکند با  
 اینکه کابر علماء فریقین در معرفت علوم الهی افرار بجز عدم فهم خود نموده اند و شیخ روح در کتکول انبشمر را از امام غزالی غافل نموده  
 شرح کرد که من زلم محرم نشد که و انداناسر اند که معنوی نشد هفتاد و دو شا فکر کردم شجره و معنوی معلوم شد که هیچ معنوی  
 و بعد ازین فریب با بنضمون از او ایچا چند در کتاب ذکر کرده و همچنین از جبار الله زبختی و نیز از نصیر الدین حالی که از عاظم متکلمین است  
 منقول است که گفت هفتاد و دو علوم عقلیه فکر کرده و کتابها چنانچه در انها تصنیف کردم پیش ازین بنا فم که اینها و انما لغت و دین  
 هم یقین عجزهای فیما از من بالاتر است و این کلام است عین چه کلام که در فکر و محبت فرو رفته و عقاید خود را از عقل ظاهر خود اخذ  
 کرده اند و بگم نیست خود عقیده بدست آورده اند ایشان را ایشان عدمی و با عطا نیست چنانچه از ایشان هر چه در فکر و تشکیک  
 و شبهات و کاهی عنفاست میکند و بان خطیها هم برسانند بعد از آن در دلش در تشکیکات و اشباهند و اگر در بنحو است که در ان  
 در باب اول استعدا و او که در بعضی از عقاید دینی شکی ندارند و انها مانند کسی هستند که در کشتی شکسته نشسته باشند و کشتی در

فی توطئه

اب قاره موج از اوجی بگرداند و غالب نیست که چنین کشتی غرق میشود شمر بتکلیف شریکهای خود بنام تمام چشم نشوق غنای  
 خویشم که برنده بخت است بیکر من اسپر بند کران و غای خودیشم سفینه در غنای شرم من توان انداخت ز بسکه منفعل فکر  
 خویشم و چون جمل مرکب که عبارت از اینک کج میماند و اندک باخلاف و افرایند و چنان دانند که حق را بافته است و نمیدانند که  
 میدانند برایشان غالب شده و آن بدترین زمان است دفع آن در نهایت صعب است همین آنکه انحال بعضی از طلب مشاهده میشود  
 و لطیفه ادواح اعتراف بجز از معالجه اش کرده اند از پنجه صبیحه فرمودند که هر از معالجه که و ابرص عاجز نیستم و از عاجز عاجز  
 از بیکیان که در بنصر زمان پیدا میشوند و از غای بیوت و امامت میکنند و در مقابل کلام خدا ترهات و کلمات چند میباشند  
 از اهل فضل کمال پیری ایشان میکنند با وجود اینکه میدانند که خودشان در علم و فضیلت برایشان از مدعیان پدید میآیند مع  
 از جمل مرکب که دارند و در قلب ایشان رسوخ کرده مفاد او میشوند چنانکه در خصوص من متوجه باب ضلال که بر وجه اجال احوال او در  
 سالفه مذکور بود جمع کثیر از فضلا که از باب مذاکره باطله و راه فاسده بودند تصدیق قول و کرم از جان و مال و عرض  
 گذشتند و از انقباض صاحبین و اهل بدیع و یقین که با اصطلاح ایشان قشیر بودند احدی رکن و معیار آن ضلالت و مضل خودند و در  
 اعتقاد صحیح و حال طفولیت اخذ کرده بودند ثابت و برقرار ماندند و آنچه است چون باب پلید قوه و بط عبارتند ایشان است  
 صحیح لاطیلا و او که در قرآن مجید نوشته بود میگردند شیخنا الله بما اظهار فضیلت معرکه ساختن افتادری اند که در  
 چند سانی نام خود با صد فسون او روی در دام خود چند بکشای از زبان لاف چند بیایی که افانند و کراف نه فروغ حکم آمد  
 نه اصول شرم بادت از خدا و از رسول نوحه با الله من شرفه و انفسنا و من سبنا اهلنا و کفیت شناختن اینهن است که از  
 مطالب استدلالات خود با رجعی از معرفین با استقامت سلیقه و مترهین از نصیحت تقلید معروض فاید که ایشان تصویب  
 از جمل مرکب بری و اگر تخطیه کردند و او مدعی نباشد مثلا با برضی خواهد بود و یک مطلب استدلالات کفاد و شناختن این  
 نمیتوان کرد و باعث جمل مرکب و سبب با عوجاج سلیقه و کجی ذهن است خلاصه اعتقادی که مطابق واقع نباشد از افراد یقین  
 نیست اگرچه صاحبان جنم داشته باشند به اینکه مطابق واقع است بلکه جمل که خواهد بود قریبین ضد جبر و شواست  
 راه که جرم ددان معیار است و مقابل جمل مرکب چون موافق با واقع در آن لازم است و مورد یقین و متعلق آن با از لوازم و اجزای  
 است مانند وجود واجب سبحانه و صفات کالیه او و با حث متعلقه به نبوت و امامت و احوال نشا اثرات با انرا مدخلتی  
 این نیست چون حفاظ امور می کلامان بدون ان تمام و جاهل آنها از اهل اسلام است و مطلق علم و یقین خواهد بود و متعلقه  
 باشد با غیرین نفس انانیت کمال و شاهد در حرحسن و جمال و اصول و معارف و اباحت و دخول در خیل جرات و امور و نشانی  
 یقین در مباحث الهیه و مطالب صیغه در تحصیل سعادت اخرونه و اکل و در تکمیل نفوس نشانه اذخ است زیرا که ایمان و خوف بدانکه  
 اصلان و عین است و نشا علوم شاخ و برگ آن در استکباری در انور بدون ان غیر حاصل و فائذان در حزب کفار داخل است پس از  
 باید که یقین خود را با استماع سخن اهل باطل و عالیه ایمان جاهل ضایع نماید فردی تا با خوری هشدار هشدار عبارات  
 شریعتی آنکه دارد اما طریقی که استماع علوم و هیئت فقهیه با چهار و استنباط از مآخذ شریقه است و اگر قوه انظار داشته باشد با معارف  
 خود را بفهمد و باید علم بصفت قوه اجتهاد خود حاصل کند و در پی نفس شیطانی افشور و بجز فکر فتن مناسبت چند خود را از جمله  
 شمار و چون بتقلید اخذ کند باید بچهد و ایشاست و بصفت و صفات و عدالت او بر خورد بطریقیکه در علم اصول مبین است و اگر  
 ان در باب علم مذکور کردید با از خود بچهد و جامع الشریعه با از کتاب صحیح او با از واسطه فاعدا که چه بکفر باشد با خلاف کفایت  
 اخذ میکند و اول این دو طریق اشم و کنا هکار و عدد و غیره مجموع در نزد کواست و التسم علی من التبع الهدی باب ششم در  
 بی تواری جمله اجماع و عقاب تارک ان با آنکه چون بعضی از احکام عطفون والدین و بر و اخشا ابون سابقین مذکور کردید مقام  
 معضول است که قواب صله از جام و عقاب تارک ان بطریق ایجاز بر بصیرت شفقان این در مجاز و تدبیر فیه تکان خواهد ماند  
 سرچ این از بقلیم نظر بر اید و تعیین کلام درین مقام محتاج بچند بیانش اول بدانکه صلح افضل طاعات و اکل بر است

در بیان عقاب تارک

بیت شکر  
و دعا

تعالی و اتقوا الله الذی تساءلون به و الاکرام و ارحام جمع رحم است بفتح الراء و کسر الحاء چنانکه در مجمع البحرین گفته و مراد از ارحام ارحام  
 قرابت است که در بدو ذکر از برای حقوق خدا و حقوق ارحام در مقام سوال باز داشته خواهند شد و ایضا قال تعالی ما تقدر الله  
 ولا تشرکوا به شئاً و یا والدین الذین انزلناهم بقدرنا یعنی بندگی کند خدا را و هیچ چیز پریشانی از او ندارد و در بدو و نسبت به او  
 و خویشان احسان و نیکی بجا آورد و درین به خودشان از ادب احسان با والدین در بجا آورد فرموده در کافی بحره بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر  
 علیه السلام روایت کرده که صله ارحام تزکی الاعمال و تقوی الاموال و تدفع الهوی و تیسر الحسنا و تعفی فی الاجل یعنی صله ارحام اعمال  
 پاکیزه میکند و اموال از آن باده منماید و بلاها را دفع میکند و اجل را بناخیزه میکند و نیز در کافی از همان راه بسند وثوق روایت نموده که  
 انتم و فرموده صله ارحام تحسن الخلق و تصح الکف و تطیب القصر و تصدی الرزق و تعفی فی الاجل یعنی صله ارحام خلق را نیکی  
 گرداند و ستر آکثاره میکند و در دنیا و ستم میدهد و اجل را بناخیزه میکند و در دنیا و ستم میکند و در دنیا و ستم میکند و در دنیا و ستم میکند  
 بسند صحیح روایت کرده که فرمودند و صلاتها من امتی و الغایب منهم و من فی صلاب الرجال و ارحام النساء الیوم الفیض ان اصل  
 الرحم وان کانت منه علی صبیح من سنه قال ذلک من القربن یعنی وصفت میکنم حاضرین امت خود او فاشین ایشان را و کسان را که در پشت  
 پیدان و ارحام مادران هستند تا روز قیامت که صله رحم بجا آوردند که چه دوری میان ایشان یکبار باشد بدست یکبار بر زمین  
 است و نیز در کافی بسند وثوق از حضرت ابوعبید الله علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ان القوم یکونون  
 فروعاً و لا یکنون ریشه فصاون ارحامهم یعنی اموال و طولی اعمارهم بکفر اذ کانوا ابراراً یعنی نیامیشود که قومی خوب نیباشند از  
 اهل جور و معصیت نیباشند لکن صله رحم بجا آورند باین سببهای ایشان زیاده میشود و عمرها ایشان طولانی گردید اگر خوب  
 چگونگی خواهند بود و نیز از جناب صلی الله علیه و آله روایت کرده که من ستره الفشقی لاجل ان زاد فی الرزق فاصل بعد یعنی هر که خوا  
 که خدا اجل و بناخیزه اند یعنی عمر او را بکند و در دنیا و ستم کرد و صله رحم بجا آورد و لفظ ستم در حدیث غیبی و ظاهر در حدیث  
 است قال فی الصحاح نسات الشقی نساى اى اقرته و فی القاموس من نسه کنه اى اقرته و در حدیث دیگر فرموده که ثواب صدقه و مقابل  
 و ثواب قرض هجده مقابل است و ثواب حنایا برادران دینی بیست مقابل و ثواب حنایا خویشان بیست و چهار مقابل  
 و در کافی از آنحضرت روایت نموده که فرمودند ان عمل الخیر ثوابها صله الرحم بدستی که ثواب هیچ طاعتی نود در آن صله رحم بیست  
 ان نرسد و ان چیز است صادق علیه السلام روایت که صله رحم حنایا و نساى و انسان میکند و صله رحم است که عمر را بکند  
 میکند و از بدنها او بر محافظت مینماید و فرموده که صله رحم و نیکی با همسایگان خانها را باها میکند و عمر را زیاد مینماید و نیز  
 از آنحضرت در کافی روایت نموده که فرمودند ما تعلم شینا بریدی فی العمل الا صله الرحم حتى ان الرجل یكون اجله ثلاث سنین فیکون  
 وصولاً للرحم فیرید الله فی عمره ثلاثین فیکون اجله ثلاثاً و ثلاثین سنه فیکون قاطعاً للرحم فیکتسبه  
 ثلاثین سنه و یعمل اجله الا ثلاث سنین یعنی نهدا چیز پر اگر کسی را بکند که صله رحم حتی اینکه میشود که از عمر کسی سه سال باقی مانده  
 باشد و صله رحم بجا آورد خدا عمر او را سی سال بکند و سی و سه سال بکند و سی و سه سال بکند و سی و سه سال باقی مانده باشد  
 قطع رحم نماید خدا سی سال عمر او را که و ناقص کند و سی سال بکند و سی و سه سال بکند و سی و سه سال باقی مانده باشد  
 کرده که فرمودند من مشی الذی قرأه بنفسه و ما للصل جمع اعطاء الله عن رجل اجر ما تمشید و لیکل خطوه اربعون الف حسنة  
 و جمع اربعون الف حسنة و وضع لمن الذر جامله للسککان کن عبد الله عن رجل ما تمشید صابراً محتسباً خالصاً یعنی اینکه هر که  
 برود بیدین نیک قرآنی خود بنفسه و مال خود برای اینکه صله رحم بجا آورد عطا میکند خداوند عز و جل ابر صد شمشید و از برای او ستم  
 هر خطوه و گامی که در راه بر داشته چهار صد حسنة و هر خطوه از او در هر خطوه اش چهار هزار است و بلند است و برای او چهار صد حسنة  
 در هر خطوه که پیش و کند ای عز و جل را صد سال عبادت کرده باشد صابراً و محتسباً و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که  
 ارحام یکدیگر هم افضل است از هزاران درود هم در خدا و با عبادت بسیار و عبادت نبوت که پرسیدند از فضل صدقات فرموده  
 خویش اگر چه دشمن باشد و فرموده صدقه نیک و حال آنکه خویش را حاج باشد و در آن زمانه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله

روایت نموده که فرمودند صلوات بر او و التماس سعی صلوات بر او کند اگر چه بسلام کردن باشد و در آن تقیبه است بر اینکه سلام داخل صلوات  
 در کتاب است و توفیق استحقاق بنام روایت کرده که از حضرت ابی عبد الله علیه السلام شنیدم که میفرمود و فاتح صلوة الرحم والبرهة و توفیق استحقاق  
 من الذنوب نصلوا او عامکم و بزرگوارانکم و لو بمن السلام و در ایجاب یعنی بدستیک صلوة رحم و بر و احتیاطا کما سهل و انما یکن و انگاه  
 عصم و نه ایندین صلوة بکنید ارحام خود را و بر و احتیاطا نماید بر برادران مؤمن هر چند بحسن سلام و در جوابی شدن و در کتاب اینده اینها  
 بسته هیچ روایت نموده که صلوة الرحم توفیق استحقاق بود الغنمة و هو منساق فی العز و لقی صاحب التوفیق صلوة رحم سهل و انما یکن و کما در  
 قیامت و باعث تاخیر در میشود و ان مضاعف سو و نگاه میدارد و علاوه بر آنچه از اخبار متواتر و مستفاد میشود و بجهت و معاینه ثابت است که صلوة  
 رحم باعث قیامت عرو و وسعت رزق و جبهت احوال میگرد و در فایده بر ثواب خیرت و فواید دیگر و توفیق هیچ عملی از اعمال خیر صلوة ارحام نمیباشد  
 اثر هیچ طاعتی ندیده شد و بظهور نیاید بحال ثواب صلوة رحم بسیار و در فضیلت آن اخبار خارج از چیزی که ما در کتاب است مگر بجهت اختصار در قلم  
 ما در کتاب نگریسد بیان آن در قطع رحم است و داعی آن باعدا و لشت با بخل و خست و با تقان علی انجهل و هم ما در عظمت و کاهان شد  
 است و در مذمت قطع رحم همین قدر بیان است که فاطم و رحم را خداوند مجدل شانه در فران عزیز و جید لعن فرموده است قال والدین  
 یقضون محمد اللطیف بعد ما فی قطع رحم ما امر الله بیان یوصل فیفسد رزق فی الارض و انک لم اللمعة و هم سوء الدار یعنی آنکه  
 عهد خدا را میسکند بعد از بیرون کردن آن و قطع میکنند آن چیز را که خدا امر بوصول آن کرده که رحم باشد و در زمین فساد میکند ایشانند  
 که از برای آنها است لعنت و سوء دار و بد عاقبت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که دشمن ترین اعمال بسوی خدا شکر  
 بنده است و بعد از آن قطع رحم و فرمود که قطع مکن رحم خود را اگر چنان ترا قطع کند و در دنیا بسیار خیار در کاف و غیر و بسیار و در است  
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که خدا فرمود من خداوند رحمان هستم و اسم رحم از نام خود مشتق کرده ام هر که صلوة این اخبار  
 او در هر چه صلوة آنرا بجا میآورد و هر که آنرا قطع کند من هم او را قطع میکنم و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که در خطبه فرمود  
 که پناه ببرم بنده از کاهانی که تعجب میکنند بر طرف کردن صاحب خود عبد الله بن کوا عرض کرد که یا امیر المؤمنین آیا کاهان هستند  
 که در دنیا ای ای تعجب میکنند فرمود ببل قطع رحم تا اینکه فرمودند که بدست اهل خانواده که با هم اجتماع دارند و موافق او نیکی با  
 یکدیگر میکنند اگر چه ایشان اهل فسق و فجور باشند همچنانکه موسی بنکوی با هم خدا روی ایشانرا وسیع میکردند و اهل خانوانه دیگر  
 که از روی میکنند و قطع رحم می نمایند ایشانرا خدا هم میبازد حال اینکه از اهل تقوی و پرهیزگاری هستند و مستفاد از اخبار  
 کثیر است که قطع رحم خراب کننده خانه ها و هلاک کننده جانها و قطع کننده نسبا و بر طرف کننده عرضا و مالها است بلکه موجب عتاب  
 اخرویست و بلائی نباشد و باعث کوفت و فقر و فساد است و بجهت بر تابت است که قطع رحم باعث فقر و فک و نقصان است و سبب  
 کرد و هر خویش و قوی که در آن تقان و شقان میان ایشان حاصل شد و خویشان با یکدیگر برینای تراغ و جدال در باب زخارف و ایضاً  
 الزوال گذارند همگی فقر و فاقه مبتلا و علی الذم در بلاد و در آن وقتی سلسله ایشان از هم جدا میباشند و از بعضی اخبار مستفاد میشود  
 که خویشان با یکدیگر همسایگی نکنند چون خویشان از هم دور تر باشند دوستی ایشان با یکدیگر پیشتر شود تا آنها هم دیگر افزون تر میشود  
 و حضرت امام مؤمنان بعضی از کاشکان خود در یکدیگر گذاشتند نوشتند که اگر کن خویشان را که بد بدن هم روند و کن همسایگی با هم نکنند  
 از اکثر اهل روزگار معلوم و مشاهده میشود که همسایگی باعث بغض حسد میگرد و برین سبب قطع صلوة رحم میباشند سهره و تحقیق با  
 ما مورد صلوة است که در کتاب و سنته امر بیان شده بدانکه ارحام که صلوات واجب قطع آن حرام است هر خویش ضعیفی است که بخویش  
 باشد اگر نسب بسیار دوری داشته باشد و هر چقدر در میان نباشد چنانکه جمعی از اعلام و صاحبانوا گفته اند و در روایات نیز  
 است و بعضی از عامه قصص نموده اند بر کسانی که حرام است نکاح ایشان و قول ایشان و جمعی نماند و در تقسیم قوله تعالی فصل  
ان توکبتم ان تقسدا و فی الارض و تقطعوا ارحامکم بدانوا و نمائند از حضرت امام مؤمنین علی السلام روایت کرده که این آیه نازل  
 در سبب آنست یعنی ایشان با اینکه با جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله خویشی فریبت داشتند قطع رحم نموند و این حدیث نیز در آل  
 بر اینکه فریبت مشاهده داخل رحم اند خلاصه همینکه کسی منسوب به دیگر باشد اگر چه بسیار دور باشد از جمله او است و در قطع

در وقتیکه

رحم بر دستچه از برای آن حقیقه شرعیه و لغویه نیست و آن مختاف میشود باختلاف عادات و بعد و قرب منازل و مسکات و شهید  
 قدر آن قدری که گفته که دلجا بست که نوعی ساکن نماید که از قلیعه خارج شود چه بدست قطع رحم معصیت است بلکه گفته شد که از  
 کبان است و مستحق است که در ماه ازین بکند بهر حال قطع رحمی کجاست است اینست که ایضا با و بر شا بکنان اگر در او با و رفتارناش است کنی یا  
 سخن تا خوشی نسبت با و کوی کمال و شکسته کرد با او احتیاجی ضرورتی باشد بکای ایس یا خوراکی یا خون و توقع در شهر و قطع حاجت  
 او داشته باشی زیرا که در ضرورت خود مامکن باشی از و مضایقه کنی با ظالمی نسبت با و نظر کنی و تو توانی از دفع کنی و کوناهن نماید از  
 راه کینه و حد از و کاه کنی و روی جوی و بدون عذر و موعود در وقت مرض عیاش او انگیزی چون از سفر ایستد بدین او نروی یا اگر <sup>مصیبت</sup>  
 با و روی دهد بتمیزه او حاضر شوئی جمیع امثال اینها داخل قطع رحم است و صلوات رحم منتهی است که خود را از مصیبت دور داشت و در وقت نیست  
 با و نگاهداری و او را بمال و دست و زبان و ابر و طعانت کنی و با او مدد و شدت های مکرر بکند از غایت بعضی امثال آن راضی نمائید و از آن  
 او پرسش کنی و در ظاهر انقباض و در عاود محض اگر قابل باشد شامی و در وقت ملاقات بطلاقت و صبر و ایستاد اسلام و عزت و احترام و شرب  
 کلام و رعایت بمال جلال اگر توانی بعمل آوری و امثال اینها و شاک نیست که صاحب این صفات در دنیا و آخرت عزت و محرم و در نزد خالق خلاق  
 مقبول و مکر است حق صبر گوید که در بنصر و توان احوال اینها از غایت عفت و مساوت قلب شقاوت بجای رسیده که اکثر  
 عیاش بر و طمان به مانند عقارب بکند بگر و بالغ و لسع منما ایند حتی برای العین گزاش شده که بر او تشیع جنازه بر او زخمی و در خوا  
 قهر و اش حاضر نه کردید و خضرتی که او بر ایشان بفرود افتاد بمثل اینند چون حسن و جمال داشتند با باب مناصب علی و صاحبان اثر و نفوذ  
 فائده چون از ایشان تری می نمودند اتهامات و اخوات خود را بجانته شرم خود داده اند بلکه از جمیع خویشان فقیر خود قطع صلوات کرده اند  
 خوشی شدند و از آن اجنبیه که متولد بودند بنای و سخی و خواهر بکند از نشاند و شب عفت و سخاوت هدیه با انواع عمل طبع و متکررند  
 شیخ اندر مستحی و مستکر بود بر روی و کن میدانند که زمان دادند به همگان اعمال خودشان بفرود خانه و بلاد با انواع ذلت و غنا  
 کریدند فن کسین بکند بصر و سرا که بشکند نماید بخلاق خدا و آنچه نیست که شخص لثمی و محرم ما بود از اهل دنیا که در بنسارت سر  
 مکرر این خود را در جمع زخارف کوبه فریبان در باخته و خود از سعادت شادمانی محرم ساخته و از بر و معنی بعضی با چندین و سعت بکند  
 کفایت می نمود و در بناری از حقوق و لجه او را افشاء و فخر و در جنت انهمود چون در اخر اموال خود را بچند نفر اولاد خود منتقل کرد  
 نفر اولاد بزرگ که داشت هم بگر این به پانزده هزار تومان و بگر اینها اولاد صغار که از زن دیگر داشت پنجاه هزار تومان و او مبلغ جزئی بر روی  
 گذاشت در معیت شو که با و صرف نمائند چنان سه نفر صاحبای و آن خودشان را با بجا آنگونه بنای خجانت و جمله سازی نمائند خودشان نیز  
 بر پا و متدهای مدینه بر افشاید پیام و اقدام نمودند و اموال بکند بگر با بجز و غنای غصب نمودند و با مال جمیع آن اموال منتقل در دست ایشان  
 تلف کرد بدین یکی از ایشان که اکثر اوقات در عیاش و معاشرت با جماعت حاضر و در ضبط اموال صغار ناظر بود و در ایام با و در دعا و اکثر ایام  
 زیارت عاشورا و آب بنامش نول بر در خانه و با بچه مسکونه خود را در عوض اموال صغار که در رفته او بود باطلاع عیاش و فضایل شریعت  
 نمود و بعد از آن اطفال از خانه خود بیرون کرد و در خانه دیگران با سوره له و ال کند و از نمودن و از درجه اجاره مبیع از پیشری و بچه ای  
 معتد به عام و ایشان مگر به و تمام اناتش جمیع در التماس طلب غمناک و اضطرار و در غایت امثال و افران خواری و ایشان بودند تا بکند  
 صلوات خلاق عالم در ریشه خجانت از فقر چاه از زمین هستی بکنند و تمام او از بنای زندگی عورت و کار و زندان کور و زند  
 شمر جان میتران چنان تیره و اصل میشود طره ناطق انهمود که میشود جمله فحش و کاهی در بنو حشمت سل غوطه در خون می خورد  
 که فاضل میشود دوستی با نانوایان مایه روشنند است موعود چون بار شده سازد شمع محفل میشود و غیب ذلک معلوم شد که  
 با بصر منتهی بکلیبها ایضا اجناس و امثال اینست خود سابق از با بصر مشربط اولاد و در وجه خود منتقل ساخته و بناری برای ادای  
 صفات و غیر ایشان نمائند و آن همه او را داد و از کار رفتن و شیند و استیغاب عرو و نند بوده و پایه شریفه اولاد که این اشتر و ای  
 انهمود الاخره و لا یخفف عنهم العذاب و انهم بنصر و ن شامل احوال و کرد بدین ظاهر معنی اینک ایشانند که آنکه مناجت چند روز  
 و بنا و اینهم از خجانت و بعد از این که فغان شدند در عذاب ایشان تخمین داده میشود و در کسیری را امانت ایشان میکنند

قیام افروغ سواران کف بیرون شد دست اجل بی جگرها خون شد کس نامد از آنجهان که تا پرسم از کواحوال مسافران عالم چون  
 شد بجز آحوال اهل دنیا که در باب مساله احوال و محافظت ضعفا و ایتام و خوردن مال حرام بقرابت که شمه از آن مذکور کرد و بدو اکثر  
 این ملاحظه مال دنیا از ملال و حرام جمع میکند و در محافظت آن نهایت سعی بجا می آورد و غایت مسالمت در معرفت دارند و در احوال حق  
 واجبه آن از زکوة و خیر تقصیر نمی نمایند و اما در عبادت که برای مال در پیشانی باشد چون نماز شب غسل چهره و روزه مستحب دعا و اوراد و  
 بقدر جهد میکنند بدون اینکه اتمامی در واجبات خود نمایند و مسایل خود را اخذ کنند با آن معاصی اجتناب نمایند و اگر هست ببدن مال  
 کشاید سعی میکنند که مال ایشان بفقیر بی مسدود در جمیع و محافل زبان مدح او کشایند مثل اینکه چینه پاشال عمامه یا عیار برضی خواتم  
 جناب سید شهید اعلی السلام بدهد که باعث شهرت و سخاوت او شود و در حدیث و منابر او را بنام مدح و ثنا کنند و مردم بدانند که  
 عمل از وصایای والدین و خودشان و ثنا اهل اعمال واجب الفقیر ایشان در کمال حشمت و زلت گذران میکنند و یک پیش و یک  
 با دشمنان که بفقیران ولایت خود تصدق کند و در غلبت است که عطای او با هزل لا پارت بدین بلکه میل آن دارد که مال خود را به  
 شخص نبرد که معروف و معروف نباشد تا با بنوا سطر مشهور و کرد و بفقیران که نام و خوششان او خام و در قضا و دین غاومین و در  
 عازمین که در غنای فقر مسکن باشند دیناری نمیدهند و در آلام تغیر مشغول و بیخواب و بیقرارند و در دادن طلب مردم نشود  
 و ماطله بنمایند و از مساکین و ایتام و خوششان او که برای قوت بومته معطل و بی ایشان مانده اند با اینکه دعوت بجهت خیر است نه بیه از برای  
 مانده انطعام چیزی بایشان از کاشان میکند و الحفالی الخوفان در انتظار از غایت عسایر میمانند و مع هذا مغرور میشود و با اینکه عمل نیک  
 کرد و حال اینکه مطلقا اجری و ثوابی از برای این نیست چه اگر تصدق و احسان او از برای خدا بودی چنین رفتار نکردی و همین کتابت است  
 کلام او شهرت کند و بدین عمل پاکار و در درگاه الهی پاکار بلکه مستوجب غضب الهی و عذاب الهی است و خود چنان پندارد که با چه مستحق  
 امرش پروردگار شد و منتهی دانند که در روز خدا از فخر و منافقین و در نزد ارباب بصیرت و یقین از احقافان و فاسقین اند و بنیان احوال این  
 قوم دنیا پرست و اخضرست رسول خدا صلی الله علیه و الله بالهام جناب اندلس الهی خیر داده اند چنانکه غمرا حدی از اغاظم محدثین نقل  
 کرده اند که روزی جناب صلی الله علیه و الله فرمودند که زود باشد که بعد از من قومی بیایند بخونند یا کینه شریک طعنا محال و الوان از او  
 بگریزند یا شریک فنان و الوان از او سوار شوند راه و در شریک استیاء و الوان از او ایشان شکرها باشد که از کسب هر نشود و نفوس باشد که  
 به دنیا قانع نگردد و صبح و شام مشغول امر دنیا باشند و از ابر پر سندن و منایب هواهای خود کنند پس فرماید است لازم و خطابه  
 منتم از محمد بن عبد الله بهر که از نماز او در پای بدین زندان فرزند ان شما اینک بران اشخاص سلام نکند و در رمضان ایشان را عیادت نماید  
 و مشایب جنازهای ایشان نکند و احترام پیران آنها را نگاه ندارد هر که مخالفت کند و آنها را بجا آورد اعانت کرده است بر شراب کردن  
 دین اسلام عجا از بی تقوی و پیداکند می عقل در آن اندازه مضامین این اخبار را بنگارند موش پر از از خواب غفلت بیدار و تهنیه  
 ندارد سفر و در از دنیا افتند و تابع نفس هوا که باعث رسوایی و دروغ است کردیده از عمل که بجهت آن خلق شده اند غافل مانده  
 اند و در دنیا در تحصیل نعمهای خبیثه بیدارند که محض هم و خیال و عاقبتان و بال و نکاست پیوسته در جن و الوه همیشه  
 در غم اند و از فریب شیطان لعین دور درین از عدم یقین سعی اهتمام در هیچ مقام ندارند و قوی بر مال غافل که مشغول  
 معصیتها باشد و در ظلم بر خود و بندگان خدا و حبس حقوق مردم و سادات و فقر اجرات می نمایند و بداحال بدین جا اهل کسب طاعت  
 و توبه تحصیل معرفت و سایل برین خود که اهرم و اعظم واجبات است بر ما بهر عز بن خود را که هر ساعتی از آن سعادت سرمدی و در جهان  
 عالمه ابدی برای خود تحصیل می نمایند که صرف استیاضت و ثوابی و در کثرت و عقوقیات و دروغ و حسد و اسی می کنند چنانکه اهل  
 دنیا و بر داشتن عقده روز جزا از بنمایند سر آمدن خطایشان کشند بحدی که اگر جمع کثیر در مجالس محافل بلکه در مساجد و  
 حاضر باشند بعضی از صحبت نیاید و بیانه این قوم بهیچا از عدم ثبوت ایمان در قلوب ایشان حرف از معاد و دین و احکام شرع مبین بکنند  
 می نمایند که چه در انجیل و قرآن احدی از علماء عظام و فضلاء کرام هم حضور داشته باشند بلکه اکثر ایشان اصول عقاید و مسائل  
 و غسل نماز خود را با تقلید شرعی نمایند مع هذا اگر احیاناً سوال کنند از چه سوال میکنند گفتند ان من خردی بدین



۱۷۰  
بیت

و نه پای ایشان غیر ساندانها چنانچه در تفسیر عیاشی از پیش بن عبد الرحمن نقل کرده و او درین گفت که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم از آنکه مدعی ظاهر شد آنحضرت فرمود سبحان من بیچ که آید بعد و الا انک من خبیثه قیرا و بیصیت خدمت آنحضرت عرض کرد جلالت قدر آنکه در تمام کلام است فقال یا ابا محمد سل عما یبعثک و مع ما لا یمیتک حاصل آنکه فرمود ای ابو محمد سوال کن از آنچه از آن برای تو باشد و ترک کن آنچه بی که بر تو ضعیف و زایل نیست و در بحال انوار در شرح این حدیث گفت که جواب آنحضرت دانست و اینست که در حقایق مخلوقات و امثال آن از چه جهانبخت که ما مورث شده اند خالق برین بلکه فایده هم از برای ایشان بدان مشرب نیست هر حال از این این از نور و صفات با هم مبتلا با کمال مالم حرام از ایشان شده بمعاملات فاسده و نوافلات باطله و احوال و انصرتن می نمایند و چون از حلال شرعی هم برسانند اند در غیره و وضع بر او همه در صورتان مولع میباشند سادات عالی و جانات و اینام و مساکین و ذوی الارواح و اذنان محروم می نمایند خجاست زهار کون که بنوائه باری بر او فطرت بر باری که ملک حسن نماید جاوید از دست تو هم بیرون رود بکباری چون فریغند طعام در بنای تار و جفت عفت و نثار و عیش و پیش ناگوار و روشنای تیره و تاران کرده اند از ادای حنون المصطفی و از برای که بکار و در جزا میباید ناهل کرده اند و خود را بحلال و حرام آن اغششه بلکه در اغلب اوقات با کفایت آن در غایت محروم و معیوب و بهر که در آن و دانی مالش اند و هنار و هموم و فغان هر زنه نالشی در ذکر خاتم آن و دل خوار و مثال شرح و فکر باغ و دکان خود را در آن زمان غایب نمپاژ و در منافق بر انجام ضرورتی است خانه و پیرانه شکر کسانها و در غایت بصر و حدیثان بر نماید بر منی باز و از نشومی طلب مال دنیا از ذکر و یاد خدا محروم گشته اند با اینکه میدانند ضعفها و فقرها با شکهای گریسته در جو ایشان در خانه های تنگ و تار با ناله و زاری و بیالین عیشتان و در آنش جماعت حریف و در مجراض طرب و پریشان از توج هموم بیستای غریبی شده اند مع هذا بقدر احوال آن مسکینان نیز میبازند شمس بره روزان جهان را بچرخ بر باب تا پس از غلظت شامی حریفی باشد خیر و خادری که زده دیگر چه براری و در دل خاک را باغ و بهاری باشد زنده در کوه و کدو و کفایت ترا برود و روی اگر از نوبت باری باشد و اگر نیست بطا کاشاید آنرا این بقصد با در موضع بیجا صرف میکند و علی القدامه عقل ایشان مقصور بر دنیا و اهل از فکر سراسر است و سر و معقوبی گشته از منازل راه دین و معانی سالکین دور افتاده بخندان جناب الهی در غایب ضلال و گمراهی مانده اند مگر نمانند که سخن دنیا میزدک و راحتش شدت و جفاش بیفون منتهی و در هر لحظه از لحاظ و محظنه از محظرات بقصد اصلی و وطن قدیمی نزد بگریه بگریه فرود از آمدن بهار از رفتن دین این وجود ماهر که فطری با اینکه عیش و نهانا گوار و راحتش را پایدار است ماسبک و مفران کوان جان و سر و پیمان کار خود میدان و بطلان وجهالت و سهل انگاری و غفلت دانی که نشان آن تحصیل بود و گمانهنگی و اشتغال بیاینچه این سرچیز فانیست اکثر اوقات از بی بقای عمر و غیبت شمریدن آن غافلند و در تهنیت سوز حشمت اثر کرده و در پیش است کاهل و فکر محاسبه روز حساب را فراموشی از شکر عفت و بطلان منتهی بهوش گشته ایم اعمال با عمل کی که ایمان بهیشت و در دوزخ داشته باشد مشایخی ندارد و وقت را مابین تار اهل ایمان مضاعف نمی نماید و او را هموم روزگار را بخواهش نفس بگذرانیم و اهل بهین از صالحین و مقربین مستغرق در پای محبت و انس برود کار گشته مد فکر جمال و جلال از متعال مد هوش دنیا و آفات با باقی فراموش کرده اند بلکه طعام دنیا در نظر ایشان خاود و در آنستما مد پیش ایشان بی اعتبار نه از و او در دنیا شاد و فرحناک و در اذیت کردن آن محزون و غمناک مگر گشته که سر و اولیا و سیدان است امیر المؤمنین علیه السلام مثل فاطمه زهرا و حسن علیهما السلام اگر نه میگذاشت از فرزندان و غیر آن سهم ایشان از دین حاجتشان به پیمان و اسپان بقل می نمود و بقول فرقی بین این شریفه و پیر و شرف علی انفسیهم و لو کان بهم خصاصة و ایشان انجناب و اولاد او نازل شده و در کتب معتبره وارد شده که روزی توتی خدا و سر را صفت با نماند دید که سیده القاسم فاطمه زهرا بر بعضی انداخته چون اشک در عرض القاب با فظلمه را دیدم و او را به این گرفت بر خنثی ضعیف و ضعیف و میسر گشت و بهر که برید چون اطریع بوش آمد انجناب فرمود با فاطمه چه میباید از من بطلبند معدن جوارح عفت عرض کرد این تجریدی از شما انصاف انجنابانیا سران و در انظار و قول نکرد و معذرت آنکه پدرم جناب رسول الله فرمود از شوهرش علی میفرمود که خواهش میکنم با او اعمالی بکشد تا فرمود با فاطمه بیرون بر تو آنچه میباید از من بطلبند عرض کرد حال که قسمی از وی چنانچه در فضائلش با ناری باشد خوب است انجناب بیرون

بره از احتیاج جو پای اندر شد عرض کردند فصل اول گذر شده مگر آنکه حدیثی بود در بیان عین شمعون بودی نظایف چند انظار او در نماز اجتناب  
خود بدخانه شمعون رفت و در ایاب کردند شمعون بیرون آمد دید جناب امیر و فرمان اسد الله نماز است عرض کرد چه باعث شد که  
استاندار روشن فرمودی اجتناب فرمودند بندهم انظار نمازی عجز نوارده ماند چنانچه چیزی از آن باقی باشد یکی میفرمودی که میخواستیم  
پایان بر عرض کرد آنچه بود معذرت فرستیم آنچه است تمام است اما ما میماند یک باقیست فرمودید و فرض کن خانه داشته باشی باقی باشد  
و تو مطلع باشی عرض کرد از خانه خود مطمئن بودی است در این شاره بر در آن قدر جمع جمع شد صدای او را دید شمعون بانانار فخر نمود  
در زیر بر کما اینچنان کرده ام انگاه از آنرا در اجتناب و در چهاردهم و او شمعون عرض کرد چه شد این هم در هم است فرمود این از جهت فخر و تفرقه  
نذر او است سه در هم نیز زاهد و فاضل باشد اجتناب بر داشت بنظر او اینها جز غلطی نداشتند اما در این امر صدای ضعیف و ناقصی شنید  
از عقب است صدای نادانان خرابه شد بدست شخصی عریض غریب و آنها بخانه آورده ان شدت ضعف و وضع بنا بدان امام و در بیان  
فتنک سر آمد و کنار گرفت پس بدین چند و بیست که ناخوشی عرض کرد ای جوان صالح از اهل مدینه و بسبب این فرض مبتلا شده ام متوجه  
کنیکشی سه ارشدم باین دیار اندم گشتاید خدمت امیر و فرمان بر هم علاجی در فرض من نماید در بیخالی عرض شد مبتلا ماندم اجتناب  
بچه صلواتی گفت هر کله انوری مدبتر شود ما بایم اینچنان فرمودی بنا نماند در پیشم بود که بچه بیارم بنده داشتم محضیل بوده بودم کن حال نه  
میتوانم ترا بچوم تمام نصف در این بودیم و نصف دیگر اینجهت از نگاه میدادم انگاه بدست مبارک انار را در دستم کردید همان انرض میخواست  
نصف تمام شد انگاه فرمود دیگر صلواتی عرض کرد بسیار دل به قرار است هر گاه نصف دیگر احسانم ای کمال انکانت اجتناب سر خود  
بن بر افکند بنفس خود خطاب بود با علی انیم بعضی در پی غریب فرود افتاده از پیچید بر دعایک سرور است شاید بیچین غایب خلدند  
دیگر نماید این هم دیگر بود اینچون تمام شد انرض عرض نماز اجتناب است غریب متفکر متفکر ای جوار غایب چه گوید بعد از آنکه او را وعده آن  
داده باشد و او را امیدوار نموده از خرابه بر آمده اما آهسته آهسته سر بر افکند و بی خجالت هر چه از آنکه بد در خانه سپیدها میکرد  
از داخل شدن خانان اول سر مبارک خور از در خانه پیشم مکره بیند با مظلوم من چشمه در خوابت باید دید این مظلومه عرض کرده  
داده اما طبعی از انار نزد او میباشد که از جنس انار نماند و تناول میفرماید خوشتر از آنکه در داخل خانه که بد از او باشد سخن  
کرد این هم چون شمعون بر روی زمان تکبیر عرض صحیح کردم تا کاه و انکانت شد و وقت دید شخصی در خانه طبعی از انار آورده که  
جناب امیر او منین داده که بیچین سبب انقا فاطمه زهرا بیاورد که قال تعالی من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها پس برادر من چشمه  
بگشاید و در کار خود را در محضیل بنیای پوفا ضایع و تلف مندا و از غفلت حوال گشتا که بعضی فقره خا و در نظر ما خا رود و بر این گفتار  
بیا عشار و در ذک و انکانت غافل باش و پیوسته در صد با اتفاقا و پیروی رسول مختار ذال اهل او باش تا حال تو از حال ملائکه مقدر  
بالا از رتبه انان و رتبه ایشان والا اثر کرد و خلاصه در عاقل باید دل برد و کت باقی و نعمت جاد انی بخند و به ادوسی اینام و ضرا ارحام  
عده دار المفاخر امته سازد و از فواید هیات و شایناستعداد از او بوم الشاد نماید و جمیع بیان ازین امر خطرناک بقرن تعلقات دنیا  
قدار و سر اینها باید از هیچ دانند یا اینکه میدانند که هر که بدین اهل انانند انان الله کسب لخرت رحلت باید کرد و انان انانان  
با دشمنان و اطرافها بر طرف خواهد شد و زمان و اموالش بخرت دیگران باید داد و باعی در پیشم عمر که شب فلان فرموده که  
تا که باش چاک هر روز مانده بود شاد و غمناک از ابر او در فروردین و عتق و عتق هر دو نور نظر چون شمعون سر بر افکند و در کت  
چون کل اناب بر سره و چنگ پلنگ اجل که قرار در خاک کسب و نماند و انان بعضی ان قهار به معاون و با طعمه مور مار خواهند که بدین  
اموال مختلفه بفرز حسرت و ندامت شمره در خاک مذک باشد ان خواهد رسید شمس ترا بگوی اجل هم فرار خواهد بود فرارگاه  
داران را خواهد بود اگر تو ملک جهان از بدست او روی مباش فرقه کنایا پدید خواهد بود بمال غریب یا شوقی که بگذرد و  
چند هر نصیبه مبارک خوار خواهد بود ترا بخره و ثابوت در کشند از سخت کت خزانه و لشکر هرا خواهد بود ترا بکشد  
سالها باید سخت تر تو طعمه هر مور مار خواهد بود نیاز مندی پاران ندارد منوی مکرر آنرا با زبان خواهد بود  
سوار که اینجبار خواهد شد بسا پاه که اینجاسوار خواهد بود بسا امیر که اینجاسوار خواهد شد بسا اسیر که فرمانگذار

خواهد شد با امام روی و پیشوای بزرگ که در حشر و آشوب خواهد بود چو از حال قیامت می بیند بشی که حال بعضی است بر کجاست  
۱۷۲  
زار خواهد بود بهشت و طلبی از کس نه برهنه بهشت خنجر برهنه بکار خواهد بود گذر باطل مردانه حق پرستی کن زحق پرستی بگریز  
خواهد بود و بناچاره رفتن که هر دو آن رفتند که سعدی از نوسن با تو کار خواهد بود بقطره قطره حرمت عذاب خواهد داد بآن  
ذره حلاکت حشا خواهد بود چون این بیات مشتعل برضایح و آیه و مواعظ شافیه بود مناسب مقلم بالامام مذکور که بعد از آن الله  
العاقبة والتوفيق لقطع مراحل هذا الطريق العبق خاتم بر بنانکه چنانکه از برای ابوبن و خویشان امام حقوقی در شرع می بیند  
انام علیه و آله الا ان التوبة والتسليم و ارمشده همنچنین از برای همگان نیز وادگریده که حق جوید با باده معمول داشته باشند و لا تشق  
سخط الهی خواهند بود چنانکه در من لا یحضره الفقیه از صاحب سند رسالت و شافع و زین العابدین علیه السلام روایت کرده که  
فرمودند من اذی جاره حرم الله علیه و آله و ما یو به جنته و غیره اصبر و من ضیع حق جاره فله من تار و ما زال جبرئیل یوصی بالحق  
طقت انه سبونه بقی هر که میگوید خود را از کذب حق تعالی بوی بهشت بر او حرام گرداند و ما ذی او جنت باشد و هر که ضایع کند حق  
جاری خود را یعنی بگوید با همگان نکند از ما نیست در سینه هر چه بر او بر عبادت هر که انا انک کان کریم که بر او بر او بر او  
خواهد داد و در حدیث معتبره قولست که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که ای رسول حق تعالی این کوفه است فرمود  
بلای کج و احسان کردن بخویشان که نبودی کند و احسان کردن به شما مسلمانان بدست کجا ایمان نیاورد و است هر که سب می نماید و مسلمانان  
سلمانش که سب باشد و در احادیث معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت جعفر و جعفر باقی در غدیر خم آن بلا  
شد که روزی که سبند و جبرئیل بر او سرپا کرد و در صالح روزی در میان خانه او بود و بوی از او شنید و عاقل شد که با او بخواند  
پیر جبرئیل در همان شب آمد و گفت مهتای بلا باش از جانب خدا و در همان شب حضرت یوسفان خواب دید که بعد از آن حضرت یوسف  
در وقت چاشتنه غم بود که ندانم بگردن تا بگردد سب رخ داده که هر که چاشتنه می خواهد بطعام بفریب حاضر شود و در شب نیز چنین ندانم  
در وصیت علویست که خدا را بیاد آورید و حق تعالی را بجزای خود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دنیا ایشان این نقد و سفارش فرمود  
که کان کریم که میراث برای ایشان مقرر خواهد شد و حضرت کاظم علیه السلام فرمود حق جوار هم نیز نیست که از بیت ترش باشد بلکه باید صبر  
از بیت هر که کند و حضرت باقر علیه السلام فرمود و ما عوفت هر که از او سبند هر که اگر چه کافر باشد و حضرت رسول صلی الله علیه  
و آله فرمود هر که بخانه هر که بر سر عورت یا چیزی از خوش روی یا فتنه یا چیزی از جسد او بیند حق و آیه است بر خدا که او را داخل در  
کند یا نشان که عیب مسلمانان میبختد و از دنیا بیرون نرود تا خدا او را رسوا کند و در آخرت عیبش بر مردم ظاهر کند و از حضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که حضرت رسول حق تعالی نوشتند بیست و چهار هزار ساله که هر که از او سبند  
اوست که باید صبر و باور مسلمانان و عیب مثل جرم ما در است و بدانکه چون مؤمن به وجه اخبار از اخبار و سبند می کند که خاله  
باشد پس باید با ذیبت او صبر کند تا از آخرت ضاعت شود چنانکه در کافی است یعنی بن عمار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که  
ان حضرت فرمودند ما کان ولا یكون ولا یس کان من مؤمن الا اوله جلد یوزنه و لو ان مؤمنی بنی من جزایم الا نبی الله لمن یوزنه و هم  
انکاب بن ابی عقیل و عقیل بن عمار روایت فرمود که حضرت باقر علیه السلام فرمود ما کان ولا یكون الا ان مؤمن الا اوله جلد یوزنه  
و ازین روایت معلوم کردیم که هر که سبند و خواهد شد تا بر روز قیامت مؤمن به نام آن بگردد و بر او سبند می باشد که او را از ذیبت سبند  
اگر چه مؤمن در جزیره ای غیر از این باشد بل در اینجا کسی میباید بشود که او را از ذیبت کند و غیره کافی است حضرت علیه السلام از حضرت عمار روایت  
فرمود که فرمود ما کان غیره و از حضرت باقر علیه السلام فرمود من الا اوله جلد یوزنه و در همان کتاب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده  
که چون خدا بندگان را در سبند داشت بظلمت بلا میباید و اگر با وضو شد خدا نیز از وضو میباید و اگر با وضو شد خدا بندگان را سبند  
میباشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که از او سبند از همگان از او سبند تا از کافران او را گذرد و از حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سبند است که بدترین بلاهاست پادشاهی یا حاکم یا کسی که از او سبند کند و اگر کسی  
کسی کند و در هر کجا که حشر حق تعالی بر سبند میباید و او را مذکور سازد و اگر کسی سبند ظاهر کند و منقش گرداند و نیز آنکه اگر حاضر باشد

تراشند و نکوند و اگر غایب باشد یا مطمئن نباشد و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت است که هر کس با کسی بیگانه باشد  
 در این عمر و ابروی دیار و سبک و در روز رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که هر کس در خانه میگذرد و در آنجا بیگانه  
 خود از بیت میسراند و از اهل بیت است و نیز از آنجا صلی الله علیه و آله روایت است که هر کس از هر بیگانه ای بیگانه باشد و بیگانه باشد  
 تعالی از زمین و باطنی هفت طوی کرماند مدکرت او اندازد تا چون او را تمام حشا او در زمان طوی در کردن او باشد مگر اینکه نویسد و آن  
 زمین بیخ همدور و حدیث دیگر فرمود که هر کس از هر بیگانه ای بیگانه باشد و در خانه او بیگانه باشد و در خانه او بیگانه باشد  
 میشود و در چند حدیث معنی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که تا چهل خانه از چهار طرف هر بیگانه اند و از چهل جنون حق است  
 است که حق تعالی عهد و پیمان و اشرار منع آن فرموده که قال تعالی بِرَأْفَاتِ النَّاسِ وَتَعَوُّنِ الْمَاعُونِ وَهُوَ كَأَنَّ مَجْمَعِ الْجَمْعِ اسم جامع است  
 الیبت کالمدد و القلوب و اللع و الماء و الناح و الخ و غیره و چون در آنجا بیگانه است و در بعضی اخبار و بعضی منعی  
 بیت را بیان هر دوی بیگانه شده و مناع بیگانه است از استباخانه است چون بیگانه و طرف و غیره و معول و امثال اینها آنچه در جوار باشد  
 بخواد مضایقه نماید و یا فرض طلبید باید با فرض بدید و در حدیث دیگر از حضرت فرمود که حلال نیست منع کردن نمک و اشرار  
 مسایگان و در حدیث دیگر نیز از حضرت صادق روایت است که منع میکند فرض دادن چیزی را و طلبیدن اشرار و اگر این امور باعث  
 روزی میشود و بر اهل خانه با آنکه وجله کارم اخلافت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر کس ماعون ترا منع نماید از  
 مسایگان حق تعالی منع کند از غیر و اشرار و او را بخورد و اگر در هر کس را خدای بخورد و اگر در وی بر حلال و معنی نماند که اگر احوال  
 چنان باشد که از استباخانه چون بیگانه و طرف و غیره و امثال اینها از ماعون و مناع بیگانه است و اگر استعاره میکنند اگر معنی معاری  
 تلف و مضایقه نماید با اینکه فرض بدیدند چا حد شوند نباید دهند و بی صورت اگر عاری و فرض بدیدند گاهی زیر بار نیست چنانکه  
 در کافی و مجمع البیان و مجمع و شاکر معنی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که از جمله حقون مال حق ماعونست و حق  
 تعالی و عهد و پیمان موه است برای کسی که منع آن نماید و آن فرض بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است  
 دهد و اوی عرض کرد که ما هم بیگانان داریم که اگر چیزی بیگانه است بیگانه است و مضایقه میکنند در بی صورت بر ما گاهی هستند اگر بیگانه  
 ندیم فرمود هر گاه چیزی بیگانه است که بیگانه است اگر بیگانه است نه بیگانه است از من جووانت که از بیگانه احوال و که بیگانه است  
 باشد تقیض نکند و ابتدا اسلام نماید و از بیگانه با او فرساید بلکه محتمل از بیگانه و بیگانه است و بیگانه است که از من جووانت که  
 اگر بیگانه است در وضع بیگانه خود بدید و او را داشته باشد مضایقه نکنند و بیگانه است حکم بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است  
 در صورت بیگانه که فرض و قاضی او فرساید و بیگانه است که در عرض و بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است  
 شایسته نیست و کند و بیگانه است و اگر مطلع شود بیگانه است و اگر خطای از دست بیگانه است و از عیال او اگر حاضر نباشد مشوقه شود و اول  
 او تطوع و عاری نماید و اگر بیگانه است ملاحظه احوال بیگانه است که اگر استقرض نماید فرض بدید و بیگانه است که بیگانه است  
 او بیگانه است که بیگانه است و بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است  
 چند مسئله است اول اینکه عاری دادن ماعون مستحب و کذاست و واجب نیست بلکه ظاهر الجماع بر عدم بیگانه است چنانکه در شیخ  
 گفته دقم عاری از عفو و جایز است و لازم نیست و بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است  
 فی المسافر غیره و خواستار اطلاق داده و خواستار بران فرموده است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است  
 پس بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است  
 است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است  
 کند با بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است  
 رجوع در بین معارف و بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است  
 میتوانست معارف از آن بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است که بیگانه است

مستتر  
۱۷

و در ساره تو مستتر در کجای قطعه است و در هوان که صلاحیت تجیل دارد باید بقدر غایت حمل نماید و اگر فرسی باشد که از شان او بر سر  
 رکوبت اگر شرط نموده باشد که مستقیم سوار شود در صورتی که بکری بر او پشته نماید ضامن است و همچنین فرس سوار بر آن تجیل جایز نیست  
 در جمیع موارد اگر عکس خلاف نماید ضامن است بلا خلاف و اگر دایره استعاره کند که پیشا معینه بر او پشته آن تجاوزه نماید ضامن است و اگر  
 بهمان تجاوزه نمود بجای مازون بکند باز بری انضمان نمیشود و بعد از آن از هر یک از این تجاوزه نمودن انما زون فیه است و ضامن مستتر  
 تا اینکه در تمام این احوال هیچ یک از اصحاب من غیر خلاف بطور کلی نکرده اند اما ضامن منفعت که اجرت تمام مسئولانه باشد ثابت میشود  
 پیشا مضافه نهادن عودا تا بوضع مازون فیه خاصه تجاوزه مازون فیه غاصب نیست و اعاده هم باطل باینست میشود که صاحب  
 اللسان غیره استعمال کردن او بعد از خود بر مازون فیه تا آنکه در برابر صاحبش ضامن باشد اگر چه ضامن با او متعلق گردیده بتعدی  
 سابق چهارم اگر مستعیر عاریه را بر مالک با و کل او در آنجا ببرد می شود و اگر در آنجا مالک نماید بری نمیشود بلکه باید بخود او با و کل  
 او رد کند چنانکه بعضی از مشایخ یا غیر آن استیجاب از استیجاب خانه مانند بک و مجموعی و مثلها عاریه میکنند و بعد در وقت رد بخانه معبر  
 می آورند و خود بخود چیزی نمی آید از آنجا میگذرانند پس اگر تلف شود ضامن است و همچنین اگر دایره را در برابر اصطلح مالک نماید و عد  
 بر آنست در صورتی واضح است بجهت اینکه ضامن بر مالک تنبوه و بدلیل علی البدل اخذ است حتی بوقوعی خلاف در ضامن منانته علی  
 امانه رضی الله عنهما نیست چنانکه در کتاب گفته و هذا لا خلاف به عندنا و مخالف است بجهت عاریه صبیح بخون و اگر دایره  
 بدهد و چیزی است و اگر در آنجا صغیر را با وجود رعایت مصلحت عاریه بدهد جایز است مثل اینکه مستعیر حفظ باشد از بدول در آنوقت  
 جهت خوف و حیوان باینکه ارتفاع صغیر از مستعیر فیه از منفعت عین معاره باشد یا اینکه تلفین را استعمال کردن نفع داشته باشد ششم  
 اگر عین معاره است ارتفاع مازون فیه نافع شود یا تلف کردن تعدی و نقص بطه مستعیر مثل اینکه خوب گفته شود و اسب ضعیف گردد  
 پس با تحقیق در اول آن معبر مستعیر ضامن نیست چنانکه در شرح گفته بلکه در صورتی اطلاع بر ضامن نیست چنانکه در شرح و مسائل  
 اخبر ان و در اندک دلیل سنان تلف بر مازون فیه بلی اگر شرط نموده باشد ضامن از عاریه ضامن است بلا کلام اگر چه با عدم تعدی  
 در جاه ششم پیوسته است لکن در صورت عدم اشتراط ضامن ضامن نیست للتقصیر و لا خلاف فی بین الاصحاب کما قالوا لا کفایة  
 و در مسائل و معانی اجماع اصحاب اکثر عامه در تنبوه هفتم جایز نیست عاریه عین معاره مگر باذن مالک که معبر باشد و همچنین اجاز  
 درون آن چه حاصل عصمت مال غیر و ضامن است از تصرف در آن و استیفاء نافع بری مستعیر است بر عین تجاوزه جایز است مستعیر را اینکه  
 استیفاء منفعت بنف شاها با و کل خود چه در منفعت عاریه مستعیر است نه بکل و این مسئله موضع وفای است چنانکه در مسائل گفته  
 و مخالفان بعضی عاقلان است پس بعضی کسان کلاه بکلان و غیر ایشان چیزی استعاره میکنند و بعد از آن با بر کسان نیز عاریه میدهند چنانکه  
 شرح مطاع و ضامن عین معاره نیز میباشد هشتم مذکور کردیم که اگر عین معاره با عدم تعدی و نقص بطه مستعیر تلف شود ضامن نیست  
 مگر اینکه شرط ضامن کرده باشد لکن محققانند که اگر عین معاره در راه و بنا برین باشد پس مستعیر در کل مال ضامن است اگر تلف شود و چنانچه  
 ضامن از معبر شرط نکرده باشد مستعیر تعدی و تصرف بطه و حفظ آن تنبوه باشد با و کل خود مثل و بعد از آن عهده قریب آن مستعیر باید  
 قلد فی الشرح الکبیر الخلاف فی مالک علیه الاجماع و انما اللذات القیود و لیس فی خصوص بوجوب استیفاء است منها القیود  
 یعنی العاریه الا ان يكون شرطها ضامنا الا القیود فانها مضمونه و ان لو شرطها ضامنا و الحسن كالتصحيح لیس علی صاحب العاریه تجاوزه  
 الا ان شرط صاحبها الا القیود فانها مضمونه لیس صاحبها اول شرطها و غیر القیود لیس علی صاحبها ضامن الا ما كان من ذمته  
 فانها مضمونه ان شرطها اول شرطها و اطلاق خبره عاریه بعضی از اصحاب مقتضای اخبار حکم است در مطلق ذم فیه ختمه اگر چه معبر  
 بوده باشند مانند حمل صوغه و یا بر قوی داده اند و بعضی از اصحاب چنانکه ظاهر شرح نیز همین است لکن قوی معظیل اکثر است که  
 مخصوص بقصدین است و در شرح گفته و اعلم الاصل و ظهور المحصر فیها من الخبرین الاولین ان الضامن باطلاق الاخبار  
 ان فیه للتصحيح عن مطلق القیود و لا یمانضها الخبر الاخر و نحوه التصحيح المتقدم المتختم اطلاق القیود لیس علی صاحبها ضامن  
 لما یصح التمسك والاضطراب مما فی ان قال فالتصحيح عدم الضمان علیها من مطلق الذم فی القیود و تفصیل در نظر فی ذم

وكتابتها شرح كبير وغير انها نوت شده ودر قواعد گفته وفي دخول المصوغ نظر وحقن ثانی در شرح گفته آذ كان الذهب الفضة ذكرا  
 اورا هم فلا خلاف في ضمها والقصور في ذلك كثيرا انما الخلاف في المصوغ منها وصاب قواين در جامع الثقات بعدم محو في قابل  
 شده و گفته فلا يلحق في حين تمام مطالع الاواد گفته فلا يلحق الذهب الفضة ودهنهما ج المداية گفته ولا يلحق بالذهب الفضة وبالجملة  
 اكابر معاصرین بعدم محو قابل شده اند مخفی ماند كه ضمان در نقدین با مصوغین در صورت بیعت كه سقوط ضمان شده باشد ذكر  
 سقوط ان شرط شده باشد ضمان ساقطت بلا خلاف كان الشرح الكبري وحقن ثانی گفته وهذا اذا لم يشترط سقوط الثمن اما مع  
 اشتراطه فانه يقطع قطعاً للتصريح لوجوب لوفاء بالشروط مؤلفه صر كوييد كه انما ذكر معلوم كوييد كه انچه در بعض الاعداد ثانی  
 كوييد كه فنانپرو دراهم مسكوكه و ابرای بیست بر سر خود می بندند با بكون اوزان ميسند با خود با بان مبادا ايند اگر كسي زانها شعاعه  
 نمايد بدون تعدی و تعريض تلف شود با در زبرد و در صورتيكه مسكوكه باشد اجازاً مستعبر ضمانت و در ضمان على مصوغ به  
 سكتا نظراً و غيره مثل كوه سبب و كلوبند و انكشور بازوبند و امثالها عمل خلافست بخوبيه كذا مشك و آن چند شرح در عاينه  
 حوان نیز قابل ضمان شده اگر چه با عدم تعدی في تعريض مستعمل تلف شود اشار الى و انچه منع ضعفها من العمل بها في قول الوضيف  
 است كما صرح به الاصحاب ثم اختلف فيما بينهم في تلفها بتعريض قول در مورد قول مستعمل است باضم قال في الشرح الكبري بلا خلاف  
 في اصل القول في الاول لانه من قبيل قوله في كبريه سواء ادعاه با مرطاه و خفي كذا في الثاني وفاقاً للطوسي في الترخي و ان من قول  
 و انما في عاينه الناخرين بل في ظاهر الغنية الاجماع عليه وهو الوجه مضافاً الى الاصل فانه متكرر ضابطه ليهين مع عدم اليقين خلافاً للنفيد  
 الغلب في قول المالك فلا وجه له و قد اختلف فيما بينهم في ردده في مستعمله عايناً كعبين معاره و ان قدر معيره فوجه امو معيره من كاي شده  
 في ردده في قول معيره است قال في الشرح الكبري بلا خلاف فيما اعلم و اصل في عدم ردده است چون عين معلومه و مستعمله في  
 نفس خود قبض نموده پس قول نميشود قول و ردده مكر با اثبات و اين خلاف و در بعض است چه ردده ان قول و در بعض بل في بعض  
 اينكردان قبض نموده براي مصلحت مالك و انما نمودن با ردده معني عدم قبول قول مستعمله است كه در صورت عدم اثبات ردده حكم ضمان  
 مثل با قيمت عين معاره ميشود يعني در مقامى كه متعدي باشد ردده عين مؤلف حقير كوييد كه در اينجا چند مسئله براي هماهنگ  
 جاريت شريف بودن ايشان در جداره غير ان ضرورت لازم ميشود اخرى واجد دانست كه بعضي ازان در عين و غيره ذكر شود و ثانياً  
 فهدن انها بل كظلم بر يكديگر نمايند ان چند مسئله است اول اگر هميشه انما س فاييد كه جذوع خود را بر حابطها بگذارد و انچه  
 بر جاها بيايد ان كچه خشبه واحده باشد و لكن مستوي است و اين مسئله در نزد علماء امامت كلاً موضوع و فاضل چنانكه در مسالك گفته و كلاً  
 رج نیز در تذكره گفته فدين انما ليس للجار وضع جذوع ولا غيره على حابطه الفيران كان محتاجاً الى الوضع وكان الجار مستغنياً عن الحابطه  
 و ذلك يمكنه ان يملكه صلى الله عليه و آله لا يحل مال امرء مسلم الا بطيب نفس منه و عقلاً ان يفتخر به بغير تصرف در مال غير بطيب نفس  
 باستخفافاً و كذا روى عنه صلى الله عليه و آله من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يمنعه جاره من وضع خشبه على جداره حاصل  
 اينكه هر كدام از اينها را در غير منع نمايد جاره خود را از وضع خشبه بر جداره و ديوار خود يعني جاره احتياج بهم رساند كه ديوار  
 هميشه اينك خشبه و غير بگذرد صاحب ديوار مانع نكند و طجنا و رايجاً او رد و انچه بشير تقدمي شوت مثل است بر اسطراب مؤكداً  
 صرح به اصحاب و بعضي ذعابه بر جوار ان قابل شده اند عملاً با محوطه قوم اگر اذن بدهد كه اطراف خشبه خود را داخل حابطه او بگذرد  
 در صورت قبل از وضع جاره است رجوع اجراء با بعد از وضع جاره است رجوع بانه اينك طرف اخر مالك مستعمل است و با عتق  
 ان ميشود مسئله خلافت شيخنا الطوسي و حابطه راها حكم بر عدم جوار رجوع نموده اند لافداً او اعطى ابقائه المدة و حين است حكم  
 مدد في كچه دفع جديده عاينه داده باشد عند الاسكافي و در ردده س گفته چنانچه من التفضيل لغيره و حاصل بيقانه بودي الخ  
 ملكاً لست به فم يكون له الاجر فيهما بعد الرجوع و در بعض و گفته لا رجوع حتى يهرب لان البناء للنايب و الضر ان كان اكثر من اثنين بل  
 لملكه عليه عاينه كما في الشرح الكبري و انما لا يملكه الا اذا لم يملكه الا انما الارش كذا في تفاوت عاينه عاينه و لان الاصل جوار تصرف المالك  
 ملكه كفت شاه قال في الشرح و لو اذن جاره الرجوع قبل الوضع لكان الرجوع لا يجوز لان المالك يملكه و الجوار يملكه مع انهما

فصل في البناء على الأرض  
١٢٦

وحتى ذكر في كنف ما هي ضمان الارض ما بين كونه مشتتا ومقلاو عاقال في الكفاية وهل يجوز الرجوع بعد الوضوع قولان ولعل الاثر الجواز  
 هل يقضى بما انا اومع الارض لحوط الثاني وقال في منهاج الهدى ولو اذن فلا الرجوع قبل الوضوع وكذا بعده وهل يقضى بما انا اومع الارض  
 الا حوط الثاني وقال في المسالك فلا يجوز فلعله لا بعد ضمان نقص ولان في جملة من المحققين وقال في الذكر فان اذن في الوضوع غيره  
 فهو اعادة للرجوع فيها من شاء قبل الوضوع بما انا قطعاً ولما بعد الوضوع للجدوع والبناء عليها فلا يربط له الرجوع ايضا كما في سابق  
 لكن ليس له الفلح بما انا بل مع الارض وان كان الفلح يوقى الى خراب ملك الجاهل بغيرنا ما كان يجوز ان استمكنه فخر خارج شود بدل وان  
 در فرض مغلوبه است وحدثت فخر و ما بين معبره مستعبره كمثل عبادش ساطنت بغير فرض ورجوع ميشود باصل كذا  
 بوشون ساطنت است بر كل ملك بملك خود با اینکه ممکنست جمع بين المحققين بوضع معبره شرکاء و موجب فخر است و چون معبره  
 اذالكه در فرضه بنوا اذالكه بنادب سبب سبب است و در ملك غير يرب و ن اذن او ملكه الجاهل اذالكه يمكنه و قبل اذ دفعه ارض غير ساطنت  
 ندارد بر تحريم چه احتمالات ضرر به مستعبره است چون بعد اذ ازاله و فخر يك هست كه معتقد شود رجوع مستعبره به معبره سبب خلاص  
 عنوان كتابي الشرح الكبير وغيره و اگر خود بخوبه منهدم شود با مستعبره خارج ازاله نمائيد بغيره بنوا و وضع نمائيد مگر باذن مستانف ارض  
 چنانكه در شرايع و مسائل تذكره و منهاج وغيرهها تصریح شده و مشهور و غير چنين است بلكه اكثر اصحاب عدم خلاف نقل نموده اند  
 مخالف شيخ است كنده بسوط گفته كه اگر اعادة بآلت اول نمائيد معبره بنوا منع نمائيد و الا هو كذا اعادة بغيره سابقه كنده بنوا  
 نمائيد و ضعف بنقول واضح و انصاح و انصاح در عاين است و اگر مصالح خود به باشد بدين معنه وضع خشبه با جذوع معتاد اين اثر  
 بر او با حاطه خراب كرد قبل اذ اجل ضرر به در بيان خود و وضع براي او و ببا باشد كما صرح في الذكر و المسالك وغيرهها من دون اشكال  
 و اگر حاطه موقوف باشد بر مصالح عامه مثل ديوار مسجد و شبهه ان جاين بنوا بر اعداء بنا بران و وضع خشبه و بنو بدن اذن حاكم  
 شرع قطعاً و اما كبر بنو بنو عرض بنوا اذن بدهد در جواز اذن حاكم در صورتيكه ضرر به موقوف نباشد نظر بر مصلحت بقائه عوض  
 و جاست در دوس عدم جواز اذله و شمره و در مسائل بعد جواز اذن الجود دانسته براي انكه تصرفت در وقف بغيره و وضوع و بنوا  
 اذن ان ثمره شبهه حاصل ميشود ستم اگر به بواي همانند و نفس باضا عدا شراب و ستم بالاشاعه باشد در احد شر بكن رانيمر كذا  
 با عدم رضاي بغير تصرف قبل بنا و سقيف و ادخال خشبه و امثال اينها در جدار بنو نمائيد الا باذن ايجاع بلكه هر چند قليل باشد  
 مثل ضرب و نند و فخر كوه بلكه اخذ شراب براي ارباب كتاب كما صرح في الذكر و از ما ذكر احوال كتابه از شعاران و نسا جان كدر جدارها  
 و املا در بقران براي و انمودن و اصلاح اين بنو و امثال ان بدون استبدان از صاحب جدار ضرر با و نادميست معلوم كرد بلكه  
 حرام و خلاف شرع انوار است اجاعا و مستحق است از بن اسناد و اسناد مناع بران با انتفاع ضرر چه ان بمنزله استنضانه از مراح غير  
 استغلال به جدار بقران و اگر مالك و شراب منع نمائيد با نحر ام است كما في اللطائف و الذكره لانه نوع تصرف با ايجاد الاعمال عليه و نند  
 در دوس قريه شمره عدم منرا الاستفاء القصر و موضع خلاف در صورتيكه مجلس مال مستند باشد و الا جاين بنو است اجاعا  
 و مسائل نقل نموده و اگر شراب در ملك مختصي خود جداري بنا كند متصل به ديوار مشترك با مجدار مختص همان بطوريكه نقل ان  
 نشود بران جاين است بلكه الام و نند بقران بنو سلكه اعراض نمائيد و اگر نقل ان مجدار جاين مشترك باشد جاين بنو است بد و ن اذن  
 في الذكره و لو بنو في ملكه جدار متصل با مجدار مشترك او المختص با مجار حيث لم يقع ثقل عليه جازد لم يكن للاخر الاعراض و در مسائل  
 نصير مع نموده و بعد گفته و لو ثقل عليه لم يجره و لو ثقل على غيره لم يجره كذا بنو سلكه و نند است كما يحتاج به بيان دار و ن اذن  
 بر قاصرين نشود و ان ايست كه هر گاه نند و عود هر گاه ان زمين مختص خود نند و نند بقران نشود و ديوار به كنهما بين  
 حاطه و پس بن متصل زمين ديوار عرض او طول او در قبا ايشان مشترك باشد بر وجه مفروضه مثلاً بقران عرضها با طول معتبر مال  
 باشد و معاد ان ان طرف ملك عرضها عري باشد كل لان اذن ديوار نند بقران مختص خود بگردد و بنا نمائيد در صورت چو  
 اصل بن ديوار عرضها است حالات ديوار كذا بنو ملك نند است پس بقران مختص خود كذا اصل بن ان مال مختصي است با عدم  
 اذن بقران بنو نند تصرفت از قبل ثقله و احاطه خشبه و امثال اينها بنو شراب بنو نند كه حرام كرد و بنا على الفواهد المرفوعه

الاصحاح و بمضمون القوس بخ بد باورها حکم اینست بعد از رایحه یکسان اصحاب بر فقه جامع منکشف میشود بلی اگر هر دو شریکین اسباب  
 الان جلد و مفروضه از مال خودشان بالا شاعی بنا نمود باشد پس تصرف احد شریکین در جلد و بی چون مشرتا بالا شاعی با عتد  
 و شکاند بکره جایز نیست چنانکه انعام فصولا مذکور کرد بد چهارم در صورتیکه جلد و در پیشاد و نظر باشد و هر دو ادعا ملک است  
 نمایند و بنا و بد هیچکس در و نبوده باشد که استبا ترجیح شود و بینه هم نباشد پس هر کدام از ایشان که قسم یاد نماید بانگول اند بکره جلد  
 مال و میشود و اگر هر دو قسم بخورند بانگول نمایند از جدار مال هر دو میشود بالتسویب و اگر متصل باشد به بنا احدی با اتصال از صنف  
 بعضی بنا داخل و ضم اجزاء و این بیکدیگر بر وجهیکه بعد باشد محدث بودن آن و مثل آنست که بنا به غرضه و قیاد و زمان باشد پس بر این  
 از اینها صاحب میشود و با فقد بینه قسم یاد نموده مالک آن میشود و اگر بنا می هر دو در آن باشد هر وقت با هم باشند پس با عتد  
 بینه هر دو قسم ذکر میکنند با النصفه مالک میکردند و هیچکس از این سنا کرده و نکول نمایند اگر احدی با قسم یاد نماید و اند بکره سکول کند  
 مالک میشود و جمع ما ذکر اشهر بنانه اصحاح است بل من غیر خلاف بظهور دعوی احدی با عتد و ارجح از وجه ما بط مانند نقش و اندود  
 و ضوابط با عتد افاده ترجیح نمیشود بر ملک چه ممکن است احداث بنا از طرف خود بدون شعور و صاحب جدار و مثل اینها است و اهل  
 طایف غیر نمانده و در آن نمانده و امثال اینها که تصریح است شرایع و المسائل و الکتابه و التذکره من غیره که خلاف آنما اگر جمیع با جلد  
 بر جدار متنازع نبوده باشد باز حکم میشود بر ملک با قسم و مخالف شیخ طاب ثراه است چنانکه در کتابه گفته و بنا بر اشهر و صورت  
 اختاب کسی در بالا و دیوار و موضوع باشد و جدار متصل بدیوار متعلق ملک دیوار و در صورت هر کدام صاحب اختیار  
 که دیوار کل مال مذکور است که خارج با بد اثبات نماید که دیوار مال او است بعد از غیر تسلط شخصی تصرف که صاحب اختیار  
 نیز اگر جدار مشرتا منقسم کرد و شریک اجزاء بر مشا و کرد در عمارت و تعمیر آن نمیتوان نمود چه واجب نیست بر شخص عمارت جدار منقسم  
 خود و در مشرتا عدم وجوب ولی میباشد قال فی التذکره قد بیننا ان لا یجوز علی الشریک ان یجعل یأذنه ولو اهدم ولا یساعده  
 فی الاذنه الا الضرر من شریک لان المنع قد لا یكون له نفع فی الحلیط وقد یكون ضرر فیکثر من نفعه و یوقد بكون معسر الاموال لیس فی  
 البناء فینفذ لا یجوز او اشنع علی الاتقان وان کان موسرا و در شرایع و المسائل و کتابه و غیر اینها بدون ضرر خلاف نقل شده و همچنین  
 اگر شریک در دیوار با نیز با قسم نبوده باشد و در کتابه نیز با عتد و گفته که مخالف ضریبه و بین بعضی زعایمه و حکم با جدار  
 شریک بر مساعده کرده اند بر مذکور است و در جدار بعضی در عدم وجوب شایانکه در جدار با عتد اما مقیمه رضم مواظقت نبوده اند  
 همچنین اگر عتد او مال کسی باشد و سفلی آن سال دیگر پس منقسم و خراب کرد صاحب سفلی مالک علوی اجزاء بر مساعده اخضر سفلی  
 نمیتواند بکند لایضا البرایه و کذا صاحب علوی سفلی را عتد سفلی بر صاحبی که بعد از ساخته شدن سفلی با علوی بر آن اثر و لایحه  
 نیست چنانکه محقق و شهبان و شتا اعلام تصریح نموده اند بلکه میاند که نسبت اینها بجمیع اصحاب باشد و گفته که مذکور است و حقیر و آفرین  
 جدید و آحاد و احدی از او این و ابوالدرداء نیز برینست لما تقدم من ان الانسان لا یجوز علیه عماره ملکة ولا عماره ملک غیر شتم  
 اگر جدار و مبانه و غیر شریک باشد پس احدی با عتد شریکین جدار را مدم نماید محقق ریح در شرایع گفته واجب است عتد آن  
 نلیح ریح لکن قول بر عتد محل اشکال است بقیه نقضا فانت مدم غیر مثل است پس احوط است عتد عظیم زوم ایش بر هادم است چنانکه اختیار  
 علامه است بر قواعد و شهبان و در کتابه نیز فرموده شمره این قول و گفته بود هدم احدی شریکین جدار و المشرتا من غیره از صاحب  
 آن کان استعدا علی موضع وجوب لزوم لم یکن علی شیء وان کان مما لا یجوز هدمه و هو معون لا یجوز علی استعدا  
 و نقل مختلف قول علما من اقال بعضهم یجوز الهادم علی عمارته و عتدته الی ما کان علی الا و الا فیکون لزوم الارش علی الهادم لان الجار  
 لیس مثل و تفصیل داده است شهبان اول در دروس و واجبات استاده و اگر ممکن باشد هم تله و الا بارش فانیل شده خلاصه قول است  
 مدللان و اخصه چنانکه در کتابه نیز گفته هدم و هدم و نیز که تقدم مقدم ملاد عتد اب ملک و بداند محوطه بحر بود میباشد پس عتد  
 تله و بد بگوید که تصرف نور سبیل عمارت با بخلاف شرع انوار است و انما یجوز ان یکدام که از اینها اب بملک خود بیره پس بد نماید که  
 من بخلاف شرع این بیره ام و تصرف نکرد دام و در صورت محل خلاف است لکن قول معظم است که صاحب ملک نمیتواند با بر او را



فوق المسئلة

ممانعتی که در اینک بخلاف شرع شترن نمودن زید را بشویش شرع برساند و الا سوا من قسم فاسطیخ بدو اب برودن از بجهت و نبودند  
 لکن محققانند که اگر کسی اجراء برود خانه از ملک شخصی خود و اشک در او مانده که اب و در خانه میاید بملک خود از بجهت و استقامت  
 خود کند که خواهد که اب شش علی التدام برود و در خصوص آن که میگوید در برون یعنی محله که از اینها میاید بملک میاید هر نوع تصرف  
 بکند و اگر ملک بکند باشد بنامه از حق سابق خود فاسط ندارد بنا علی الفواعل المقررة عند الامتثال هشتم که کسی که مستحق اجراء میاید  
 با صلح یا بیع بوده باشد که از ملک غیر خارج سازد شرعاً بلا کلام بر او اجراء نیست دخول با رضی غیر یعنی با رضی کسی که بیاید و شش  
 ازان مگر باذن صاحب ملک و دخول مستلزم تصرف در مال غیر است و ان فیست عفا مگر از جهت تنقیح ضرر یا ساهه که چون وقوع  
 ضرر و فاسط اجراء است دخول فاعل فی الذکر لیس حق اجراء الماء با جارة او صلح و بیع الذی اولی رضی غیر الذی بیع غیره فی الشا ای  
 المالك لا یستلزم التصرف فی ملک غیره و وقوع عفا الا ان یستثناه التصریح و انما یفاد ان یجوزنا وضع الضرر و غیره مگر اگر کسی که سابق  
 از اینک و اجراء بر او با عدم رضای صاحب ملک از غیر ضرر ساهه و کل غیر از اینکه در ملک از او رضی مالک خارج نماید و بملک و بریزد  
 بیکه ضرر داشته باشد بلا خلاف بظهور فاعل فی الذکر انما اولی التصریح و انما یفاد و جاعله ان یخرج ما یخرج من التصریح و انما یفاد ان رضی مالک  
 نمیاید اگر کسی حق اجراء اب و ملک کوی داشته باشد که در وقت اجراء اب مقترن ضرر صاحب ملک برسد در این صورت اگر او را بیرون  
 یا تصرف برین مورد خاص از او نیست الا ضمان است و اگر ضرر عامی از ملک کوی خارج شود پس از این طرف ان کرده عنان شود و این طرف باید  
 صورت هر کس که ضرر بر او کرده خواهد اب بر یا شد و نحو او صاحب خانه خسارت بپا اوست و اگر ضرر بر او دیگر باشد او ضامنست و اگر ضرر  
 نیست ضمانت هم نیست بلا کلام و هم تصرفات قدمه در ملک غیر مثل عبور و نصب غیر اجراء اب امثال اینها که غیر معلوم الوجوب  
 زود ما و اذ نانا محمولست بر لزوم و جابن نیست مالک الیوم و مانع آنها محمولست بر عدم لزوم و جابن است مالک امثال اینها مثل اینکه صاحب  
 ملک منع استحقاق صاحب منزل است نظراً و اجراء اب امثال ان نماید و صاحب منزل امثال ان متشبه باستحقاق سابق باشد  
 عمومی عند العظم بل اکثر است که قول قول صاحب منزل و امثال انست چنانکه صاحب فوائین و جامع الثقات و غیر ایشان از معاصرین  
 بر اخبار نموده اند بجهت ذوالبدانست و چنانکه بدد داعیان موجب ملک است هر چند احوال اجان و عمارت ثابت باشد همچون  
 در حقوق منافع بجهت آنکه حق نصب بناب و امثال ان از امور نیست که صلح بران جاری میشود و موجب ثلث حقوق بر برون میشود  
 ملک غیر از برای مالک و حق از برای صلح و امثال ان هم ممکن است حصول صلح با صلح فاعل حق بناب هم معنی ندارد که صاحب ملک با او  
 بگوید که ثبات حق خود بکن علی الاسم بر چه ظاهره و ملک علی الاسم است و علامه روح در فواعل و ولدش حکم بقدم قول مالک  
 کرده اند بجهت اصالة عدم استحقاق غیر مالک ایشان و ان معارض است بظاهر و این ظاهر بر اصل مقدم است و حال اصل امر در  
 و معلوم است که ثبوت ملک صاحب زمین با ثبوت حق غیر دران ندارد و مثل اینست کلام در اینک هر چند سلف هم مقاربت در و ار خانه او  
 باشد تا او را نیز بجهت علائق در غیر بوقت بر مقدم قول احدی کرده اند و در صورتیکه هیچکدام را علم بیکانشه شدن نیز  
 نبوده باشد و غیر معلوم الوجوب باشد محمولست بر لزوم و استحقاق شرعی بر عاریه که معارض است بر منع باشد بجهتیکه سابقاً ذکر شد بلکه  
 شیخ طوسی و دعوی عدم خلاف کرده است که بنیوانند و الجای بر دانش چون نامیاید با اگر خراب شود و منع کند از تجدید چنانکه شهید  
 در سن نقل نمود و ایضا قال التمهید فی فواعل الامم مثل لو شاهدنا الذی یجوز علی الخوا و ساخنمة طویله فی فواعل  
 فی الشاهد ان الله بالاستحقاق الظاهر لا یخرج بذلك الخوا فمکره بانزوم جابن است صاحب بداد کند در و ان مخضه خود فاعل  
 و شایان نماید با طریقی بنا کند که محمولست بر این مظلوم کرده و ما مستلزم اشراف بر جانی شود بلا خلاف لاق الانسان ساطع علی التصرف  
 فی ملک بملک و آنچه حرام است نطلع و اشراف له تصرف در ملک خود و جانی نمیتواند استحقاق نماید بلی جانی را برسد که در ملک  
 وضع چیزی بکند مانند حامل که مانع اشراف اند که شود اگر چه منع ضرره هم بکند چنانکه اکثر اصحاب علامه و شهیدین تصریح نمود  
 اند بلکه در مثل بنام ظاهریست و دانند هم شرعاً علی التهور بلی من غیر خلاف بظهور است که اگر اعضا شیخه که در ملک  
 غیر نبوده بملک جانی خارج شود با هواء انرا که در واجبت به مالک شیخه تصرف بملک جانی را و هواء او ملک غیر را رضی به

بقائه ان يباشدد اكر امتنع فبايد جاز است بجزا كه مال الناس وهو است خودش مباشر ان كرد و بد و بواجب سبب كذا شرع چنانكه اكثر  
اعلام ذكر نموده اند و من جمله هم الحق في الترابيع والتجهيد في المسائل والفاضل الكواشي في المنهاج بله مخالفه بين ظاهره است كذا  
مقدم دارد عطف ابر قطع با امكان عطف والاقطع ممكنه فتمت ملك خود واكر قطع نمايد با امكان عطف ضامن است و در كتاب  
جايز است بمالك و من بقا و ادب و لصاحرا ان اغضاد و تحت ان جايز است چنان است خرد است واكر يك ضامن است بين اینه انچه از حق  
خود تلف كرده كذا في المسالك وغيره و حكم و در مثل حكم اغضاد است بلا كلام بصريح الاعلام و در حكم نجره است شراب مشقيل بطرف ملك  
غيره چنين بظاهر ايا كان في المسالك وغيره و در نجره و نجا و اجبت مباد و بر تخلف من ارض هر چند نقاش شدن باشد واكر مدينه اولى  
با علم و تقرب صاحب شجره اغضاد ان بمالك غير ابر است و در ضامن اجرة المثل ارض هو با عدم رضاي صاحبين مباد چنانكه در  
صح و كتاب زبور و نصير نموده سبب هم و صورت هم كه در اربع متقدمه باشد بجهت كذا و در خانه و با هم صاحب و غير اهل و قطع شده باشد  
و ابر زبور و مثله در بعض اوقات تمامي خسرو و ثبات فراموش نموده و فائده اهدا اهل قراب و تخلفي خسرو و تقصير است كذا في القضاء و حرج  
استفاء قرا و نوافق مانع و حرام ايشان شوند و در صورت قصور از كفايت اهل قرا و اوكرد و فقه و در خانه و اشد حرج و نبايد  
اب و در خانه و با هم استفاء اربع و باغات خودشان و بعد از تمام سعي مزاج با جدين ارباب شريك و سعي نقل يا اشياء و اقدم و در نفا  
حاجت خودشان بطريق زبور و ابر است و در نفايت كذا و باغات قرا و ثابته بدش و ثابته بدش و ثابته بدش و ثابته بدش و ثابته بدش  
نميه و كذا بقرا منع نمايد اكر چه مزاج ايشان تلف شود و با هم مزاج و باغات ايشان ضرر و برسد بلافلاخ على ظاهر المصريح بين بعض  
بل صريح الالاتع كذا في المسالك و در منهاج بز ادعاهي اجاع نموده و در شرح كبر كفايت اذ اشاح و تنازع اهل الوادي في مائنا المباح  
المدرست سبب الاعل الذي بل فوجه التجره للتخل الى الكعب للترزع الى الترانو هو اسفل من سبب بل ثم يبرس الى الذي يلبس هكذا  
بلاغات في اصل الحكم مطلقا استنصر اثنان مجرب لاولم لا بل في المسالك الاجماع عليه هو ايجر مضافا الى القصور المستفيدة القار  
و ايجر استفاء و معناني تخد به مقدار التسرع عليه المائنا من ابعالها بخلافه للبسط و الترابيع الا و ايجر صاحبان ان اعل  
بدرين الشان و التجره الاقدم و التزع الى الترانو و عليه اكثر الاصحاب عنهم المائنا في الترابيع و ادعي جميع التجره عليه و منهم شفا  
في اللب الخ و اكر ابر زبور و بعنوان ملكيت مالك بونه باشند مانند اب فثوات مشك كبر قيمت ميشود و ما بين ايشان بزند و ما  
اذا ابا بتمت نسوا با بعنوان مها باه بلافلاخا جده كذا في الشرح الكبر چهاردهم بدانكه در شريعت فراه ملك بضا و زيار و فثوات  
مدينه هم ازر ابر بشده و كذا كسي خواسته باشد بغير امانه و ديكر احدات نمايد با بد ايجر و املاظ نمايد و همچنين در حياط و در نقل  
التجره و در نجره صاحب هم كذا بطر حرج الا من بجز شراب و غير صاحب نقل بفاضله و حريم الدوام طر نر لها و ما و كذا و كذا و احو  
و سبل ما حاجت محتاج اليها و مسلكه لادول و لزيج في صوبه الباب الى ان يصل الى الطريق و المباح اما حريم بتر معطن جهل ذرا  
از جوابه و در نجره صاحب شصت ذراع است كذا في التجره و بين الطائفتي للمعطن كذا حكاه جماعة شفا الاستفاضا و كذا  
در شرح كبر في نقل و در مواخير بتر و بباب در كتاب سندلال ذكر شده اما معطن معطن قال في الترابيع معطن الابل و هي يار كذا  
حول الميا للشرب فمذا حقيقة المعطن عند اهل اللغة قال في الشرح الكبر المعطن هو والعطن واحد الاعطان والعاطن وهو يار  
الابل عند الماء و در حجاج و فاموس نيز نصير حريم نموده اند و در افيانوس گفته معطن بوزن مجلس جايز است در فرياب كذا شراب  
مبخر و انا ندر جوش معطن است قال في جمع البحرين نجره عن الصادق في معطن الابل و جمع معطن كجا و ارك الابل عند الماء للشرب و لا  
بعد غل فاذا استوفت ذلك الى المعطن و العطن الابل المباح والمبل و لا يكون الا حول الماء فاما ما ذكره في البرية او عند الخ في الماء بعد  
الجمع اعطان مثل بلسبا و انهم در بيان حريم معطن و فنانست كه كوي بكار احدات فماده جديد نمايد با بد ايجر و املاظ نمايد  
و در حجاج ازن احدات كند و انا كدر هم فنانست في راع است و در ارض خود و در صلب بانصد ذراع است على الابل و كذا في  
الشرح الكبر في قول رسول الله في حريم معطن من عبد الملك ما بين العين الى العين خماسه ذراع و في رواية تكون ما بين  
العين الى العين يعني الضاحه ما در ذراع و ما في بعض الروايات اقل ذراع و غير انها از اخبار ضعيف اخبار است بتر و بتر و بتر

تسلسل  
بها  
۱۸

الخالفة كان مجمع القواعد بل بالاجماع فان العلامة في التذكرة القول بالتعدي الى علمنا وجعل في جامع المقاصد من ائمة الحق  
 الاحباب في التوبة روايتهم وفي البسوط في الخلاف من عدم جواز حصره الى جانب اخر او كان في قوله من ذلك مع ان تلك الاخبار  
 بالثبوت كافي المنهاج بل عدها الصحيح صحاحا وقد بد منه ان من جاز اسكانها بما هو مستحق في قوله من ان يندكر بحضره من بعد هرقه  
 كتابه وميل نحوه بقوله في المختلف واختبار قوله في شهابه من بعض من تبع للصحیح في جعل كائنه في قرينة فاراد ان يحضر كمن يكون فيها  
 في البعد حتى لا يضرب الاخر في ارض اذا كانت صلبة او رطوبة فوقع عليه السلم على حسب ان لا يضرب احدهما بالآخر ما انشاء الله تعالى ودون شرح  
 كبريائه وفيه نظرية صحيح من يورث كاتبه است ومكاتبه هي وليست ولذا ضعفه السورى في قول برون ان موجب ضعف ان مكاتبه  
 في تقيع من كفته وايضا ترك الاحتجاج بكونه راجح من يورثه من ان يشهد في شرا من يورثه من يورثه من يورثه من يورثه من يورثه من يورثه  
 انهاء شرح انور فراد ان شاء مخصوص بارضي والشك في جازمه ودراملا الحرم ليست وحدها ان معنى نشأه وهو بانها زملا  
 مساطير مال خود است لا تصرف فيه كيف شاء وصاحب ملكا اميرسد که در ملک خود چاهي کند اگر چه در ملک جاريه جاريه در ملک خود چاهي  
 اب بوده باشد و چاهي در ملك ابولى را ناقص کند و لكن اين عمل مکرر است و اگر در ملک خود بين الوعد جفر کند و ان سبب ان بهر جاريه باشد  
 منوع في التمسك ومثل اينست که در خود را که محفوف بها اگر است تمام با خان با طاهو نسبا خانوت حداد وقصار نمايد لکن ضرر محفوف  
 ضرر صاحب ملک بتواند منع نمايد کافي المسالك والكتابة ودر شرح کبريائه اذا استلم من منع المالك عن التصرف ضرر عليه اشد  
 من ضرر الجار او مساويا او اقل بحيث لو يتفاحش مع ضرره يبغي القطع في هذه الصور بماعليه الاحتجاج وانما في عدلها فانظاه ذلك  
 لما ذكر وان كان الاحوط عدم الاضرار على الاطلاق تصريح نموده است جميع فروض سابقه مسائل الترتيب وسائر زور بل ضرر  
 بلکه در كفاية كفته كه اين معروف از مذهب صاحب است و حاشي بر سر هر خلاف نموده و چون عياكب زبوره دام فضلا نقل نموده است  
 طول كلام ميشد و در شرح کبريائه على الاجمال احوال ايشان را ذکر نموده بود بجز ابيبارت شرح زبوره و بخصوص کردن اوليست قال  
 الكبري و اعلم ان ما ذكره في الجرم للبر والعين والحياط والذم مخصوص من اذا كان الاجزاء في الموات فمختص بالجرم عبا واما الاملا فلا يعتبر  
 لجرم فيها لان الاملا متعارضة وكل واحد من الملاك مساطع على الملة التصرف كيف شاء فلان محضر يورثه ملكه وان كان مجار  
 بهر قريب منها وان تقصر ماء الاوله ولكن فعل مكرها ولو حضر في ملكه يورث الوعد و في الجار له منع منه كالاختصاص عليه ومثلها ولو  
 اعتداد الموقوف بالكتبا ما او خان او طاهو نسبا خانوت حداد وقصار لان التصرف في ملكه كيف شاء صريح جميع ذلك في  
 والله ومن الترامه في الكتابة الى اصحاب كافة موزنا بدموع الاجماع عليه ونحوه الخ لحيث نفي الخلاف فيه وبعضه في الجواهر  
 مسئلة بتفصيله في هذا المذهب وشرح كبريائه المذكور شده هر که خواهد در اجزاء ان کتب نمايد مقدم کرد شارع عا  
 زيد امثلا کوره قناني باشد و عمر هم خواهد که ان همان شارع کوره قنانه ديگر احداث نموده بين بطريقه کبريائه و جرم من الوجه بقنا  
 زيد ضرر و خسارت نموده شده بقول کثير بل المعظم بهد كما ان القنانه سابقه است نميتواند بغير راجح و معترض شده و ما انست نمايد جمله  
 بسورتي که کسی زمين باقنانه بلا مالک و ميت و الاجان نمايد و مالکين شود با حيا و بعد از مضي مدت مجرى زبوره زمين باقنانه  
 مجاز زبوره اعراض نمايد و ان کند تا اينکه باز داخل موات گردد و عود موات کند و شخصی بکثر زمين باقنانه را اجا کند و در زمين  
 تحويط واحداث نمائيد پس زمين وقنانه ملک مجرى ثانی ميشود على ظاهر الاشارة للصحیح مع ما ينديه في المنهاج وما دام ملكه  
 زمين باقنانه زبوره اعراض برك التصرف نکند مجرى اول مدافعت من غير ان يجر اجاسا بون مانست نمايد و خصوص جرم جرم  
 کاتب مجرى مؤمنين و عبيد و مالک صر يجره در ارض مجرى محمد بن مسلم و حسن زبوره و ابي بصير جرم اعراض فضلا که از خسارت با  
 و صادق عليهم السلام ثابت شده و لان مفهوم ميشود چنانکه در المسالك ذکر نموده مجرى از عا ان عنوان الله عليهم مثل آله على  
 و بعضى ثاوى خود و صدق که مقرر بهيل بصره اجا نموده و همچنين شهابه ثانی در التماس صاحب كفاية و نههاج الهداية في التمسك  
 قابل شده اند خلافا للشخص الحق و جماعة نوزدهم در صورتیکه ثانی با ملكه را کسى مالک شود بخره با عتبه يا نحو اينها و بعد از آن  
 يورثه يورثه و مالک و ازان للاصل بل الاجماع كما حكاه بعض الاجلاء في التذكرة عند جمع اصحاب العلم بانها معلوم نبوده است که يورثه

تسلسل  
بها  
۱۸

بایع و امثالها انرا تصرف کرده بایع اجباری هر قدر که ترابها اند و قول ارتفاع از آن کند احدی نمیتواند از بیایان او تصرف نماید با جمعا  
 کافی المسالك وغيره و اگر معلوم شود که مالک شدن او بسبب اجبار بود چون چشمه کور شد و مدتها مثل آن ماند تصرف نکرد و اجازت  
 و اعراض کرد تا داخل موات شد دیگر نمیتواند از اجبار بکند علی الاصح چنانکه ذکر شد بیستم چنانکه مالکی با فناء موات بدون اذن مجتهد  
 در زمان غیبت امام علیه السلام اجازت میدهد بصورت مال مجری باشد چه اراضی قنات موات از جمله انفال و مختصر است بلحاظ  
 زمان علیه السلام عمل الله فرجه و در زمان غیبت امام تمسک ایشان ماز و نند که اجازت میدهد بصورتی که احدی از ایشان اجازت  
 نمود و احوق و اولی میباشد از دیگران و کسب اراضی نیست که از انحصار خدما بدو این در صورت ثبوت موضوعت که ارض  
 بوده و مالک مجتهد آن نباشد نیز تصرف کردن موات در زمان غیبت امام علیه السلام و خصت تصرف در حق ایشان ثابت و  
 زمان حضور امام هم موقوف و موقوف باذن ایشان صلوات الله علیهم است اما اینکه ارضی موات مال امام تم و از جمله انفال  
 در ظاهر نیست که محل خلاف مابین فقها مشبه علی الله مقامهم نبوده باشد و در شرح کثیر گفته بلا خلاف بیننا بل علیه فی التفریح  
 السالك وغيرهما اجازت و احوق مضافا الى الصحاح المستفیضه و غیرها من المعبر فی الدلالة علی ان من الانفال از جمله حدیث صحیح است  
 از بعضی جزایه حدیث است انقال کل ارض خزیه و بطون الاوردین و رسول الله و هو الامام علی السلام من بعده و بعضی حدیثا  
 و از جمله از احادیث و رسول کا ضمیم است که فرموده انقال کل ارض خزیه غدا با بابه لها و حدیث و ثبوت کاتجیح است انقال کل ارض خزیه و  
 بطون الاوردین هذا کل من الفی و از جمله حدیثی است که فرموده در بیان انقال کل قریه هاتک لهما و بطون عنها و اذ الفیه تصرف در  
 اجازت ثبت بشیخ ایشان و جو از تصرف توفیق با جاز از حدیثی است که در مدلول علیه است با جزم معتبره از جمله حدیثی  
 است صحیح از جناب فخر الاول و الاخر جناب امام محمد باقر علیه السلام که فرموده و حدیثی کتاب علی علیه السلام ان الارض  
 من دشاء من صیابه و العاقبة للمتقين انا و اهل بیتی الذین اوتینا ارض الارض و نحن المتقون و الارض کلها لنا من اجی رضامن المسلمین  
 فلیعها الی ان قال فان ترکها و اخر بها فاخذها رجل من المسلمین من بعده ضمها و اجابها لفقوا من اجی رضامن الذین ترکها الحدیث  
 حدیث صحیح و بعد کتاب اخبار و استدلال اکثر علماء ذکر نموده اند و احادیث و فتاوی درین باب مستفیضه است اما در بیان شریف  
 پس در بعضی گفته الموات و المار بها الاراضی الغیر المنفع بها العطال لهما باستیجابها و عدم الماء عنها و استیلاء الماء علیها بحد  
 تقد و اذ اعراض مجری بسبب اجبار و اخراج ان اخراج عطله و غیر ارتفاع موجب ملک میشود و بعد گفته و الاصل هو بعد  
 اجماع المسلمین کافی التفریح النصوص الخاصة و العاقبة منها من اجی رضامن موات الارض لله تعالى رسول الله  
 حتی تکم فی ارض المسلمون و ایزاد شرح زیور گفته و اما الموات ایها لا یفتنع به لطلبه اذ کان متمالیا بحدیث علی علیه السلام  
 بحکمه او بر علیه ملک احدی و لکن با داهله و هلاک بحدیث لا یموتون کلا بعضهم هو الامام علیه السلام بلا خلاف بیننا قال فی  
 التفریح فی الارضین و هی اما غنم و اما موات فالغنم و ملک لک لا یجوز التصرف فیها الا باذنه و اما الموات هو الذی لا یفتنع  
 به لطلبه اما لا تقطاع الماء او استیلاء الماء علیه او استیجابها او غیر ذلك من موانع الانقاع و نحوه قال الصحابان فی اللغة  
 و شرحها و الفاضل فی الفواعل و التفریح و منه اشارت هاج الهدا و اکثر کتب معتبره فقهیه قریبین عبادت نیز ذکر نموده اند و در کتب  
 گفته اند که لایکن للارض مالک معروف فان كانت الارض خیر فی الجهول للمالک بحدیثی حکمها و ان كانت مواتا و كانت فی الجهول  
 للمالک معتبره ثم جهل ذی الامام علیه السلام فان کان حاضر الی وجه اجازتها الا باذنه و ان کان غائبا لم یؤقتن الاجماع علی الاذن  
 کان المجری بها عن غیره ما دام غائبا بمانها و ترکها فباید انما غنما فاجازتها و مع ظهور الامام بكونه رفع عنها  
 و مستند عموم الاخبار السابقه و خصوص صحیح ابی خالد الکلبی و قال فی الحدیث لا یجوز اخراج الثقی عن الخراج العطله الا بحکم  
 و الموات ضده و الموات الارض التي لا مالک لها من الادمیین و این اثر در نهانها لفظ گفته الموات الارض التي لم یزرع و لم یعد  
 جرى علیه ملک احد و اجزاء الارض مباحه تمامتا شریفی فیها من اخطا او ذرع او عارة او نحو ذلك قسما باجاء الله و خلا  
 نیست ظاهر اگر ملک غایب بوده باشد پس ان ملکست بل باذن تصرف دیگر مجوز ان جازت نیست مگر باذن ایشان قال فی التفریح

بل علیه الاجماع في كلام جماعة فقهاء القصر في ملك الغني قلا وشره اخصي لاجماع مال ارض مسلم الا من طهق في سماعه حاشي  
 ايست كمال نيست مال مسلم مكر بطبق من او در بجزر بگروار شده من اخذ شرا من الارض غير حق اليه يوم القيمة وعنفه في  
 متطوقا من سبع ارضين بعضي هر كه اخذ نمايد بكثر از زمين بغير حق مياورند او داد و در وقت پامت بدعنى و كودش متطوقا باشد  
 از سبع ارضين و بجزر شرح كبر و ايت كره من اخذ ارض بغير حق كلف ان يحمل ثلثها الى الله تعالى هر كه اخذ و تصرف نمايد بغير  
 بدون حق تكليف كره ميشود بباينكه ترا بجزر مبراج اول غفلت نمايد و از انچه مرفوع كرده معلوم شد كه اگر ارض مالك مدونه  
 باشد و عامر بوده باشد در اين مال بجزر و ملكت جاري ميشود و بدان حكم ان كه بايد بانك حاكم شرع تصرف بدان نمايد بجزر  
 كه علم بپان فرموده اند و اگر موافق باشد هر چند واصل مالك معتبر داشته بعد مالك ان بجزر كرده باشد پس ان راى اما  
 است اگر حاضر باشد اجزاء ان بجزر نيست الا باذن او و التمس و اگر امام علم التمس غايب بوده باشد اجزاء ان موقوف بر اذن نيست و بجز  
 احق است بان از غير ادا م كه قائم به ان باشد و اگر نكند نمايد و اعراض كند بجزر ان اجزاء نمايد مالك ان ميشود و بدانكه فروع نيست  
 اجزاء موافق ما بين اينكه در قرب عامر بوده باشد بايد بجزر و بجزر صحيح است اجزاء اجزاء ان اگر از ارفق و حرم عامر نيست بخلاف الكفا  
 لا فرق في اجزاء الموات بين القريب من العامر والبعد عنه فصحت اجزاء القريب من العامر و اذا لم يكن رفقا للعامر ولا من القريب  
 كه بجزر بغير شروع براي افاده اختصاص او لو بت ميكند بخلاف اجزاء بل عليه الاجماع في كلام جماعة كذا ذكره في الرضا اما افاد مالك  
 نميكند على الاشهر الا في جهات كتاب مربوطه بجزر لاصل و اختصاص القصور المذلة على التملك بالاجزاء به دون التمس و مع ذلك  
 لا يتحقق في خلافها الا ما حكاه الفاضلان و غيره من بعض المتأخرين من ان التمس اجزاء وهو ضعيف لان المرجع فيها الى عرف الارض  
 تعاريفها و بان تقاربان بعض الازداد و عليه حمل كلامه في الذوق و محقق و در شرح كفته و من قضاها ان الان من التمس اجزاء  
 وهو بعيد اشاره نموده است شيخ خود كه فقه نجيب الدين ابن نمازج است كه او مطلق بجزر اجزاء مفيد مالك ان است و المحقق استعد  
 هذا القول و شهيد در رساله كفته و هي قول بعض المشايخ و شيخنا التمس بجزر در رساله بعد از نقل خلاف چنانچه كفته و  
 كان المحقق في الاجزاء عرف فان وافق التمس في بعض الموارد كقول الا فلا خلاصه اجزاء ارض نشت كه انرا بجزر صلاح نمايد كه بالفعل  
 تعبر شود باينكه بزور كردن يا باغ يا طوليه و ابناء باخانه و مانند انها و ان توان ساخت چنانكه علماء فاضله و عاقله فرموده اند ان  
 اودا الزرع و الفريز البيت و الخيل و الغنم و نحوها بجزر التمس و بجزر و شبه ذلك و علامه در تحرير قواعد فرموده  
 التمس شروع في الاجزاء و الاجزاء القهية للانقاع فلو كانت مستحقة فعضد شيئا او قطع المياه العالمة و هيهاها للمارة فقد اجزاء  
 و المرجع في الاجزاء الى عرف خصاصه التمس يحصل اجزاء بالتقريب الى اخره فاذا ذكره و نحوه قال غيره و در اجزاء اجزاء و ملك بجزر معتبر  
 اجزاء كافى للقاع و مرجع بجزر عرف لمدى التمس شرعا و انچه چنانكه در جميع كتب سالفه و غير انها تصريح شده و اگر كوجها بجزر  
 معتبر كند از برای جوب بپدن و علف چراندن و امثال ذلك از برای انتفاع خود با بجزر همان اقطاع و حياست كه بمعنى قوت است  
 ايضا مخصوص بجزر است و امام است بجزر بجزر كجا را قوت نميابد نه از برای خود و نه از برای ديگرى باجماع كل مسلمين بنا بر التمس  
 بهيها اجزاء فان على طاب ثراه و مقامه الفضل نقل فرموده مكر و ملك خود قال في الرضا لا يجوز للانسان ان يجرى الا في ملكه  
 فلا يجوز ان يجرى قهرا من الموات او اشعيها يمنع السائر الناس من الرعي فيها بخلاف اجزاء بل عليه الاجماع في التمس و غيره و هو انچه  
 ان مالك على شرفه الناس في الماء و النار و الكلا و خصوص فطوق النبوي الا في الله تعالى و رسوله و مفهوم القصور الخ و جهاست  
 ان بجزر على اقله و الا امام عليه التمس مطلقا باجماعنا الحكم في كلام جماعة من اصحابنا خلافا لبعض العامة المياهم بجزر  
 لغير التمس على اقله و الا مطلقا و مراد از بجزر كيشروع در اجزاء است و باء شاول و بجزر ان غير ميشود انست كه ارضي و كذا رافه اجزاء ان  
 من مستات بنا كند و حوالى انرا بجزر و خال بجزر نمايد باغ و خشبات كند با خط و خطوط ان بكشد باغها و اجزاء نصير بجزر بجزر  
 در شرح كبر و بعد فرموده و من ان بجزر التمس و لم يصل الى حنزع الماء و ان يعمل في العادن الباطن عملا لا يبلغ نيلها اما با و غيره  
 و لا يجرى العادن الظاهرة كما قالوا لانه مشروع في الاجزاء و هو مستغنى عنها و معلوم كرده كه معادن ظاهره بجزر نيست چنانچه شروع

اجراء است و ان در دادن ظاهر و متعز است و بدانکه در عین استتفال به تخریک حکم انتفاع کردن با حادثات مثل چوبیان پیشه و ایدار  
 مباح و سلب و حج از کوه مباح و معارف و داشتن که هرگاه کسی سبقت و وضع نماید با شروع بجز فتن بکند و اولی خواهد بود و از دیگری قال فی  
 المتعاج فانہ یسیر بفلان اول عن غیر و لاحق بلا خلاف کافی البسوط فیمنعہ ولو استبق غیر فلحاشا لعلک الاصل عدم انہم و خلاف الجا  
 فلکد و هو تادیر برتہ ما ترہنا و انفا و التوی من اجارضا ممتہ فی غیر حق سلم فہی لمع نابتہ بعدہ بالخلاف و درہنک اکفنا و ایدار  
 وقاہرہ و اجارہ الیکما التاوی حق غیرہ بہا یلہ کللام اعلام معلوم کردہ کہ اگر کسی قبہ و غلبہ زید متخر انتراع نماید مالک آن نہیں شود و اگر  
 تخر اہمال در عاوت نماید در مدت طولانی تمام میکند تمام عملی استلم با حاکم شرع بر احدی ازین بعضی بل تمام با تخریبہ بر اے غیر چند آن  
 التعلیل و لا خلاف فی شیء من ذلک بصر کافی الشرح الکبیر و تطیل بعض اوقات مانند جماعت و اوقات صاوتہ و امثال اینہا ضرر ناید  
 بمر حال تخریب عقیب التخریب مشغول بعمارت کرد و اگر زمان طولانی تخریب نماید در اجارہ و تعمیر نماید امام علیہ السلام بانہم مقام ان بر احد  
 مزبورین اجارہ میکند و اگر تعمیر نمود دیگرے تصرف و زمان میکند و درہنک اکفنا فان عمارتھا منفعہ للاسلام و اگر تخریب و درہنک  
 باشد مثل اصلاح التوضیحت عمال و ابا ان عبد و نحو اینہا امہال میدہد حاکم بفلانما بزل مع العبد چنانکہ شبخنا التہمید  
 مسالک و اکثر اعظم تصریح نموده اند و اگر ذکر چند نماید الزام میکند حاکم بعمارتہ پارض بد و اگر کسی تخریب نماید و اثر ابرایک اینکہ بعد از ستوا  
 مثلا اجارہ نماید پس جابن نیست از برای او منع غیر از اجارہ بلکہ معتبر است استعداد تخریب و اوبرایک اجارہ منک نیست تخریب تخریب برای اشرف الا  
 و اوقات عمل کافی المتعاج نیست ہم اگر بید ملک با اسم بلا صاحب تصاحب نماید و عمر و انتفاع امدہ اذعہ ملک ان بکند در تصور  
 قول مذہبی شعاعہ و عنت و قول متعترف کہ بلا صاحبیت با او معاوض نہیں شود باید ملک مزبور بیدون قسم و بر افعہ شرع  
 مذہبی ملک رد کند بلا خلاف اجده نیست و در ہم بدانکہ معادن ظاہرہ مانند ملح و نبط و قار و کبریت و وہ و ہا و کحل و ہرام و اجارہ  
 روح و طہن غسل و اشباہ اینہا کہ افتقار در وصلہ ان بجز ارض و عمل و معا کج بچھت ظہور ندارد و کسی اجارہ و عمارتہ مالک نہیں شود و فی  
 عند خلاف التسخیر و العمل و غیر الاسلام و فی التذکرۃ لا یملکھا احدہا الا حیا و العمارتہ وان اراد التخل اجارہ فلا یخص احد بوجہ و یخص  
 مجرب نیست عند الاصحاب چه تخریب شروع در اجارہ است و ان منفعی است در معادن ظاہرہ و عدم الحاجتہ الی عمل فہا من چند ارادہ نماید  
 ہلرا بان وان مشترکت بین المسلمین و ہکیرا مہر سہلکہ بقیہ خود و الزان بر وار و ہر کہ سبقت بان نماید و مقدم است بلا خلاف  
 بل اجاعا کافی الاضاح و قبل القضاء و طراز عجاج ان نہیںوان کروا کر چه غیر نمیتواند منع نماید الاصل او کرد و نفس سبقت بان نماید  
 اگر وسعت ہمدہ باشد کل ایشان سواہ اند و اگر کن نشود بیل کر و تبارفہ ہا تادیر برای تقدیم لاسوا انہما فی الاول و ہر عد  
 امکان الاشتراک و استحالة التفریح فاشکل المستحق فہین بالفرع لافھا لکل او مشکل و فرع ہر یک را الخراج نماید مقدم باخذ  
 خود میباشد تادیر بعدم الخلاف کاہ و ظاہر التاوی و الخلاف بل فہ الاجماع علی التکل بھول فی القرعہ و ہذا من التسمی و لکن فی التخریب  
 و بعضی کہتہ اند کہ فرع لازم نیست بلکہ باید بینہما قسمت شود لاسوا انہما فی الاستحقاق و انتفاء الرجح و استحقاقہ الحق فالتخریب و  
 رج در مسالک بعد از ذکر عبارتہا نشان کفہ و ہر جہد مع قولہ للقسمة اما مع عدم قائلہ عنہ امن تادیر تادیر کرد و اوردن کج از کوه  
 مباح محتاج بر داشتن خاک رویان و افتقار بخرج و مصارف و عمل کلی در اخراج ان بودہ باشد یا ہن معنی کہ مذہب برخاک کثیر بودہ و ا  
 کردن رویان و پیرون آوردن و بظاہر و وثوق بکار کردن و عمل آوردن باشد و احدی از مؤمنین در انہام عینک امام عمل کردہ و ترا  
 در آورده و ظاہر کردہ باشد مستخرج مزبور بر انتفاع بر دن ازان اولی زید بکر چه خواهد بود و مادام کہ اولی است نکشیدہ و بکر بجز  
 میتواند ازان برارد و مزاج او کرد و خواہ از معادن بدانہم چنانکہ صریح شہیدین در دوس و مسالک و روضہ و مختار فاضل تخریب  
 زیرا چون لحاج بمصروف و عمل را مستخرج دارد داخل معادن ظاہرہ مثل نمک و امثال ان کہ جمیع ناس در ان مساویند نخواہد بود  
 اختصاص مستخرج دارد و خواہ از معادن نباشد چنانکہ ظاہر بعضی از علماء رضو اللہ علیہم است بچھت و لو تخریب کہ بے عمل و  
 محتاج ہر سنا بندہ و اگر در آوردن کج از کوه مباح لحجاج بعل و خراج نبودہ باشد یا اینکہ مستور برباب و مؤان باشد کہ دفع از اجارہ  
 ماعدن نشویم مالک نہیں شود مگر آنچه را بجز از بردارد و حکمش حکم معادن ظاہرہ است در ہر مباحی صلیبین مشترکت نہیں بکند

و جمیع ما ذکر در صورتیست که در ارض مباح باشد و اگر در ارض مالوک باشد نیز آن دو حکم مالوکست قال فی المساجع هذا کذا کان فی ارض  
مباحه لکن کان فی ارض مالوکة و یجوز ان یسواء کان ظاهرا او باطنا بالاجماع کما هو ظاهر التذکره فی ارض مالوکة که اگر معدنه پیدا شود  
یا معدنه باشد تا جملگیست بگریه بدون آنکه مالک بفرماند مدخله نماید کما صرح به مثله من الاساطین بیست و سیم اگر چنانکه کوهی با  
ارض مواثر یکدیگر بعد از آن معدنه ظاهر شود که سابق بر اجبا ظاهر نبوده باشد شایع اما مالکان نیز میشود چنانکه صرح به تخریج  
شایع و شرح لغوی و مسالکت بل بلافلاف کما هو فی المبسوط والتراب و هو ظاهر التذکره اگر چه از معادن ظاهر باشد مگر اینک  
سابق بر اجبا باشد که در صورت مالکان نمیشود و لکن لا یقبل الاجبا و لا یقبل العوضا چنانکه در کتب مذکوره و در معادن مباح نیز تخریج  
شده بیست و چهارم معادن باطنی که ظاهر نمیشود جوهر آنها مگر بعمل و جفر معالجی مثل فیهی قسط و حدید و غیر ذلک و باوردن آن  
و مصالح و مخاسن و غیر اینها مالک میشود و هیچ اجبای که حضرت و عمل باشد بقصد تملک تا قبل خود را ازان بردارد و قبل از ظهور هر چه عمل  
کند تخریب است که اذوقه و لوقه میکند نه ملک و اگر بعضی از اینها بازن باشد مثل قطعه ذهب و امثال آن دو حکم معادن ظاهر است  
میشود و بعضی از آنها را از اجبا عقید و بدلی میسازد و غیر اینها فانی شده اند که معادن ظاهر و باطنی کلا مخصوص  
بامام است و در تریا ایشان از انفال است که در حضور او و علیها التام و موقوف باذن او است و در حال غیبت خاندان جابر  
مثل انفال و لکن اشهر عدم اختصاص است للأصل و عموم العجم من اجبا و انا و لکن من سبق له شی من اجبا و اولی و غیر  
کند و لا یحتاج الی اذنا الامام فلیکن من اجبا بقصد التملک للأصل و عموم ما الاجبا و الاجماع کما هو ظاهر الشیخ و المحلی فی جواز بیعتان  
و قبة المعدن فلا اشکان و ظاهرها الاجماع علیه الا انه لا یجوز بیع الربو من اجبا بلکه معدن الذهب بالفضة بالفضة و عماد  
بر اجماع مختار شریع و مسالک و تحریر و غیر اینها از اعلام این قولست و در این مسئله احوال نادره است که ذکر آن باعث طول کلام در این مقام  
گردد بیست و پنجم اگر زید مثلا غلامی را بخرید و او را بیاورد و در این راه اجبا بعضی از کوره و جاهها را انقضاء و  
تنقیه نموده و بقصد اجبایه و تملک متصرف شده و بعد بعضی از کوره انقضاء بجای برسد که ملک دیگر است و از تحت ملک او کوره  
بهری بکند شده و در این صورت صاحب ملک نمیتواند از آن مانع نیاید کرد و در چند بعضی از کوره انقضاء سابقا از زید ملک و کد  
باشد چه پرواضح است که این قنایه مال شخصی بگریه بوده است که حال نه خود شش معلوم است و نه در شش بلکه بسبب فقر اضلها  
داخل مواث شده پس بعد از فرض جواز اجبا انقضاء و جزی از بر صمنع الشخص مانع متصور نمیشود مگر ادعای ملکیت و ان هر چه  
بوجهی از وجه انتحالات شرعی اذانت و اشترا و امثال آنها باشد و فرض عدم اذنت با اجبا پیش از ان شخص بجهت فقر  
کافه سابقا اجبایه و مجرد قصد تملک اگر فرض کنیم که ان شخص قصد کرده باشد و جزی تملک نمیشود و احدی از علماء ارض و الله  
علیهم قابل نشده که در اجبایه مواث مجرد قصد کافیت و بیان مالک میشود و شخص که مالک زمین است انوقت مالک تحت اذن زمین  
که بر زمین ملک دیگر نباشد و فرض اینست که ان کوه سابقا ملک دیگری بوده است خلاصه ظاهر اینست که جزی از بر صمنع  
بناء علی المسفاد من القنایه و کتب الاصحاب اما چه جدید با عدم رضای صاحب ملک نمیتواند احدی را قنایه بل بلافلاف  
بعضی از مسایل ضروری است که بر اجبا ایگان و غیر ایشان در باب شرکت در ذقان و املاک و قسمت آن لازم میشود و مضر نیست  
و تنازع بگریه در حق و بر مقام بر استغنیه خاص و عوام ذکر بعضی از احکام مقررده خالق کافه بر ابا و انا است که بیکدیگر بعد از  
تکلیف شرعی پیش خودشان راضی شده از ظلم و تعدی احدی از ذوی عدل و تنازع اصرا را نمائند و در آن چند فصل است فصل اول  
در بیان احکام طریقی تا فقه و قواعد است و در آن چند مسئله است اول بدانکه طریقی تا فقه موضوع بحث است طریقی تا فقه  
سعدی و جلوا و امثالها و کما از برای کل احد بدون قریب ما بین مسلم و فقی بل و غیرها و معتقد که گفته می بین اناس کافه شرع سواء  
بلافلاف اگر چه معتقد اصلیه اش همان است طریقی تا فقه لکن جایز است جلوس در آن برای استراحت و بخوان مادام که سانی  
اصلی بوده باشد یعنی وجه خرد و تضییق مانع نشود و در وضع جلوس بغیر این استراحت باه با ماده دشمرا عدم تضییق  
برایه است طلال اگر چه از ثوب و با بر و بخوانیها در بالایی می خورد بنا کند که ضرر ندارد و من ساند جایز است للأصل و العوضا

المالك والكفاية والتمتع واكر بناء وكما يبدد بطريق مسلوله وبغيره من شجرة كند وبسبب ان راه تنك شود بماتة وباطن جميع ان ناذرى  
 مانه غالباً بمقتضى اقسام جماعاً كذا في التذكرة ودر طريق واسع ووجبات متعدي كجهج وجر من الوجوه ضرر وسائر اجازات استنباطاً  
 ودر چنانكه شهبه ثانی وصاحبها به وفاضل كریاسی و غیر اینها نقل نموده اند و اختلاف فواید اند در جواز اجلاس و زمان برای عمل استنباط  
 وبيع وشرایع بعضی منع نموده اند مطلقاً مستند شده اند بر اینکه این اشغال از ارض است بغير اهل نه پس مثل اشغال از موقوفه فانی است  
 است بغير اعمین نه مشهور و تقضیل آیه است که در طریق مسلوله که این از ناذری مانه غالباً نمیشود چنانچه است و در جواب متعدي که  
 از ان بوده باشد جایز است نظر الى طر او الفاعلة بذلك في الاضمار والاحصاء ودر مسالك و کتابه نسبت اینرا بشهر و در راه اند و بنا  
 فاضل كریاسی و در نه هاج الهدایه بتدبیل طرق مساو كریاسی و ارفع بلکه مساوی جایز دانسته و عبارت ایشان اینست و بیعت بدها  
 بالاحسن والافضل لعموم الاضمار بالساوی للأصل وعدم المانع و بعضی از متأخرین نیز حکم جواز نموده اند و اگر بیدلیلان باعث  
 و تعویج با طول آن کرده چنانچه است بلا خلاف و در این اشغال و اجازات است و در اشغال و اجازات است و در اشغال و اجازات است و در اشغال و اجازات است  
 للأصل و عموم ما دل علی الاباحة و جواز تصرف المالك في ملكه فاضلاً من التبرك كما هو ظاهر ظاهر آیه التذكرة والتدريس و در اشغال و اجازات است  
 و شرح کثیرین تصریح بجواز شده و لازم است اینکه عالی باشد بطریق دیگر و رفع شود ضرر نسبت عاوش بحسب علم شرع و در جواز و عدم  
 جایز است نسبت به طرف نافذه للأصل والاجماع کافی التذكرة و در شرح کثیرین استاجاهای کلام جامعاً لهذا الاستفهام و لکن عن  
 حرر فائده للسلب من المنع عنه و يمكن تخصيصه بالضرر فالخلاف كما ذكره و در اشغال و اجازات است و در اشغال و اجازات است و در اشغال و اجازات است  
 البازيلى الشوارب لما فيه من الاحتياط الظاهر و على هذا التمسك بها و احدی استنباط غیر مخالف و در نه هاج الهدایه نیز اجماع نقل نموده به  
 شرطی که ضرر بماتین نرساند و اجازت نیست بلا خلاف لعموم نفع الاضمار و در کتاب فریقین روایت شده که اگر از زیر بنای مردی  
 که مال عباس عم رسول الله علیه و آله بود قطره چندان از آن بر سر چکیده شد پس عمر را کرد بقطع آن چون عباس مردن آمد گفت قطع  
 نیز با نصب رسول الله علیه و آله ابطاله مکن نیز اگر رسول خدا بدست خود نصب نموده فقال عروقه لا نصب الا من هو في علي ظهري  
 عمر گفت قسم بخدا نصب نمیکند از امر کسی که بلند شود بر پشت من پس رضی شد بر امر عباس حتی آنکه او بظهور عمر ایهای خود را گذاشت  
 که اگر اجزای خود ستم جایز است قطع ابواب و جود در طریق نافذه با اینکه عامتة مسلمین بدان شرع و سواه اند پس احداث ابواب بدان  
 جایز است مطلقاً خواه بر آن در ابوابی بوده باشد یا نه حتی اگر بنا بر طوا و از رفو ص باشد باز جایز است که از نافذه احداث نماید  
 خلاصه فصلی در بیان بعضی از احکام طرف رفوعه مسدوده است که متعدي میشود بر طریق انحراف بر زمین مباح بلکه اگر  
 متعدي میشود و این قبیل طرف غیر از فانی و بن بست کوبند و در بن چند مسئله است اول بدانکه طرف رفوعه مملکت است بر اهل آن مثل  
 مشترک است که بعضی نیست و احدی که تصرف در آن مکرر از ان باقی خواهد تصرف با احداث ساباط با جناح پابنا و در گدگان با حفر با  
 یا نصب بنای غیر اینها باشد هر چند فاعل زاهل از فانی بود باشد یا بعضی از اوعی برای قطع سایر شرک باشد خلاصه سفره نسبت  
 جميع ما ذكره ما بين مضر وغيره ان نهيست چنانکه در نه هاج التذكرة لعموم منع تصرف در مملکت غیر مکرر بان اول و اجماع کاه وظاهر  
 چیست و نقلوا خلاصه منهم ان كفاية حشيشة الى الامحاب معلان اذ في الشبهة ولا ينافي ذلك عدم مظهر و لخبان لا حرم ان نقل  
 با شناع العالم الاجماع كاه و الظاهر منه مع انه ضرر و حصل الضرر انوي اشد و هي من حشيشة و بعضی فاصد و عرف و احداث  
 مشاع و مبال و سقوط و قبول و نحو اینها مکرر باذن جميع اصحاب الامم شمال الفریقین فانه و اکتفا بشاهد حال در مردوزان میشود  
 و اگر کسی از اهل آن منع نماید پس حرام میشود و در کافی المسالك و در باب جلوس و زمان و داخل در اب و نحو اینها شهبه شرح اکتفا به  
 شاهد حال نموده بلکه منوط باذن صريح از جميع ایشان دانسته و قوی معظم نیز همین است مگر اینکه جلوس ضعیف غیر مضر باشد  
 که اجتناب شاهد حال میتوان نمود فی خاص کوبند که ان ماذکر احوال کنگ که طرف رفوعه جمعیت میکند و در ان اعماد و امثال  
 مشغول فاند و منق و غیر میشود بلکه در ترة و اسطران اهل و عیال با یاری خاطر میکنند حتی مرتبه که نسبت بکلیت بخانه یکدیگر  
 قضاء و اوج خودشان نمیتوانند در نمایند مگر بتعذر ملامت کوبند که در مکرر مفضل حرام میشود و در مملکت و اخذ مملکت و

و غیر اینها



الحائز است و جب تکال و عقاب شد بدین الاریاب میگردد و خود باقیه من شود و انفسنا و من ستیارت اعمالنا و دم مذکور و کویید که **ممنوع** **فی**  
 زقان یعنی کوچه بن بست ملک صاحبان خانها نیست که در آن کوچه دره اند و لکن اختلاف نموده اند در اینکه آیا بن زقان مختص است **فی**  
 بصاحب ری که درین کوچه بزبوره است و اگر خواسته باشد که در ملک خود را پیش بیاورد و از جای بنا نماید که تا اینجا بجز این باب  
 کوی دیگر ری ندارد اما اختیار دارد پانزده شرف است که این اختیار را دارد و معتقد میشود داخل بمابین الاریابین حتی داخل ملک خود نیز می  
 تواند بکند و بیابای سا باطردان نماید و بنا برین تسلط هر کدام از ایشان نماید و خلف خود است و چون با بیچاره سید شریک در این  
 در خود ندارد چه استحقاق هر یکی از ایشان همان استطراقت و هاتیش باب نه آنه او است پس شریک نمیشود در داخل علامت هوز  
 قول دیگر اینست که همه در مجموع کوچه شریکند بجهت لزوم عروج و احتیاج بران در وقت از ختام احوال و وضع انتقال و در جمیع احوال  
 نموده این قول با قواعد و افاق نراست و بر قول مشهور اسکالات وارد است بجهت آنکه مقتضای کلمات ایشان در لزوم رضای جمیع در  
 اخراج ناردان و بنا گذاردن جناح و روشن و امثالها دلالت دارد از آنکه کلام در رفع مقامه و در مسالک بعد از نقل قول مشهور **کذا**  
**قاله قول بالا** ضاع علیها حاز الاریاب ما خرج لیس بحد و قوی فی الدروس لاشترک فی الجمع و بنا بر هر دو قولین اگر کسی باب خانه او  
 او اهل کوچه باشد خواسته باشد که از طرفین کوچه بنا نماید و دری احداث کند اگر چه از دیواره ملک خود باشد تسلط ندارد و بدین  
 ازین جمع شریک که از اهل کوچه اند سیم اگر یکی از شریکها زقان خواسته باشد که از زقان حصار استطران خود را داخل مال شریک کند  
 این تسلط را ندارد و معرک با ندر سایر شریکها چه تصرف در مال و ملک مشترک با عدم رضای باین حرام است بلا خلاف و اگر در ارضی  
 که ستان نمایند و داخل املاک خود کند جایز است کما فی المسالک و غیره و در صورتیکه همه اتفاق بر ستان نمودند تا وقت جایز است که  
 در آن سکه زقانی مسجد یا ریاط یا مطهره موقوفه بر عموم نبوده باشد و الا جایز نیست منع از من زبان آنها صارت حق سایر الناس چنان  
 شریک زقانی و غیر ایشان از اعلام تصریح فرموده اند چهارم اگر بعضی از باب زقان یا غیر ایشان خواسته باشد که در زقان احداث عمارت  
 ایضا نماید با عدم رضای باین اگر چه بکنفر از ایشان راضی نشود جایز نیست و خلاف شرع است بلام کلام و مادام که اهل زقانی **ممنوع**  
 نشود احداث عمارت عریضه و بنای بکنند بجهت در صورتیکه از باب زقانی عریضه در زقانی احداث نمایند کسیکه در زقانی حتی و باو نداشته و لکن دیوار  
 او بطرف زقانت نمیتواند که از باب با فرامع نماید و بر نام ایشان بشود بلا خلاف بظهور ششم بعضی از علماء عظام حکم نموده اند بر اینکه در  
 در بسلوک نیز احداث سابقه بکنند و غیره بجهت اب جایز نیست مگر اینکه از قدم بوده باشد مطلقا خواه ضرر بر عابرین و عابرین رسانند  
 بانه از جهات قوی علامه طاب ثراه است در کتاب تذکره اگر چه بعد از تصریح حکم نماید با عدم رضای باینند که کمال احدی میتوانند  
 از آن نمایند و عابرین ایشان که در مذکور فرموده اینست و لا يجوز وضع سابقه بکنند و در بسلوک سوا لفتحه بالسا برن اولو  
 حفها کان لکل احد لانهما ولو وضع فیها انجا محکما فالانزاع لکل احد و لکن اکثر اصحاب خصوصاً از معاصرین فانهلجوا و شد  
 اند و فرموده اند در صورتیکه کسی خواسته باشد که از طرفین نافذ و شوارع عامه که در بسلوک عریضه با احداث نماید اگر بنویسند  
 ابرادوست نماید و بیوشانند که ضرر با حای از عابرین رسانند جایز است و اگر ضرر یکی از آنها بکان و غیره برسد ضامن است  
 از عمارت خسارتان باین خلد هر گاه هیچ وجه ضرر بمانند نداشته باشد جایز است با ضمان والا یعنی اگر ضرر بمانند و بمانند است  
 جایز نیست بلا خلاف و در صورت عدم تصریح عابرین همسایگان نمیتوانند مزاج شوند و چون بایشان ضرر و خسارت برسد از عمارت  
 آن بخواهد که در شرع انور مقررات باید برانند و فروعات بنسند باین است هفتم جایز نیست احداث سرداب در طریق مسدود مگر  
 اذن از باب آن اگر چه حکم سازد و با حصر از تخاروش کند بجهت آنکه محسوسند اهل آن خواهد ضرر بایشان برسد بانه و همچنین جایز نیست  
 حوضی نصب باین در طریق مریع مگر باندن کل الاریابین بلا خلاف و مثل آنهاست عملی که در تقیف و وضع خشته و جوار و اگر احد  
 از الاریاب احداث یکی از مذکور با امثال آن نماید جایز است از آن بر کل آنکافی که استطران دارند قال فی المسالک لاشترک فی الجمع فی کل  
 ضرر فانی ملکهم بغير اذنهم و جماعی اعمای جماع نیز نموده و اینها در صورتیکه در مشترک مابین ایشان باشد که عابریان باین و زقانی  
 تا ابواب و در کسکه درین زقان در دراز در خود تا اینجا که ابواب سایرین تمام میشود و باو مختص است و باین اشارت و این در زقانی

المشهور وچنانکه سابقا مذکور شد و هرگونه تصرف در آنجا فقط متواند به مال او و در اوست که چنانچه فرضه تا با بجا که ابواب اهل کنگام  
 میشود با همه ایشان نیز در استطران مشارکت دارد هشتم جایز است فتح و روان و شایبک بر مدب و فروع عیدون افن او باب ثانی  
 علی المشهور و عند الاصحاب چنانکه مساطسه و ملک خود با بجا خواهد و حتی مالک مقدم بر جاد است و انانیاه مساطه و جناح  
 جایز نیست مگر باذن او یا بان قال فی الشراعی و يجوز فتح الروان والشبابک لان الاتقان مساطه علی التصرف فی ملک جاشاه و قال  
 فی المالک و کما يجوز فتحها الی القدر لرفوعه يجوز لغيرها من الاملاك والقدود ان اسانزم الاشراف علی الجار لکن التحريم هو الظاهر  
 التصرف فی الملك فيستفيد بذلك الاستضافة في يده و ليس له ان يبيع ذلك نعم لو وضع شئ في ملک يمنع الاشراف و ان منع التصرف و اگر  
 اذن بدهند بعد جایشان برایشان رجوع بعد ان فعل علی الاثر لکن مع الاثر چنانکه معظم اعلام تصریح نموده اند لا اصل و العود  
 و جواز الرجوع فی القاد بغير الاضرار مع معارضه بثلثه مع ثانیه باجماع بالقره و لو قلنا و رد مالک غیر کفله انهم فی ملک بغير جواز التصرف  
 کالما یجوز لهم و لکن احد منهم الرجوع فیها و تطل بینه و خرج عن التكلیف بجنون او غما و نحوها **فصل سیم** در بیان بعضی از  
 قسمت املاک و اموال است که بیکدیگر تفاوتها خارج و متنازع میباشد شکله و مساکان و غیر ایشان وضع شود و هر کدام از آنها بحکم خالق ارض  
 و بما عمل نموده اموال و املاک بیکدیگر را بدون متوجه شرعی تعریف نمائند اگر چه اینها نیز همان دین او ان غایت غلبت و جوار منصف  
 طلب علوی بر غریبه و شهرت و هر چه مال و ثروت غنی در پای معصیت کث خود را بجلال و جوام ان افشاند کوشش و هوش ایشان از استقامت  
 احکام ملک اعلام مستند و تمیز خوب و بد در نزد ایشان و در نهایت صعوبت و دایم بقشمتی نفس اماره در تعقیب و شتم و خوش گذرانی عادت  
 کرده علی خدمت نفس را در کوشش غاشبه ملازم نشان او در پیش نکرده اند از غیر کمالی حقیق مردم ماطل و اجتناب از کمال مال ایشان  
 بسبب آنکه باطل ندانند اموال و املاک مسلمین را بجهت چنانکه متصرف شده اند مظلومان را از مال خویشان بآنصوب محروم و مثلا  
 بانواع هر موم میسازند خصوصا که در ایشان بی شریک و امثال آن در میان نباشد که در بصورت انحراف در شقاوت حصص و سلفه کرا  
 نعمت بجهت دانسته با کمال حرص و شرم بدون خوف و خشیت از غضب قهار و سطوت جبار مملکت ترا اختیار نمایند و با اینکه متصرف  
 مال مشترک با عدم رضا باطن شکر هر چند شریک و در تقاضی مشترک نباشد چنانکه مذکور کرد و بعد حرام و خلاف شرع شریعت است و انما علیه  
 و الا لاسلمت و در تقاضی نفس و غیر از احداث مجرب نصب بجهت حضرت بر و ساختن بید نظیر و محوض و مساباط و غیر اینها با عدم رضا  
 شریک بدان اکلای نمایند و اگر در ملک شریک باشد با شکر بدون رضا ان متصرفه و ده سکون میکند بلکه نفس و غسل و نماز هم بدان  
 میاورند و غصبش از غیر در اتمالک مشایخ بعد از وفات میدهند و احکامی که انفا بفضیل مذکور شد از غایت جهل نادانی و حقیقا  
 و مانی و منال و نهایی فان افکار و سر میسازند کما قال الله مستگیرین به سائر اشیاء و بحکم جهالت در مغانه ضلالت سرگردان شده اند  
 عواقب اعمال غافل نظر بصیرتشان از خواب همور تمام کرده اند و اسنی و او هوس هوشیایا و از خواب کران غفلت بیدار نمیشوند با  
 اینکه معلوم نیست که از طواری اتفاق و خوارن عادات در هر حال از احوال چه راه خطی و علمه کبریه مبتلا خواهد کرد و بدین معنی  
 نازل و هر پیش از آمدن خود و ول نفس ساد و نعم ما مال بان اقل اللیل سر و دایره ان الحوائث قد بطرفن اصحابا عجا که از احوال  
 پاوان و در سنان و در فتنان عبرت نمیکند که هر کس بیدار عدم با کمال ندم با و فروع عدم و خشم با چند کر کراس با کمال هراس روان گردان  
 و در ذریغاک نیره و ثار با چشم خونبار با انفعال انسو و کوار و جدا از رفیق و بان غصه اند بخت جهان را بسوی بگذرد صبح و شام که از نما  
 نیامد در ایام نام و از آنجا بلند و خندان حلال و حرام برده نواب ایام ان خصم طیل و رات و شک و ایام با خود چه برود و بیکدیگر سپردند  
 و از هر طرفی شتم چه طرفی بشند و چه شتم چه ندند و بعضی از اکابر از ان تلافی و راد بطلبه نیا بود و چه حقیر تشبیه کرده اند که چون  
 بر آورد و اهل آنها خشنانند و اهای مطوره غلظت خانه خویش بر آنکزانند و برین ناید بپندارند که بچنان پرگاه و درین روز و از تو اند که در چشم  
 که در ساطمه او کرد کما فی الذل اذ اراد الله هلاله لئلا انبت لها جناحین یهبانها انک انسان با علم بوفوع مرگ ناگهان هر کس خیال در شوق  
 نمیکند و تصور مردن پر امون خاطرش نمیکرد و چنان در شوق و اوسته فرودفته که کویا هر کس که راه او نیست با اینکه از شام چون انما  
 و اندر شد هر نفس که میکشد قدمی بقیه زمین میشود و چنانکه سوی رکت خلفرا اهنان دم زدن کام روز و شب فرسان و تنگ  
 مریخ

میری

در این کتاب  
۱۸۸

مناسب تمام جنوس گفته بخت زینها با بقی بخت بسیار دل داده وجودت دیوار و چون ایام جوانی گذشت هر روز جسم او ضعیف و  
 ضعیف او بجا بل هر روز که می شود و در چهل سالگی سید دیگر فکر بنا کردن او از غفلت و غریب شیطانت چه ایام لذت و کار و لذت گذشت  
 روزگار نشاط و شادمانی سلامده روز و بعضی از کوچک میکند و هر یک از آن از بار سفر نیستی بماند و آن پاره ازین غافل بود که  
 باطلست بخت ترا نگه ای جان من بر عصمت و کبر که بر زندگان خطاست عجب از انسان غافل بود و اینک میدانند که هر خان و پادشاه  
 بهاری ازین بخت از آن پیری که به چهار نیستی و نمیدی بدلت باز در احوال متنبه از احوال خود نمیشود بخت جوانی در پیری  
 است و می ندانند که بیا شد چهارش زنی معذرا هر چه پیشتر باشد پیشتر میشود و سفر از سفر دیگر میگردند و طول املاش فرزند  
 میباشد و در هیچ پسر چه بداند از بی هوشیاش و خوب بگویند در وقت صبح پادشاه و بلکه اگر ملک ترا مالک کرد بدان تا  
 نشاید بفرستد آن ملک دیگر میافند و هر که در حق و بجا منتهی نمیشود و بیداری با پند اگر چه منافع اموال و مستغلاتش و با بجز حقه  
 الله او کند باز در تحصیل این انواع مذلت و خوار بر او می شود بلکه با وجود معنی با چندین دست بکنی بگذراند اهل کسب  
 چشم پیران آگاه و فرزندانش برده بر او وقتها و نهادن نقد کافی از درون پانچون نقد کافی ضرر محاسبه او در عقبی محاسبه و مواظبه  
 است شش زمین گریه دروغ گدای پیر بکنی ای پیش از تو و پیر بکنی بماند و کسب صدمه کنی در چشم گریه خود اگر چه بکنی  
 موپت سفید خاسته اعمال شد با در توبه اینقدر نصیر تلخ بکنی کاغذ روزی از آنش در حق ترا ابروت نوساده لوح فکر بیاش پیر بکنی  
 طر شد شب جوانی و خندید به صبح تو این زمان تمهید شب بکنی در خامی گریه ز تقصیر نگاه خویش تمهید عذر بجز تقصیر  
 بکنی که گریه نگاه که در وقت با نخواست تقصیر خود حواله بقدیر بکنی ان خصم نیست نفس کز احشاش و طبع غافل شو که  
 شب بکنی و بر فرض که مالک جمیع روی زمین و حکمرانی خافتن و در تمام عالم و استیلا بر همه بی ادم با و دست بر نصب کرد  
 باز در پیمان کلوی او بیگان میگردد و خیال و چون شرافت و در برابر و نهار از پادشاه و ان اعتبارات بی اعتبار در سر انجام کار همه  
 و با بود کشتن کمال ذلت و خوار به بگذاریم کوفت او میگردد و تمام مافال الشاعر شعر گریه که ازین اقبال و بخت شدی در جهان ضا  
 تاج و تخت بکشور سنانی فر پادشاهی همال و در از فرون ز فارون شدی سخن مختصر جمله عالم تراست سلیمان افش  
 عرش سناست نه این اعتبارات و اعتبار همه نیست کرد در سر انجام کار با کسی است که با صبر ایشان بکمال بواهر و وفای آنکه نور کاش  
 دستان بر و ایچ ریاچین عنایت که برین طرک کرده بدید بر ناصی خود مستظهر نکشته دلیر و دلش باقی و غمت جاودانی خارده زند  
 عالم غدار و سرخ ناچاران در نوزده حرکت باض و میدان مجاهدت رانده اند از نواید چنان استمداد سفر با پادشاه و توان بخت نمود  
 اند هر چه بر خود پیشتر نپسندند و در باب هم خون و در این میدانند و از جاده انصاف بیجا نبه و در اعتساف مایل و مخرق بکنند  
 بر توالتفات بحال و جان و پنا که در معرض فنا و خواتش نپسندند و در شبهای تاریک با ناله و زاری به هاهایشان بر رخسارشان جاری  
 و با پرو و کار خود در دنیا جارت و زاری بمانند و شایسته انان کرده اند که از صفت خال کاه بودند و خود را از لذت های فانی دنیا  
 باز گرفتند بی طریقه طواغیت بنیاد و عرف او صبا و جاعی از انقباض انقباض نموده اند چه برایشان معلوم شده که اعتبارات دنیا  
 از چند روزی پیش نیست و باندک زمانی عمر و نقد کافی در میبرد و در وقت خداد و غراب خوان غرن میشود و با عی خوش باش  
 عالم گذران خواهد شد بر رخ قران اخراج خواهد شد ابتکاس سرها کثیفی بکنند زبردتم کوزه کران خواهد شد  
 بلکه ناچشم برهنه از مانده نشان بانی خواهد بود و ستای بیگ در عا که ناچشم برهنه و در بنام از مانده یعنی حق از چشم انداخته  
 اند حلال دنیا را از زیر بر خط او بر اشرار از بیم عقاب خود و عدم مالک نباید نوزاد ایشان مسلوب و بفر و فانی خوش بود و در احوال  
 مراد و درون ایشان از دنیا و کبر و غلبت نخواهد بود و در ان شبها که داننده و در ان شبها که مواظبت بطاعت و شغل بر رانده  
 و بجا همه نفس عمل ایشان کرده از احوال روزگار و مخاطره مال کار بجا و بجا پیغمبر دارد و امن استظهار از علائق بجا اعتبار از انشا  
 بند که بجز بوفی خداوند عز و جل قطع وابط طولی مل نموده بکنر اطاعت و عبادت و درت خالی از اعتدال بپوشد و چنانست  
 پاهایس باشد افتاده اند بر آبی چون حاصل ای درین شورشسان بر خوردن غصه نیست با کردن بجا خرم دل نگرین

رسودگی که در نیامد بجهان و در ملاحظه عواقب او و در تبصره و از من بگذرد در عفونت نادر و بنیای غذا که حالا اقسامش از لزل و منقلب  
و ساکنش مشوش و مضطرب فائز بیاض و المشریما است متفکر کشته چشم طمع از حلال و حرام آن پوشیده اند و در پیشتر ناچار بود که در  
مانده اکثر غلطی ای هل بودگار و سلاطین کامکار است خفت قامت نهند اخذ اند و باقی این کهنه و باطرکه عالی نامست او امکا ابلق صبح و شام  
است بره پست که در او مانده صد چشم است کوریت که صد تنگه که بهرام است پس در عاقل باید همت بر حراز ثواب خرب مصرف شود  
تقدیم خبرات و معتاد و معروف مبادرت نماید و دست طمع بتصرف مال مردم و در از منابع حرص از تنگش از شران شد و صق چش پیمانگی  
بر او روز از سر مایه جوانی بر او که ای بازار پیری سوری بدست آورد و وقت خود را از حقوق مردم فارغ سازد تا اینکه در آخرت بفشاید و راب  
قرب و سعادت فایز گردد و بعد از چندی زایل و عیال و مال و منال دست لغزشش گونا و بهار جوانی و شادمانی بیرون خزان  
پوچ و تباوه مگر در و حیات بر مرآت مبتدا میشود و باقی انوس که نامش جوایف شود وین ناز بهار شادمانی می شد این مرغ طر که تا  
او و حیات فریادند نام دکی آمد که شد **مؤلف** حقیر گوید که در بسیاری از اینای روزگار که ارباب نفوس خبیثه اند مشاهده میشود  
که بجهت پیش رفت امور دنیاوی و گذران چند روزه اینخانه عاربت اساسی و خوف و هراس از عاقبت خدا و استبداد در اندک دوستی  
و مسلانان از شرک و همتایگان اقسام شده در باب قیمت اموال و املاک با انواع حقد و کینه روشن میکنند و قیمت ضعیف و جور و ظلم و بیابا  
حکام جان و نایبار و علما فی ارباعدم مدار از حیضا و غضب قمار اموال بگردان بگردان خود در از رفتن چون هر که معرفت پیشتر است  
انست که اجتنابش از مال حرام افزونتر است بنا برین چند مسئله ان مسائل مقاصد در به مقام برامه معرفت احکام بیان میشود که شاید  
از معرفت آنها بحق خودشان راضی شده باعث قطع کلام در باب تجادل به مقام ایشان گردان چند مسئله است اول بدانکه ملک و املاک  
که لا اشاعه میباید و تصرف صاعدا مشترک باشد هیچ کدام از شرک تصرف در آن با عدم اذن باقی شرک نمیشوند بکنند و اگر ملک باشد  
نمودن نیز حرامست و مشایخ غیر رضی میخوانند و احکام اخراج نماید اگر چه حصه و رسد غیر رضی در آنجا که قلیل باشد یا اختلافی بظهور بر آید  
کافی کلام جامع در این کتاب در مسائل مشترک با اشاعه با عدم وضاحت تصرف کرده سکتی میکنند و از اکثر ارباب و فوکان ملنگ و  
مضطرب میشوند بلکه غسل و وضو و نماز با عرض و نیاز در کاه منافی بند نواز با عدم اذن جواز برام میاورند و دوم در وجه مشترک از املاک  
غیر آن که احتیاج برده باشد و تعدیل میباید و آن ممکن نباشد شرعا با اختلاف قیمت اجباری در آن نمیشود یعنی در صورتی که یکی از شرک  
از قیمت نماید حکم شرعی میباید همان ایشان قیمت نمیکند و اگر تعدیل بهام ممکن باشد بدون رقمانند اجزای مساوی به کلا و در نواز  
در عا و عدا که بعد از انصاف باشد و با هر چه مساوی الاجزاء و صفات و قیمت که تعبیر می کنند اگر مشارکین الناس قیمت از کند و دیگر  
استماع نماید که شرعی میباید شرع را به قیمت آن بعضی اجزای قیمت میباشد جامد باشد مثل خطه و شعر و نحو اینها از جوی شمار یا مانع  
باشد مانند خلول و سخن و ادهان و همچنین اجبار میباید برقیه که حقان چیز است که ممتد ای الاجزای باشد لکن در قیمت ضرر در قیمت است  
مشاوره متفق الا بنیه و انصاف متشابه الاجزاء و غیر اینها و اختلاف نیست در دخول الجنایب جمیع اینها علی الظاهر المصرح به فی الکتاب و الشرح  
الکبیر چو ایشان ولایت انتفاع بمال خود دارد و افراد اکلست بر دفع کردن و اقسام با ضرر و بار تجرید و در منافع قیمت کردن جایز نیست بلا  
خلاف علی الظاهر بنا بر آنچه در کتابین برزورین تصریح شده از اضرر و الاضرر و اضرر و اضرر و اضرر و اضرر و اضرر و اضرر و اضرر و اضرر و اضرر  
سقیم مذکور که بعد از قیمت ملک یا غیر آن اگر ضرر یا حدش یکین خصا امدار برسد یا احتیاج برده باشد این مسئله از ان شوق کبیر  
ایشان چیزی به یکا شکارد هد در مقابل بنا یا شیخی یا بر تا خصم ساری شود قیمت اجباری در آن نمیشود مگر با رضای هیچ و همچنین  
اگر شرکایها منتظر شوند و لکن اگر در قیمت ملک یا چیزی دیگر یا حدش یکین ضرر برسد و نقد با وجه نمائند که ممکن شود و منتظر  
ضرر خود را بخی کرده در صورتی که منتظر آن ضرر یا بر سر سلب یا میکند حکم در قیمت چنانکه مصرح بقولعد و ارشاد و شرایح و مساوی است  
و کفایه و متعالم الهدیه و غیر اینها است قال فی القواعد ان تصرف بالشراک باجمهم لم یصح القسمة ولا یجوز الشفع علیها وان استقر بعضهم  
فان کان الطالب المنتظر را جه المشیع والا فلا و در شرایح فرموده آن القسمة المنتظر لاجرم من لا یستتر در ارشاد فرموده آن القسمة المنتظر  
اجزای و علمها و قال فی الکفایه و لو طلب المنتظر القسمة اجرا لا یجوز قال فی الراجح فلا یجوز التصرف و ان کان هو الطالب فی المشیع و قال فی

فی القسمة

توضیح  
در  
مقاله  
نویس

و لو تضرر احد الشريكين دون الاخر القسمة لغير غير المتضرر بطلب الاخر دون العكس بخلاف من شىء من ميسر و طين او نكده و من و نقل  
نوده و عبارت شریکینست لا یجوز احدهما التضرر بالطالب چون ذکر عبارت ساین بر باعث طول کلام میشد کتب به مقام اجزا با آنها اگر بدست  
حقیر گوید که در مسئله تامل وافی باید نمود که جهت خلاصی دست شریکین ظاهر و عاصی مترادف است که شریک متضرر و بضرر و نقص قیمت و  
واضح شده بجهت جاری شدن آنها کرده و لکن مخیر نمائید این در صورتیست که تضرر در باعث فی الجمله تصدیق است و در سدهش کرد و اگر باعث عدم  
انتفاع بودن متضرر شود یا بضرر که موجب ضرر او گردد متضرر الجایب است نمیتوان نمود بخلاف قال فی الترحح الکبیر و اولیها الضرر و معا  
اولیها التضرر خاصة و کان طلب القسمة معه یوجب سفها التضرر ایضا بل یجوز له و لا یجوز الا بالاجابین بالاجل لاجله و در حدود من نیز در صورتی  
که تضرر و باعث عدم انتفاع متضرر شود عدم اجبار او احسن دانسته چهارم در صورتیکه متقاسمین ملکی یا مالیه القسمة باشد و بعد از  
شود که در مقاسمه تعدیل و تسویه سهام بعمل نیامده است در صورتیست با شوی در انب مقاسمه بر هم میشود اگر چه متقاسمین مالیه  
باشد بخلاف آنچه اگر بعد از تسویه و افزایش حصص در مقسوم معلوم شود که غیر از حصص بوده یعنی مستحقا لظهور شریکین اگر معین باشد  
در حصص در سدا حد هر قیمت باطل میشود بجهت بطلان تعدیل و بقاء شرکت و در نصیبه اگر چنانکه در شرایع و مسالک و قواعد و کشف اللثام  
و غیر اینها تصریح شده و ظهور استحقاق احد نصیبین با بعضی از آن اگر بعد از بنا سازان عیادت و غیر اینها و احداثها عیادت شود  
شرایع دیگر ضامن بنا و غیر اینها و در ان نمیشد خواه بقسمت اجبار تقسیم نموده باشد یا تراضی حالما با استحقاق غیر بوده باشد یا جاهل  
چنانکه علامه در قواعد و محمد بن الحسن الاصفهانی که مشهور و فیاض است در کشف اللثام عن قواعد الاحکام که شرح قواعد احداث  
نقل نموده اند چه قیمت در نزد کمال علماء امامیه نیز احد نصیبین است و غیر و افراد حق از غیر است و بیع نیست هر چند متضمن در تمام باشد  
در شرایع و مسالک و قواعد و کشف اللثام و در انب و قسماج و غیر اینها تصریح میجایز شده و عبارت شرایع اینست القسمة غیر حق  
لا یبوع و مخالف و غایبه است کما فی المسالک و غیره و عبارت من هاج الهدایة است القسمة و هی غیر احد النصیبین فضا عدل من الاخر و تعدیل  
و ایتت بهما و ان اشتملت علی ذوات و اراضی و اصلا و لا غیرها من العقب و یل هو المستقل یوجب علی الشریک حصصه و لا یطفر الا بصحة  
و التفرقة فی عدم ثبوت التضرر للشریک بها و عدم بطلانها بالتفرقة قبل القبض فیها یعنی فی الغایب فی البیع و عدم خیار المجلس و در  
بماض که شرح کثیر باشد فرموده و هی عندنا علی الظاهر المصرح به فی جملة من العیایة غیره من المجهول و الانصبا بعضا من بعض ایتت  
ببما فی ششم اگر در تکرار متبیل همانند خود قیمت نماید و بعد درین ظاهر شود قیمت پس اگر در تکرار همان بدین شود و قیمت باطل نمیشود و چون  
افزایش است نه بیع و اگر امتناع از اولیها باشد منقض میشود قیمت درین ازان میدهند چنانکه در شرایع و مسالک و قواعد و کشف اللثام  
تصریح نموده اند اگر چه تکرار قیمت بعد از وفات و منقول بوده میشود و حتی در صورتیکه درین قیمت منوعی باشد علی الاثر فی الاخر و ایتت  
مخیر باشد در وجه ادا و لکن ممنوع از تصرف میشود کما در هر حق بقضی الدین منها و بنا بر اشهر در دیون مشغره فاما و منفعت متخلل بین  
وفات و اداء و بین بوارث میرسد و در صورتیکه وراثت از اداء دین قمر نماید باخذ دین از ایشان ممکن نشود در این صورت حاکم شرع بین  
او از عین تکرار استغاثه نموده بصاحب طلب بعد از ذکر قیمت استظهاری میباشد کما تصریح فی المذکوره و غیرها و بنا بر انصبا بعضا من بعض  
از تامل در آنچه تریه یافت حکم مسئله ظهور درین بعد از قسمة معلوم میکند در فهم اگر در بیت و خانه را در مینان خودشان قیمت  
سازند و هر یک یکی صاحب نماید لکن میراث بطلب اول در حصصه ثانی بوده باشد سابقا بر ثانی میرسد که مانع ایل و شود  
خلاف اجده مگر اینکه شرط ادا کرده باشد و در صورتیست اطلاق باقی بر حال اول میباشد قال العلامة اهل الله فی دار الکرامه فی  
القواعد لو اخذ احد الشریکین بیتا فی دار الاخر غیره و بین الاول غیره مانع و حصصه الثالثه لکن الثاني منعه من المیراث علیها الا  
ان شرط اداء الماء عنه فان اطلق البیع علی حاله و در کشف اللثام و غیر اینها تصریح برین شده هشتم اگر قیمت واقع شود و طریق در  
حصصه احدیها افتد پس اگر در حصصه لخر منقذی بدرب باشد قیمت صحیح است و الا باطل است مگر اینکه از برای آنند که در مجاز و در  
خود بدهد باشد سقوط مجاز ذکره باشد و در قواعد و شرح ان بتفصیل تصریح باین نموده اند اگر مسکنی بیفت واقع با احدیها  
سابق در نصیب غیر بوده باشد پس حکم ان مثل حکم بخر به الماء است بطریقیکه انفا ذکر شد یعنی اگر شرط سقوط مسکن و مجاز باشد

باشد پس بصورت اول و حال اول باشد و اندک هر امر بشود و اندک منع از عبودیت نماید بجهت شریعت نورینا بر شهر تقسیم مطالبات مشترک بینا  
 بین شرکا چه نیست بلکه از این مطالبات مشترک هر چه که وصول کردید باید بین خودشان تقسیم نمایند هر چه که وصول شود از کسب  
 شرکا برود علی الاضطرار و فاقه الاستکافی و الطوسی و القاضی و الجوی و ابن جزیری و ابن نهر و مدعی الاجماع علیه کاتکافی و هو الجوی  
 الاقتصار استنبطه المرید فی التمهید کما صرح فی التمریح الکبیر قال فی شرح اللغه ولا یصح قسمة الذین اشترکوا فی شریکین فصلاً  
 علی الثمور بل یحصل فیها و الاثام و بالمشافه و هو المالک متصفاً فی بنای بر مشهور و ذوات با شرکا مطالبات مشترک را با بیان خود نمیشد  
 میکنند باطلت و هر چه وصول شود همه شریکند و نا و من ان یترک یجوز بجهت شرکاء است و اگر نخواهند که چنین عمل را بنویسند میکنند  
 باید بعنوان مصالحه عمل آورند چنانکه در مدوس گفته و لو اقسمت الذین اشترکوا فی مالهم و الاثام و علیهم و لو اصطلحوا علی مال الذین  
 بعضاً ببعض لا یجوز و هم بدقیق اعیان مشترک که تعدیل سهام در آن ممکن نشود و شرکاء بعد از او و غیره با ضعیف شوند که یکی از آنها  
 تصرف نماید و اجاره بیکدیگر هم نمیدهند پس حکم شرعی بعموم حدیث ضرر و لا ضرر الا ضرر اذ اذ بان انشراح نموده با جاره میدهد  
 و در اجاره و انبساط بجزر ایشان قسماً میکنند مؤلف غیر گوید که اگر چه اینست و ادراک کتب فقهیه متوجه نشدند انما کن  
 حدیث ضرر و الاضرار العمل به بین الخاصة و العامة المستفیضة بتبهم شامل ما نحن فیهم میشود قطع نظر از آنچه سفاراد  
 سایر اوله و قواعد مقرر است و این در پس علی وجه حکم مسلم و اصل حدیث کتاب سر بر بدیاب شرکاء بیان فرموده و عیادت ایشان  
 و لیکن جدا شریکین مقاسمه شریک علی وجه بضر به مثل ان یكون بينهما مائة او ساعة او عقاران قسمة هلك مثل الثمرات والآلات  
 والحيوان و التسامع للمنة مثل اللان و الدر و ما اشبه ذلك فنی طالبه كان متعدها و لم یلزمه اجابته الا ان یلزمه فی ان شباع التسامع  
 قسماً و یقسما بالقرن او تقوم و یاخذ احدهما بما تقوم و یوقی فی صاحبها یصعب من ذلك فان امتنع من ذلك لجامع كان الظرف  
 ذلك فی حکم بقرانها یكون اصلها ان یوجر الشئ لها او غیره لکن مقایفة الصلاح لها لانه الوالی علی کل من لا یوافق الحق ان یمنع  
 و قاسم و بنای عمل اعظم من مابین هم در بعضی و زمان که مشاهده کردید بین بود باینهم در صورتیکه چند نفر از شرکاء در مجامع  
 معتین حصص خودشان را با هم با اهل از جای معتین قسماً کرده باشند که هر کدام از آنها در نوبه خود از اجزای خود را ببرد لکن ما فوق کور  
 و بجز از بجز بر اشاعه باقی بوده باشد شریکها با اختلاف حدیثی از شرکاء برسد بدون رضا و اذن باقی در نوبه خود از ما فوق کور  
 نوبه بجز حدیثی از شرکاء با اهل از جای معتین قسماً کرده باشند که هر کدام از آنها در نوبه خود از اجزای خود را ببرد لکن ما فوق کور  
 رضای کل ایشانست و ان ذمهم اگر در نفس در ملک یا الاشاعه مشترک باشند پس با اثر بخطر فیین و الطالع مشاح و تعدیل حصص بین  
 تفاوت حصصین و المراجعات و یا غیر نوبه و اقسمة فاینده علی الاکلام بعد از ان هیچکس از تقاسمین را نمیبرد که در خصوص نوبه  
 بمقام نقض و ابد و الله الموفق للصواب و الراجح والمأب و اقسمة فیهم در بیان حرمت و ابد و ذکر معصیت و حقیقت و سائر احکام ان و در  
 چند فصل است فصل اول بدانکه حرام است بی مشقلم بر بایر کسیکه عالم بیان باشد کلام او ستم و اجماعاً من المؤمنین بل السلبین و انصر  
 دین و متصل آن داخل کافیهست و حرام کرده است خداوند عالم انرا و حکم کرده او را در اجتناب از آن چنانکه شماست میدهد با این  
 و اخبار و آثار اما الايات قوله تعالى اهل الله البیع و حرم الربوا و قوله تعالی الذین باکفوا الربوا لا یقومون الا کالذی یحطه الشک  
من النیس و قوله تعالی الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا الا به صنی ای نکسائیکه ایمان او و به ایدان خدا ببرد و کذا  
 آنچه باقی مانده از دنیا پس اگر نیکند ما مغرب خدا و رسول باشد و قال الله تعالی ما اتها الذین آمنوا الا کالوا الربوا انصفاً مقضاً  
 الاية و قال سبحانه یعنی الله الربوا و یزید الصدقات و غیر اینها از ايات تعار و ايات فی ان در بیاب مستفیضه است و اکثر اینها  
 از بقره محقق و علامه و شهیدین و صاحب نوار الفیاض و فیاض و محتاج الهدایه و غیر اینها کتب و با کفایت اندر هم من اعظم من  
 سبعین زینة کماها بذات حرم یعنی بگذرد از دنیا اعظم است در نزد خدا از هفتاد تن که همه آنها بذات حرم خود باشد و در مال گفته  
 کسوا ب کرده است اینهمه و خواهشام بن ساله از حضرت صادق علیه السلام و حدیث مریدان از احادیث صحیح است چنانکه در این  
 هم گفته و در اکثر کتب جواهر الکلام ذکر نموده اند بل هو عند الله اعظم من سبعین زینة بذات حرم و فی الله الحرام و در اینها

فی حرم

وار شده حتی در جوهر الکلام نیز ذکر کرده که با او نهیها عند الله کالذی یسبح الله فی لکبره یعنی در باهفتاد باب و معاصی شکر  
 امون و اسانتی من ان در نزد خدا مثل عصیت و کلاه کبیت که جماع کنند با او نمود در کعبه و صدوق و حج در من لا یحضره الفقیه  
 روایت کرده که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند با عمل اربعه با سبوعون جزا فاقبرها مثل ان یسبح الرجل الله فی بیت الله  
 و نیز در فقه روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که کل ربوا و کل کاتبی شاهدانرا همه در کلاه شریکند و در حجاب  
 قند حسن از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که در ثوریه نوشته شده است که حضرت موسی عرض کرد پروردگارا که بظهور  
 ندم من آن میشود و فرمود که اله که بدیده ایشان زاننده و اموال ایشان بسود و با غلوط نکرده و در حکم خدا شود نکرده اند  
 روایت دیگر شکر با خوان پر از ما را باشد در روز قیامت و از پیرون بدن او پیدا باشند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که  
 خدا خواهد قومی را هلاک کند و با در میان ایشان پیدا شود و نیز روایت شده و من اکله ملائکه بطنه من نار جهنم بقدمه اکل  
 من اکتب من مال الله قبل ان یقرب الله منه شیئا من عمل له نزل فی لغة الله و ملائکه ما کان عند قهر طمته یعوق هر که در با مجوز پر میکند خدا  
 تعالی بطن او را از نار جهنم بگذراند آنچه خورده و هر که اکتسابی از دنیا بکند خداوند عالم ذیولین میکند چیزی از عمل او و همیشه در لغت  
 خدا و ملائکه است ما دام که در نزد او قیامت از با باقی باشد و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ما استیروا لی التمار و  
 اقواما یرید احدها ان یقوم فلا یقدر من عظم بطنه فثلث جبریل عنتم فقال هم الذین یاکلون الربوا و یحرقون وقتکرا باکتاب و نذر  
 بدیم یکی از ایشان که میخواست بر خیزد در وقت جبرئیل نداشت خیزد و شکر این سوال کردم از جبرئیل در باره ایشان در کشتن ایشان  
 جماعتی اندک اکل با بودند و در حدیث وارد شده که خدا لعنت کرده خوننده را و مشترب را و بیع و کاتب و شاهد و زاهد و مستزید  
 که هر در غار و ایش اند و شصید در دوس گفته و لو اضطر الدافع و لا مندوحة الا فر یا و نفاع التحویم فی حقه قوسا برین اکر اضع لا  
 و مضطر باشد در دفع ربا یعنی مندر و مختصر باشد از دست طلبکار و از لایحه برای حفظ امر و امثال آن بدهد تحویم  
 دفع میشود و در جوهر الکلام بعد از ذکر عبارت در و سر گفته و هر چند فی بعض از اذ القهر و فی بعض کلام در و سر جید است در بعض از اضر  
 چنانکه در بعضی مصنفان اول شده که بعد از حلول اجل برین اگر چه بکرو و از آن گذشته بلکه بکساعت اناب طلبیم یا در انوار الکنز شنبه شده است  
 و هر در و در شتام بسی بلیغ و اهتمام مطالب منافع زمان گذشته و اتمام از مدیون میبایند بطور وجه با و ناک میکنند که برای حفظ امر  
 راه اضطرار و اجزاء لایق و علاج میبایند در و بصورت در دفع ربا بقول بعضی از اعاظم اراخین نیست و الا در معصیت شریکست العجکل  
 العجانی بعضی قیامت با این عبارت و اخبار دیگر قرآن از غضب خداوند تعالی خوف و عذاب میکند و با وجود این عذرها و این عذرها و نکره فاعذ  
 قیامت نیست اگر چه در شرح جابری نیست بل شمس لغات سریع الزوال بل عبارت و شای عذاب شده از نعم باقی و الا فر الکنز شمس لغات  
 فریب از اخبار و مستحق عذاب است و در عقاب جبار کشنده شمشادیم که اینجاست ظالمی اندک مجام احکام و معالومین بین مبتدیان  
 خودشان را مکلف نمیدانند و اعناد بضر و عذاب درین مثل حرمت و با در بیع و شواک عقاب و عذاب حکمانند و از خوف شمشیر نیست  
 اظهار نمیکنند و عوف با الله اگر چه این باشند از دایره اسلام خارج و بی عذاب و مانع کشنده و مانع جبهه عذاب الهی مخلدند و اگر اعفا و  
 پس چرا عمل میکنند و بخلاف فرموده و قار میبایند با اینکه اگر طعام لذیذ باشد بکفر میبود و ایشان را خبر دهد که فرود نظام است  
 این میکنند با طیبی علی او میکنند فلان غذا گشت دست از آن میکنند و تصور میکنند بلکه در دفع گفتن با خطا کرد و همین طفلی  
 گوید قرع جهام و افر شد سپنداسا از جامی چون در جاسد میکنند و مال اینکام هست طفلان در دفع گفتن با عفرت و انکرین  
 چگونه شد که قول خدا و رسول و غیر این در نزد تو از قول هموی با طیفی است و اگر عفو کرد در معاصی نظر میکنند چرا با عفرت انکرند  
 عقاب و با حرام مذکور شد اللغات فیهما اند و هیچ اثری از آن در عذاب احوالشان ظاهر نمیشود با وجود این که بقیه در روز قیامت  
 گرفتار انواع عذاب و مشو جلد صانع عذاب خواهند بود مگر من علم حسن المآب و من آمن بما و الکاتباب و من حد من المآب  
 قآب و در حدیث موثوق کاصحیح طریقه از ابن بکر قال بلغ ابا عبد الله علیه السلام عن رجل انکار ما اکل الربوا و قهره الملبأ فقال لان  
 استغنی الله عنه لا یقرین عنق حاصل اینکه حق حضرت ابی عبد الله علیه السلام گفتند روایت کرد با و امضوز و سلم از انرا که شاه بعضی حلال

این روایت در بعضی نسخ  
 آمده که در بعضی نسخ  
 بعد از آن معلوم گشته و در بعضی  
 نسخ نیست

ميدان چون شير و در فرود اكر خدا را با وساطت مكر هر انچه كردن او را مبرم البته در خبر مكر وارد شده اخيرا كتاب كسب آري و بعضي  
 خبيث ترين مكاسب كسب با است و در حديث وارد شده كه از حضرت صادق عليه السلام پرسیدند عن اول مال حق الله الربوا و الرب  
 الصدقات كذا تناقض هالك ميگردد و مكر اكثر از ربا ميبرد و صدقاً نرازياد ميفرمايد و حال آنكه ما ميپيچيم كسب كره با مجور و بعضي  
 ميشود و در حال و نقصان بار عارض ميشود انچه است و در كتاب نفوس است كه اخي و انفسا نيكند هم با باشد كه بنام مبرم بعضي  
 اخير نفع و جزا بان نرسد چنانكه در صدقات بر صد فكنده كان نفع و ثوابان عايد خواهد شد و اگر در نها نوبت كند هاشم  
 و فقير ميشود و اخير كس چنين كس چون ناپيد ميشود با عدل و مكر اكر از با اخذ فونه بار با بان و تمام در عدل و عدل و مبرم  
 مكر در دين و مال شراحي و نفع عارض ميشود و عايد در نها و اخير مكر در اختيار و مخصوص و ناپيد ميشود و است لكن في  
 و زمان افضاي بيان و فكران نميگردد بنا بر مضمون الفاظ كنه الاشارة و انما اهل الايقاع لاف عبارة اكنافا و اجزا با جهاد مبرم  
 اخضا الله لهدى آرد و في هذا الباب اكثر الآيات و الاخبار و المآثر و الاشك و الاذنب **فصل في** و در بيان اينكه اهل با محقق  
 با شامل و شامل و جمع معاوضات است اين در دين و ظاهر محقق و شرعي و علم و در قواعد مخصوص و مبرم و انشا الله تعالي و انما اهل الا  
 على الجمع و عملا للاطلاع على الفهم البناء و دليل الاليج و در كتاب صلح رجوع كره اند فاضل بن بعضي محقق و علامه هو و قابل شده است كه  
 در جميع معاوضات است و كنه و شرح كسب و جواهر الكلام رجوع ايشان را ذكر نموده اند و قول بن در مبرم كه مختص به بيع و است اكر  
 ضمني فوره اند و در شرح كسب بن بعضي ان شرح كره اند دليل اطلاق و مبرم و فركنا استفسال و حصول ربا در مطلق و عا  
 و غير اينها از دليل و شواهد مبرم حال مشهور است كه در با مختص و مبرم و شامل جمع معاوضات است و صلح و مبرم و مبرم  
 قابل اطلاق و خطه و با با حق و مبرم و استبداد و شرح و فاضل بن الاليج و ابن المتوج و غير المحققين و شهابدين و ابى القاسم و فاضل بن  
 مقدس و دليل فاضل و مستحق اقاى مبرم و صاحب باض و منهاج و جواهر الكلام و غير اينها از اعلام قول مشهور است كه معتقد  
 بهل عامه معاوضه بن بلكه بعضي ايشان كه معتقد جواهر الكلام باشد اذ عاى شهرت عظيمه در بن نموده **فصل** و در بيان بيع  
 رباي و كنه است احكام ان و در بن چند سئالات اول بلكه كتاب ميشود و ربا در جميع آنچه كه ممكن است موزون باشد اكر بن باه و نقصا  
 بيگانه نمايد كند حرام و فاسد است شرطها اجامه در جواز بيع مثل بن و قيات بن كه قابل اول و در بن باشد و صلح و مبرم و مبرم  
 بيع مبرم كند با مفاد ان از كند مبرم و در مبرم طرف نباشد و مبرم در بيع مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم  
 باشد و مبرم و اكر بن باه مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم  
 بن چا بن است بيع امد ها مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم  
 الفاظ و بن مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم  
 و منهاج و انوار الفقاهة و فاضل و مستحق و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم  
 بصير و هشام بن سالم و عبد الرحمن و غير اينها از اخبار مشهوره و معتد به بالشم و العظمة القديسة و المشايخ و التواتر و كون اجراما  
 بل لعل الا ان اجماع و الحقيقة و خلاص كره اند و بن سئالات بن سئالات و عثمان كه بن بن ابي عبد الله و مبرم و مبرم و مبرم  
 كه مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم  
 غير مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم  
 و گفته كه قول ايشان احسن بود اكر او كنه متقدمه نبود و مبرم و ايشان در مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم و مبرم  
 حسن قول الاوكة المتقدمة و لذا ايشان چنين في عم القام كالزكوة و فلا يجلان فضا با مع نقص كل منها عند اجامه او لا ينافي الا  
 حقه كما يستفاد من الاخبار و المتقدمة فان الاحكام الشرعية ناسية للاسمى اللغوية و المعرفه و كون الظاهر الفعل اللفظي و انما  
 خرج القام عن هذه القاعدة شيئا لان التسمية المصنوعة لها كنه مجزى و اللفظ في التسمية و انما هي الحقيقة النفسانية و لا يجرى  
 التسمية الى غير الضرورية و در مبرم هشام بن سالم بن الضامن عليه السلام اشتهر و فوره لان اصل التسمية من مخطوطات



میکرد و وجوب بل بکلیت کندم او را آنچه از آن ادم ذرع نمود کندم امد و آنچه ذرع کرد و جو امد پیش از این جا این نیست سدا سدا کندم  
 بیرون تفاضل مثل این که یکم یکم و من جو حرام و با است بلکه با یا یکم یکم و بیکم جو بفرود شد هر چند در وقت و بجهت غلبه  
 منطقه و نوع میباشند بل هر گاه بخواند که تفاضل حاصل نماید بیکم کند و امپرو شد بد و فلان دو فتنه ششم از کاه و در آن بود  
 اندود من جو هر دو حاصل این که در یکم و شش از یکم عملی الا ششم در معامله تفاضل با است چنانکه ذکر شد اما در غیر این مقام در  
 هر جا جنسین مختلفین اند حتی در ذکوة نیز باید هر یک علی حده بشمارند و اگر هر دو با هم بنشینند یا با افراد ذکوة واجب بشمارند  
 چنانکه در عبادت و ریاض کدشت در مستأخره تعالی اجاع نموده و آنچه از یکم و جو حاصل میشود مثل سوبلی و در وقت و غیره هر سه  
 و نحو اینها جنس واحدند که در معامله با یکدیگر تفاضل با است و حرام میشود با جماعاً کما فی الذکر و در ریاض کفنه و هو لیس و التوبه بعد  
 اینها از بین الطائفة فیه در کسانیکم بیکم و یکم مثل آنکه در معامله میکتد بیکم نان حرام و با است اگر چه بیکم فال کندم و اعلا و میدهد  
 چنانکه رسم شده که یکصد و ده من فضا حد کند و اما چه میکتد با خیال یکصد من نان و فنه و هر که فتنه در نان میبرد با تمام  
 حرام است و معصیت و با بگویند گذشت با علم بجهت بر اهل ایشان نوشته میشود آنچه در یکصد من کندم در مشقال با اکثر از آن زیاد  
 بدهد و عوض معادل آن نان و هیچ چیز با حال اگر هم من بدینا را معامله کند بیکم پنبه یا به مشقال و پنبه از این مشقال پنبه و آنچه  
 که در اکثر بلاد یکبار پنبه از این پنبه من پنبه یا بیکم پنبه از این پنبه من پنبه پنبه و مشقال و حال این که اگر یکم مشقال واحد همان پنبه باشد و با  
 و حرام است اما در بعضی شامه کرد بیکم یکم کند و این یکم هم معامله بیکم ند یا بیکم نیم مثلاً اگر کشته ستم عمل بیکم و این یکم  
 خرید و فروش بنمایند چنانکه عمل اکثر سکر است با است و الا از سرمانند طره جوش و بیع و بیعت و دلو و ماشا و غیر اینها و با  
 سران تفاوت وزن احدها میفروشد با اینکه شخصی هیچ اموال خود را از مالک و از آن جهت نظروف و فروشن رخ خواب و  
 الاک و غیر اینها را مثل یکسوی از حرام یا اجنبی متقل سازد هر چند بعنوان بیبها مکتب باشد در وقت بیرون سپاس بیرون و مشقال  
 چنین انتقال باطل است چه با غرض بیع نیست علی الاشمه الا ذلک چنانکه گذشت بلکه شامل جمیع معانی است باشد در صورتیکه حد  
 عوضین یکپول باشد و عوض دیگر مشقال باشد به سینه الاک مصلحه مفروضه عملی الا ششم یا طل خواهد بود و بیع فروع زیاد و حد  
 عوضین بیوچین اما اگر بولد و عوض خود مشقل کرده باشد هیچ چیز آنکه هر یک از آنها جایز است یعنی ولد و والدان و بیع بیرون مشقل  
 نموده باشد بفاعله حاکم یا بنا به این اشخاص حکم فصل انشاء الله تعالی خواهد آمد و همچنین بنا بر اساس است که در عبادت مشقل  
 چند مشقال الاک باشد از قبل از بیعت با غنایان و ماشا اینها با نذر باشد و عوض یکم مشقال با بیکم یا ل تقریر ما اینکه نفوذ خود الا  
 طرا و مشقه با مطالبات خود را که از فتنه باشد مشقل لفظاً باشد و عوض یکم مشقال یا موم مشقال طلال و در عوض فتنه که از یک چیز  
 با مصالح باطل و غیر عملی الا ششم و همچنین فاسد است اگر در عبادت مشقل چند من کندم یا نان بوجه باشد یا بیکم و عوض مشقال  
 من کندم باشد و اینها در ولد و بیع و مشقال و اینها هم مذکور خواهد شد مشقل لغت فاسد گوید که فتنه یا اینها  
 با امت و انفسند که بجزند با سدا لود که از آن حکایت است اما این امر از حکمت است و از آن ظاهر عالم غایب جاهل که شفته لذن سبی  
 الزوان عاجل کشته اند کرات ترات با کددا کراوات صادر میشود و بدانکه طالع او چنین امر جعل اند و بجهت مبارک او رسیدن  
 چنان از قبول خطا استکان و عاقلان در عرض فضل عبادان بوده و اما محاصل بار و با صغیران و اخذ خداوند و فخر اندیشه نکره با  
 و اعتماد با مردم کردن بدین جماعتی از یکبار و این نام نوشته غلط خود را معول میدارد و نوبت با فتنه من شرفنا و من شرفنا انما به  
 هر حال و همچنین اگر چه در شرف خود و خودی و سب و افتد ما چه کند بیکم و شرف خود و خودی و فتنه سب و بیکم و بیکم و بیکم  
 بیکم اگر چه از غیر جنسها باشد با نذر حرام است اما اگر بخواهد عملی الا ششم در جمیع معارضه و در جوهر الکلام گفته  
 اما لیکن آری ان عفا لغا شرفنا آخرفنا الاما لغا فقیه کل من لغو ضین علی ملک صاحبه الا ان اذ غا شرفنا انما به و بین  
 الفرض طمع و غیره تمام است و با تمام الاما لغا شرفنا من غیر فتنه انما به بین العالم و با جاهل الا فی الایم و عده اما کان غیر مقصر  
 فی البصر و الفحص کل ما به و شرفنا الاجل الا بعد جناب شرفنا حسن بن الشیخ جعفر الجعفی قدس الله سرهما و با نذر و الفقا لغا شرفنا



بالتی بالابدافضل و مستحقان باقی همان خبر در کتاب لیوان بیان فرموده اند و در شرح مزبور و غیر آن گفته شده کفر و تکبیر شرح  
عقدتین و ذوان که هر یک هفتاد و یک بار صحت کند اگر در احدی موعظین باشد و در الاخر چهلین تدریج و مطلقان مثل صسا و الفقداد  
عز و عابد ندارد و اگر از هفتاد تا بیست و نه باشد هر یک قطعا با کلام و بدینکه حرام میشود لمضی شیخ و باوه ایضا و او صفا لاجا چنانکه  
از اهل اقصای غیر عرب بتفصیل مذکور خواهد شد ستم اگر مخالف باشد جناس عرض بود بعضی مکه و و در غیرین برین شد  
از اهل اقصای غیر عرب مثل امیکر بکن بر غیر ابرو من که در فصاحت ایدر و شد و عکس با بکن بر ایدر من بر بیج پاکدم و عکس با بکن  
ان خط با شعر ایدر و غیره بر بیج یا بر فصاحت ایدر یا بکن از هفتاد تا بیست و نه باشد جاجا کا فی الفان و فی الزنده و غیرها  
کتاب الی اعلا اصلا الادله الاثمه و شهید اول نیز در تذکره الارشاد و تذکرات الجاه کرمه اند و در کتاب گفته که لا اعلم خلافا فذلک و بعد آنکه  
الاخبار و در تفاضل آن در بیع نسبه و در قول است شهر جاز است مع الکره ان کا قال فی الشرح الکبیر شهرها بین الماخرین بل و طفا کا  
فی المسائل لعل علیه عانتهم الی جواز مع الکره و قال فی البسوط و علی القاه و برین حزه و ابن زهره مدعی علی الکره اجماع  
استناد و اول الاصل و العومات و النعمه المشهوره و الاخلاق المجهول فیها و اجماع شتم که معضد است معلوم که در غیر از معنی  
و الذیران مثل جمعی جلوه و وقتی بر معانی غیرها و خلاف غویه اند و بدین است که و غیره و مقید و بدلی و فاجیه و کدومه و غیره و معنوی  
اذان و دلالت میکند بر منع اخبار متعدده بعضی اذان بحسب طول و بر بیج معنی معلوم و لکن انها غیر معنی اند در غیره و معارض انما  
موجود است که صحیح بود باشد و محلها بر کراهی نظر بر بیج است انکه در سندا انها هم ضعیف است از جوهری در دلالت هم ضعیف  
مبدم صراط کا فی الزیاض و در آن بعد گفته و الدلاله علی الکره است اطمینان و التورک ما و المشهور معنی فاند که کل اینها در صورت نیست که اجنا  
مختلفه و بیوتی عرض باشد چنانکه اثمان بعضی نقدین با مله قی از هر دو باشد حکم مخالف میشود و در معامله نقدین تقابض قبل از  
انضاف شرط است مثل اینکه بکند بنا و اینکه بکند بنای بکند بنای بکند بنای بکند بنای بکند بنای بکند بنای بکند بنای بکند بنای  
بفرقه بفرقه باشد یا عکس یا بکن طلا در دهن نفره فضا عدا جانی است اگر نقد بیداید تقابض از طرفین بعد لاجا عاکل فی التقیه و الخلف  
و الايضاح و الراضه و المهد و غیره همان کتاب الی اعلا اصلا فی الزیاض و در معانی نقدین نسبه باطل است جاجا مکر اینکه معامله غیر بیع  
عمل ایدر مثل صلح و غیره معوض چه صلح عقد نیست مستقل علی الشهور و المنصوره و ان توابع بیع نیست و تقابض در آن شرط نیست چیزی که در تقاضا  
اشهره مثل اینا توره نومان و بال غیره و مصالحی کند بوعده بکمال صحیح و بیعیست پس صحیح در چهارم که بگوید صحیح آن عمل الی اعلا اصلا  
بکذا و صحیح قبول میکند بلفظ قبل یا بگوید در اجاب صحیح آن عمل هذا یا بگوید صحیح آن عمل یا غلام یا علم و صلح لفظ  
قلت قبول نماید و اختصار بقدرین ندارد پس بنای و الاصل و نظر در امانت آنکه در تکرار دست بند و غیره با طلا و امثال اینها را  
مثلا طلا الاثرها شرح بفرقه و شد با بد و دعوت بالتوبه باشد و الاحرام و بیا استنا جاجا عدا و بنا بره و علی الشهور و در معانی و معانی  
زبان و واحد چسبن دیو بین دبا و حرام است چنانکه سابقا بتفصیل مذکور کردیم بدین باید در معانی و معانی و معانی و معانی  
نماید که باطل است و شود اگر چه بیگانه باشد و همچنین اگر استیا نفع الاثر ابر بال و پول سفید بفرقه و شد با بد و برابر باشد و علاوه برین  
تقابض هم باید بعمل ایدر چنانکه سابقا ذکر شد و الا باطل است قطعا و لکن اگر استیا طلا و برابر بال فضی بفرقه و شد نقدا یا استیا نفع را با  
مبایع کند هر چند زبانی داشته باشد نقدا جانی است و نسبه باطل و اگر مصالحه نماید مثل اینکه قدمه انطلا الاثر ابر بال فضی  
یا عکس عنوان مصالحه متقبل کند بوعده معتبر و صحیح و بیعیست علی الاثره بل علیها قاعده من الاثر چهارم بدانکه مستحق جاز است  
و بعد نوعی در حکم واحد است و معامله ایشان بتفاضل جانی نیست پس در بیع بتفاضل میان تکدم یا مستخرجات اذان  
از طرفان عداست و سوین و کدم یا هر چه و در اوله جویست و چون پنجمه فی الجمله این در سابقا اشارت شد و لفظ انکور بکوع  
هر چند صفتها مختلف است مثل انکور سفید و سیاه و لطیف چون انکور عسکه که چون این نیست بتفاضل میان آنکه و شکر و ک  
و غوره و اب غوره و هم چنین اقسام غیرانوع واحد است چون خشان و زاهد و مقل و بینه خلاصه شمره بخلاف انواع ان و غیره  
این عمل نباید شرح عنوان جانی واحد است و در جانی نیست بیع احدی بیهیچیکه مع مفاضله نقدا و در نسبه جاجا عاکل فی الذکر

